

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# موعظه

راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان

سید محمد ضیاء آبادی

ضیاء آبادی، سید محمد، ۱۳۰۹ -

موعظه / محمد ضیاء آبادی.

تهران: مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء (ع) ۱۳۸۹.

ص. ۳۵۶.

ISBN:978-600-170-004-0

۲۰۰۰۰ ریال.

فیبا

وعظ

۲۹۷/۷۵۴

واعظان -- اخلاق حرفه‌ای

بنیاد خیریه الزهراء (ع)

۱۳۸۹ م ۹ ص / ۷ / BP۲۵۴

۲۰۴۹۴۰۹



موعظه، راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان

سید محمد ضیاء آبادی

انتشارات مؤسسه بنیاد خیریه الزهراء (ع)

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۹

لیتوگرافی: موعود

چاپ: غزال

۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۷۰ - ۰۰۴ - ۰

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۲۰۰۰ تومان

تهران - میدان منیریه - خیابان شهید معیری (منیریه سابق) -

نرسیده به چهارراه لشکر - کوچه ارجمند - پلاک ۴

تلفن: ۵۵۳۸۰۵۳۴

## مقدمه‌ی ناشر

یکی دیگر از تألیفات ماندگار و اثرگذار عالم حقیقت‌مدار، حضرت آیت‌الله ضیاء‌آبادی مدّظله‌العالی کتاب شریف «موعظه، راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دل انسان» است که همچون دیگر آثار معظم له مورد استقبال آحاد مردم به ویژه اهل علم قرار گرفته است و سبب این جاذبه‌ی خاص را در یک نگاه می‌توان عناوین ابتکاری فصل‌های مختلف آن دانست که موضوعات آن مبتلا به همگان است و در نگارش و پژوهش اهل تحقیق و معرفت کمتر به آنها پرداخته شده است.

این کتاب تاکنون توسط ناشران مختلف بیش از پنج مرتبه به زیور چاپ مزین شده و اینک به یاری خداوند متعال، دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (علیها السلام) در سایه‌ی نظارت و هدایت مؤلف ارجمند، کتاب مزبور را با کیفیتی بهتر و ویرایش دقیق‌تر و غلط‌گیری کامل‌تر به محضر عزیزانی تقدیم می‌دارد که نیاز باطنی خود را به «موعظه» برای حفظ حیات معنوی در حدّ نیاز به هوا برای بقای حیات مادی بلکه بالاتر از آن می‌دانند.

امید است عبارات و کلمات حکیمانه و مشفقانه‌ی این کتاب که بدون اغراق از سر درد و سوز دین و تجلّی ارادت به آحاد مؤمنین نوشته شده، مورد استفاده و بهره‌برداری خوانندگان محترم قرار گیرد. ان شاء الله

دفتر امور فرهنگی بنیاد خیریه الزهراء (علیها السلام)

تابستان ۱۳۸۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا سُبُلَ السَّلَامِ وَنَهَانَا عَنِ اتِّبَاعِ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ .

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَفْضَلِ مَنْ دَعَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أئِمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى .

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْلَانِهِمْ مِنْ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ . (سورة يونس آية ١٠١)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ (سورة نور آية ٢١)



## فهرست مطالب

| صفحه | عنوان                                                    |
|------|----------------------------------------------------------|
| ۱۷   | پیشگفتار                                                 |
| ۱۹   | بانگ بیدارباش امام و مولای خود را بشنویم!                |
| ۲۱   | انگیزه‌ی این نگارش                                       |
| ۲۳   | <b>فصل اول</b>                                           |
| ۲۳   | ارزش موعظه و لزوم حتمی آن در حیات دینی انسان             |
| ۲۵   | انسان و عبادت خدا                                        |
| ۲۶   | انسان و جذبه‌های دنیا!                                   |
| ۲۸   | انسان و وسوسه‌های شیطان                                  |
| ۲۹   | انسان و بیماری غفلت                                      |
| ۳۱   | فراموشی مسأله‌ی ورع                                      |
| ۳۴   | رابطه‌ی ورع با ولایت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> |
| ۳۵   | زندگی بدون ورع، آهن سرد کوبیدن                           |
| ۳۸   | چگونه دل غافل می‌شود؟                                    |
| ۴۰   | ضرورت استماع وعظ از زبان پاکدلان!                        |
| ۴۳   | چه حیات‌بخش و نورآفرین است کلام پاکدلان!                 |
| ۴۵   | با که مجالست کنیم؟                                       |
| ۴۶   | اثربخشی دیدار صالحان                                     |

- تنزل مقام وعظ و واعظ ..... ۴۶
- نخستین واعظ، خدا و پیامبر او ..... ۴۷
- محرومیت مردم ..... ۴۹
- اکنون وظیفه چیست؟ ..... ۵۰
- روایاتی چند در فضیلت موعظه ..... ۵۲
- رشد هسته‌ی ایمان نیازمند آب موعظه ..... ۵۶
- فصل دوم** ..... ۵۹
- شرایط لازم برای اثرگذاری موعظه** ..... ۵۹
- وعظ از نظر لغت ..... ۶۱
- شرایط موعظه ..... ۶۲
- تفاوت اساسی موعظه با تعلیم ..... ۶۴
- تذکر لازم: شرایط جواز اخذ علم از بلاد کفر ..... ۶۶
- آیا هر کسی جوابای حق و تشنه‌ی حقیقت است؟ ..... ۶۸
- ادامه‌ی سخن ..... ۷۰
- بازگشت به اصل سخن ..... ۷۱
- حکمت، جاری بر زبان زاهد ..... ۷۲
- کجایند روشندان روشننگر؟ ..... ۷۳
- هر دلی موعظه‌پذیر نیست ..... ۷۵
- تفاوت موعظه و حکمت ..... ۷۷
- تأثیر گفتار واعظ عامل ..... ۷۸
- یک نمونه از وعظ عملی! ..... ۸۰
- بخشی از مواعظ حضرت مسیح علیه السلام ..... ۸۱
- چه توییح تکان دهنده‌ای ..... ۸۶
- واعظ و درک شرایط روحی مخاطب ..... ۸۷
- هشدارهایی از حاج شیخ جعفر شوشتری ..... ۸۸

|                                                                     |            |
|---------------------------------------------------------------------|------------|
| سخن واعظ، مطابق با صلاح مردم نه تمایل آنها .....                    | ۹۴         |
| غیرت خداوند! .....                                                  | ۹۷         |
| قضاوت وجدان .....                                                   | ۹۸         |
| بیان واعظ، قاطع، هدفمند، روحیه بخش و امیدآفرین .....                | ۱۰۲        |
| ضرورت شیطان شناسی واعظ .....                                        | ۱۰۴        |
| <b>فصل سوم .....</b>                                                | <b>۱۰۷</b> |
| <b>دلبستگی به دنیا یکی از راه های نفوذ شیطان در دل انسان! .....</b> | <b>۱۰۷</b> |
| دلبستگی به دنیا .....                                               | ۱۰۹        |
| پرهیز از تجمل تا حدّ ممکن .....                                     | ۱۱۵        |
| نهج البلاغه و زندگی بدون تجمل انبیاء علیهم السلام .....             | ۱۱۸        |
| پرهیز از بستر نرم .....                                             | ۱۲۹        |
| پرهیز از نگاه به شترهای زیبا .....                                  | ۱۲۹        |
| نگرانی رسول اکرم ﷺ از دنیاگرایی امتش .....                          | ۱۳۰        |
| این است دنیای فریبنده! .....                                        | ۱۳۱        |
| پاسخ به یک اشکال درباره ی حقیقت زهد .....                           | ۱۳۲        |
| سابقه ی تاریخی طبیعت طغیانگر انسان .....                            | ۱۳۹        |
| دوری از تجمل، بهترین برنامه برای اصلاح رفتار .....                  | ۱۴۰        |
| راه بینایی دل .....                                                 | ۱۴۳        |
| نشانه ی ایمان .....                                                 | ۱۴۵        |
| دنیا، لازمه ی رسیدن به آخرت .....                                   | ۱۴۶        |
| راه دل گندن از این دنیا .....                                       | ۱۵۰        |
| دنیا و آخرت با هم تضادی ندارند .....                                | ۱۵۵        |
| عالی ترین انگیزه ی زهد در عالی ترین مرتبه ی آن! .....               | ۱۶۰        |
| زهد و تلاش با هم منافات ندارند! .....                               | ۱۶۳        |

## فصل چهارم ..... ۱۶۵

ترس از فقر و کمبود رزق یکی دیگر از راه‌های نفوذ شیطان در دل انسان! .... ۱۶۵

وسوسه‌ی شیطان، گرفتاری به فقر احتمالی ..... ۱۶۷

سبب دلواپسی ما از زندگی خود ..... ۱۶۸

تحول رزق و مجاری رزق به موازات تحول شرایط زندگی ..... ۱۷۰

روزی بعضی از پرندگان هوایی ..... ۱۷۰

نظم دقیق در ساختمان بدن انسان ..... ۱۷۱

تلاش برای تحصیل معاش تکلیف الهی است ..... ۱۷۸

## فصل پنجم ..... ۱۸۱

بی‌مبالاتی در روابط زن و مرد ..... ۱۸۱

بی‌مبالاتی در روابط زن و مرد ..... ۱۸۳

زن، مایه‌ی آرامش دل یا موجب اضطراب؟ ..... ۱۸۴

«نقائات فی العقد» کیستند؟ ..... ۱۸۵

دلدادگی به زن و تضعیف اراده ..... ۱۸۶

دستور سعادت بخش و حکیمانه‌ی حجاب برای زنان ..... ۱۸۷

اثر زهرآگین نگاه شهوت آلود ..... ۱۸۹

نحوه‌ی سخن گفتن و ارتباط زنان با مردان ..... ۱۸۹

آیا این حکم، مختصّ به همسران پیامبر ﷺ است؟ ..... ۱۹۱

بدترین صف در نماز جماعت ..... ۱۹۳

مسأله‌ی وجه و کفّین بانوان! ..... ۱۹۳

مسأله‌ی «عُسر» و «خَرْج»! ..... ۱۹۵

تحقق نیافتن انقلاب اصیل فرهنگی در جامعه‌ی ما ..... ۱۹۶

محیط خانه، بهترین میدان برای فعالیت زن ..... ۱۹۸

جهاد زن، نیکو شوهرداری ..... ۲۰۱

|     |                                             |
|-----|---------------------------------------------|
| ۲۰۳ | تقسیم کار بین مرد و زن از دیدگاه رسول خدا ﷺ |
| ۲۰۴ | زن، شاخه گلی خوشبو است نه یک قهرمان!        |
| ۲۰۷ | هشدار به بانوان مسلمان!                     |
| ۲۰۸ | مرد، تأمین کننده‌ی معاش زن                  |
| ۲۰۹ | استثناپذیر بودن موارد ضروری                 |
| ۲۱۱ | <b>فصل ششم</b>                              |

|     |                                           |
|-----|-------------------------------------------|
| ۲۱۱ | وارد شدن مردم عوام در مسائل فلسفه و عرفان |
| ۲۱۳ | ورود عوام در مسائل فلسفه و عرفان          |
| ۲۱۵ | درخواستی غرورآمیز                         |
| ۲۱۸ | مبانی خاص پیروان مکتب اهل بیت وحی ﷺ       |
| ۲۲۱ | توجه به یک هشدار مهم                      |
| ۲۲۲ | هشدار امام سجّاد علیه السلام به حسن بصری  |
| ۲۲۴ | حسن بصری، نماد نفاق در هر عصری            |
| ۲۲۸ | اعتقاد اجمالی برای عمل کافی است!          |
| ۲۳۲ | پاسخ به دو اشکال!                         |
| ۲۳۳ | بهترین راه تبلیغ دین، عمل به تعالیم دین   |
| ۲۳۷ | <b>فصل هفتم</b>                           |

|     |                                     |
|-----|-------------------------------------|
| ۲۳۷ | غرور برخاسته از محبت خاندان رسالت ﷺ |
| ۲۳۹ | غرور نابجا از محبت ائمه‌ی هدی ﷺ     |
| ۲۴۳ | رعایت احکام دین، مطلوب خداوند حکیم  |
| ۲۴۴ | تجاوز به حریم دین ممنوع             |
| ۲۴۵ | احساس ارادتی که اساس ندارد!         |
| ۲۵۰ | پیام رسول خدا ﷺ در وداع با امت      |
| ۲۵۵ | هشدار دیگری                         |

|           |                                                                        |
|-----------|------------------------------------------------------------------------|
| ..... ۲۵۶ | تنها کتیه‌ی ولایت بر سر در خانه‌ها کافی نیست!                          |
| ..... ۲۵۸ | قاطعیّت اولیای حق در بیان حق                                           |
| ..... ۲۶۰ | نشانه‌ی محبت، تبعیّت از محبوب                                          |
| ..... ۲۶۲ | نشانه‌ی حُبّ صادق                                                      |
| ..... ۲۶۳ | آثار خفّت بار معصیت                                                    |
| ..... ۲۶۴ | درجات عذاب متناسب با میزان آلودگی                                      |
| ..... ۲۶۵ | عذاب گناهکاران مؤمن                                                    |
| ..... ۲۶۶ | عذاب گناهکاران شیعه به میزان گناهانشان                                 |
| ..... ۲۷۰ | عذاب مؤمن گناهکار از منظر امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>       |
| ..... ۲۷۳ | مسئولیت سنگین و عَاطِی محترم                                           |
| ..... ۲۷۵ | <b>فصل هشتم</b>                                                        |
| ..... ۲۷۵ | <b>نکاتی مهم در باب محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small></b>       |
| ..... ۲۷۷ | بیان چند نکته‌ی مهم                                                    |
| ..... ۲۷۹ | نمونه‌ای از روایات در باب محبت به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>  |
| ..... ۲۸۹ | جای تعجب نیست                                                          |
| ..... ۲۹۱ | چگونگی محاسبه‌ی اعمال مؤمن گناهکار                                     |
| ..... ۲۹۶ | نتیجه‌گیری از روایات مربوط به محبت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> |
| ..... ۲۹۸ | چگونگی رابطه‌ی شیعیان با امام علی <small>علیه السلام</small>           |
| ..... ۳۰۰ | حلّ یک اشکال و جمع بین اخبار                                           |
| ..... ۳۰۲ | مُحَبّ علی <small>علیه السلام</small> همیشه جهتمی نیست                 |
| ..... ۳۰۳ | برداشت انحرافی از حدیث محبت                                            |
| ..... ۳۰۵ | جمع بین اخبار به گونه‌ای دیگر                                          |
| ..... ۳۱۴ | شنون ولایت تکوینی امامان به انحاء <small>علیهم السلام</small> گوناگون  |
| ..... ۳۱۵ | توجه به معاریض کلام امامان <small>علیهم السلام</small>                 |
| ..... ۳۱۶ | این اعتراض وارد نیست!                                                  |

|     |                                                            |
|-----|------------------------------------------------------------|
| ۳۱۷ | توجه به کیفیت القاء سخن در محافل عمومی                     |
| ۳۱۸ | هدف از منبر، اصلاح اخلاق مردم                              |
| ۳۱۹ | افشای اسرار آل محمد <small>علیهم السلام</small> ممنوع      |
| ۳۲۳ | اکسیر حبّ علی <small>علیه السلام</small> نیز از اسرار است! |
| ۳۲۷ | با هوشیاری، خود و مردم را از حقایق آگاه کنیم.              |
| ۳۲۹ | امام خود را درست بشناسیم                                   |
| ۳۳۲ | قضه‌ی عقیل و آهن گداخته‌ی در آتش!                          |
| ۳۳۳ | نمونه‌ی دیگری از دقت در رعایت حق و عدل!                    |
| ۳۳۵ | محبت ارجمند از دیدگاه عقل و شرع                            |
| ۳۳۶ | نمونه‌ای از احادیث درباره‌ی ارزش عقل                       |
| ۳۳۹ | دعوت قرآن بر اساس تحریک فکر و عقل                          |
| ۳۴۱ | بی اثر بودن تحریک عاطفه از نگاه قرآن                       |
| ۳۴۴ | معرفت، پایه‌ی محبت ماندگار                                 |
| ۳۴۶ | ضرورت اصلاح روش خود در خطابه و موعظه                       |
| ۳۴۷ | یک نکته‌ی قابل توجه                                        |
| ۳۴۹ | کیفیت القاء سخن در محافل عمومی                             |
| ۳۵۰ | مبادا سخن ما تقواشکن باشد                                  |
| ۳۵۴ | ضرورت تبعیت از مولا در روش ارشادی خویش                     |



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیشگفتار

ما مسلمانان بر اساس آشنایی با منطق آسمانی قرآن کریم می دانیم که «ابلیس» آن شیطان مارد، بر اثر تخلف از فرمان خداوند متعال در مورد سجده‌ی در برابر حضرت آدم صلی‌الله‌علیه‌وآله ملعون به لعن ابدی گردید و برای همیشه از باب رحمت و کرم مطرود شد! عجیب اینکه آن شقی پلید، پس از اینکه بر اثر این نافرمانی عظیم مورد توبیخ خداوند متعال قرار گرفت، با اینکه می توانست خاضعانه از در توبه و استغفار درآید و اعتراف به گناه و سوء اختیار خود نماید و مجدداً مشمول رحمت حضرت حق قرار گیرد و به مقام قرب باز گردد! ولی مستکبرانه از در اعتراض بر خداوند حکیم درآمد و صدور این فرمان را از سوی حضرت حق، خلاف حکمت! تلقی کرد و آن را جسورانه تعبیر به «اغوا» نمود. «قالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي...»؛ گفت: به خاطر اینکه تو [خدا] مرا اغوا کردی [العیاذ بالله]... نستجیر بالله - و سپس برای تشفی قلب منکوس خویش، از این بدبختی و حرمان ابدی که دامگیرش شد، در مقام «انتقام» از آدم و اولاد آدم برآمد و گفت:

...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَجِدُنَهُمْ مِنْ  
بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ  
شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۚ

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶.

۲- همان، آیات ۱۶ و ۱۷.

به طور مصمم و قاطع، بر سر راهشان می‌نشینم؛ از یمین و یسار و از پیش‌رو و پشت سر، به سراغشان می‌روم و [برای ربودن گوهر ایمانشان از طرق مختلف به وسوسه می‌پردازم، بدانگونه که] اکثر آنان را شاکر [و ثابت در مسیر ایمان] نیابی.

و از طرفی هم به فرموده‌ی خداوند حکیم:

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا  
مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

به طور یقین، ابلیس گمان خود را درباره‌ی آنها محقق یافت [و پیش‌بینی او درست از آب درآمد و فرزندان آدم<sup>۲</sup>] همه از او پیروی نمودند، جز اندکی از افراد ثابت قدم در ایمان!

بنابراین ما فرزندان آدم شدیداً در معرض خطر دزددگی از سوی «ابلیس» آن مکار پلید قرار گرفته‌ایم! آری همان دشمن غدار حيله‌گری که ابتدا بر حسب نقل قرآن کریم به والدین نخستین ما آدم و حوا عليهما السلام وعده‌ی نصح<sup>۳</sup> و خیرخواهی داد و سوگند وفاداری یاد کرد: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»؛<sup>۴</sup> برای آنها سوگند مؤکد یاد کرد که مطمئناً من ناصح و خیرخواه شما هستم.

با این همه، آن خیانت درباره‌ی آنها روا داشت که سبب خروجشان از بهشت و هبوطشان به زمین و مبتلا شدنشان به زندگی پرمحنت ارضی گردید! حال، آیا آن

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۲۰.

۲- هر چند آیه‌ی شریفه بر حسب سیاق سخن، حال «قوم سبأ» را بیان می‌کند؛ ولی در واقع حال عموم افراد بشر را نشان می‌دهد که جز اندکی از آنان به دنبال شیطان می‌روند و پیش‌بینی او را در مورد اکثر اولاد آدم مصداق می‌یابد.

۳- نصح: خیرخواهی.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۱.

شیاد پر مکر و فریب، با ما فرزندان آن پدر و مادر چه خواهد کرد و ما را به چه روزگار سیاهی خواهد نشانید. مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه آن دشمن کینه توز، ما را با کمال صراحت و شدت، تهدید به خیانت و راهزنی نموده که: «...لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»<sup>۱</sup> و اکیداً سوگند بر «اغواء» ما یاد کرده است که:

...فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>

به عزت سوگند، همه آنان را اغوا خواهم کرد و به گمراهی خواهم کشانید.

آری، آنجا که وعده‌ی «امانت» داده بود. آنگونه «خیانت» کرد، پس اینجا که صریحاً و جداً وعده‌ی «خیانت» داده است چه خواهد کرد؟!

بانگ بیدارباش امام و مولای خود را بشنویم!

از این روست که مولای مهربان و پدر دلسوز ما امام امیرالمؤمنین علیه السلام با جدّ تمام به ما هشدار می دهد که:

فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عَدُوَّ اللَّهِ أَنْ يُعْذِيَكُمْ بِدَائِهِ وَ أَنْ  
يَسْتَفْزِكُمْ بِنِدَائِهِ وَ أَنْ يُجْلِبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ  
فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ وَ أَغْرَقَ لَكُمْ  
بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَ قَالَ  
رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ  
لَا غُورِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۲</sup>

حال ای بندگان خدا! از دشمن خدا [ابلیس] بر حذر  
باشید و مراقب که مبادا شما را به درد خود [تکبر و

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۳۴ (خطبه‌ی قاصعه)، قسمت سوّم خطبه.

سرپیچی از فرمان خدا [مبتلا سازد] و از رحمت او دور گرداند] و نکند که شما را با ندا و صدای [شوم] خود تحریک کرده و بالشکریان سواره و پیاده اش جلب و جذب‌تان نماید که به جان خودم سوگند، او تیر خطر و زیان را [برای شکار کردن شما] به چله‌ی کمان نهاده و آن را با قوّت - تمام کشیده و از مکانی نزدیک به سوی شما پرتاب کرده است [تا تیرش به خطا نرود]. آری او [همان است که] گفته است: پروردگارا! بدان سبب که مرا اغوا کردی، در روی زمین برای آنان به آرایشگری خواهم پرداخت و همه‌ی آنان را اغوا خواهم کرد.<sup>۱</sup>

پس با این خطر عظیمی که در کمین ما آدمزادگان قرار دارد، تسامح و سهل‌انگاری در روند زندگی و ادامه‌ی آن با بی‌اعتنایی به مسأله‌ی «شیطان» و وسوسه‌های ویرانگر او، جدّاً منافی با عقل و درایت انسانی است. آیا کسی که با سعی و تلاش تمام می‌کوشد تا خانه‌ی مسکونی خود را از دسترس دزدان «مال» - که سرمایه‌ی حیات موقت اوست - مصون نگه دارد و با هر وسیله‌ی ممکن راه «نفوذ» آنان را ببندد، چگونه نمی‌کوشد تا خانه‌ی «قلب» و «جان» خود را از دسترس دزد گوهر ایمان - که سرمایه‌ی حیات جاودانه‌ی اوست - مصون نگه دارد و راه «نفوذ» آن دزد عیار را به خانه‌ی «دل» ببندد؟ مگر اینکه - العیاذ بالله - باورش نسبت به ارزش گوهر «ایمان» و حتمیت روز جزا و حیات جاودان پس از مرگ و یا اعتقادش درباره‌ی دشمنی شیطان نسبت به آدمیان در کمال سستی و احیاناً در مرز عدم باشد و یا آنکه بر اثر اشتغال به مشاغل زندگی «مادی» یک نوع حال «غفلت» مستمر، روح

وی را فراگرفته و حال توجّه و تَفَطُّن<sup>۱</sup> نسبت به محافظت گوهر ایمان از خطر آفات حاصله‌ی از سوی شیطان از وی سلب شده باشد.

بنابراین اجتماع کنونی ما شدیداً نیاز به عوامل تقویت «ایمان» و ازاله‌ی حال «غفلت» از قلوب آدمیان دارد و از جمله‌ی آن عوامل مسلّم، ندهای روحانی پاک‌دلان از گروه بسیار ارزشمند «وَعَاظ» است که تکان در دلها بیفکنند و حجاب‌های ظلمانی «غفلت» را از صفحات قلوب برطرف سازند و با پخش اشعه‌ی شمس «ایمان» و «یقین» خود دل‌ها را منور گردانند و با ایجاد روشنایی «تقوا» در فضای جان انسان‌ها آنان را به راه‌های مرموز شیطان آشنا کرده و از نفوذ وی جلوگیری نمایند که:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ  
تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ<sup>۲</sup>

حقیقت آنکه افراد باتقوا هنگامی که وسوسه‌ای از  
وسوسه‌های شیطان، در حول و حوش قلبشان به گردش  
در آید تا راه نفوذی بیابد، به یاد[خدا و کيفر و پاداش  
او] می‌افتند[و در پرتو نور تقوا و یاد خدا راه حق را  
می‌بینند] و بینا می‌گردند[و به همان راه می‌روند].

## انگیزه‌ی این نگارش

حال این «مختصر» که به قلم نارسای این «بی‌بضاعت» تحریر یافت، بر اساس  
این انگیزه بود که از یک سو اشاره‌ای به اهمّیت موقعیت موعظه در تنبیه قلوب و  
تهذیب نفوس آورده و امثال نگارنده را به استماع «موعظ» از زبان «بیداردلان»

۱- تَفَطُّن: هوشیاری، هوشمندی.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۱.

ترغیب نماید و از سوی دیگر تذکری متواضعانه راجع به شرایط تأثیر موعظه در قلوب و ارائه‌ی نمونه‌هایی از راه‌های نفوذ شیطان در دل انسان به ساحت انور بزرگان از متصدیان مقام بسیار شامخ «وعظ» عرضه بدارد تا شاید به سهم خود در راه پیشگیری از نفوذ شیطان در دلها قدمی هر چند کوتاه و کم‌ارزش برداشته باشد و هم بدان امید که از این طریق - انشاء الله - (هر چند دارای صلاحیت و اهلیت نباشد) به فضل عمیم خداوند متّان در «صفّ نعال» زمره‌ی «داعیان الی الحق» قرار گیرد و باشد که از خرمن اقبال بزرگان خوشه‌ای نصیبش شود.

فَإِنَّهُ تَعَالَى دُوفَضِّلٍ عَظِيمٍ وَ دُوٌّ مِّنْ قَدِيمٍ؛  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ  
 وَ اَنْظُمْنِیْ فِیْ اَصْحَابِ الْیَمِیْنِ  
 وَ وَجَّهْنِیْ فِیْ مَسَالِکِ الْاَمِیْنِ  
 وَ اجْعَلْنِیْ فِیْ فَوْجِ الْفَائِزِیْنَ  
 وَ اعْمُرْ بَیْ مَجَالِسِ الصّٰلِحِیْنَ  
 اَمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ؛<sup>۱</sup>

۱۴۱۰ هجری قمری

۱۳۶۸ هجری شمسی

سید محمد ضیاء آبادی

## فصل اوّل

ارزش موعظه و لزوم حتمی آن  
در حیات دینی انسان



## انسان و عبادت خدا

می‌دانیم که مقصود اصیل از آفرینش انسان در مکتب انبیاء ﷺ عبادت خداست؛ چنانکه در قرآن حکیم می‌خوانیم:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>۱</sup>

جنّ و انس را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند.

حقیقت «عبادت» نیز، حرکت مشتاقانه‌ی انسان است در مسیر «تکامل» برای دستیابی بر درجات و مراتبی از کمال لایتناهی و پرواز مجذوبانه‌ی روح است به سوی «جمیل علی الاطلاق» - عزّ شأنه و علا - و نهایتاً نایل گشتن آدمی است به سعادت رضوان و لقای خدا - تبارک و تعالی - که:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا  
فَمُلَاقِيهِ<sup>۲</sup>

ای انسان! تو با تلاش و رنج مستمرّ رو به سوی پروردگارت  
می‌روی و سرانجام به لقاء وی خواهی رسید.

پیامبران خدا نیز آورندگان برنامه‌ی این سیر و سلوک و حرکت «معراجی»  
انسانند. تمام شرایع و احکام الهی که به نام «دین» توسط انبیاء ﷺ در هر عصری از

---

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

اعصار به بشر عرضه شده است، عموماً ترسیم کننده‌ی راه «عبادت» و «رهنمود» عروج الی الله بوده و هست که هم اکنون تمامی آن شرایع به گونه‌ی جامع و کاملش به صورت «قرآن کریم» و «سنت» حضرت خاتم النبیین و عترت طاهره‌ی آن حضرت ﷺ به دست ما رسیده است که:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...<sup>۱</sup>

این قرآن، به راهی که مستقیم‌ترین راه‌هاست هدایت می‌کند...

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...<sup>۲</sup>

بگو [ای پیامبر] راه من این است که من و پیروانم با

بصیرت کامل به سوی خدا دعوت می‌کنیم...

آری، این مطلب به طور اجمال برای ما روشن است و تفصیل آن نیز فعلاً مورد بحث ما نمی‌باشد.

## انسان و جذبه‌های دنیا!

آنچه که توجه به آن بسیار مهم است و در این نگارش نیز همان مطلب شایان توجه جای گفتگو است، این است که این انسان مستعد برای «عبادت» و آماده‌ی پرواز به سوی خدا، در عالمی قرار گرفته که سرشار از «جذبه‌ها» و کشش‌های بسیار قوی و ضلال‌انگیز شیطانی است، به گونه‌ای که در هر قدمی ممکن است به دامی گرفتار آید و با هر نگاهی دچار کمندی گردد؛ چنانکه در قرآن کریم آمده است:

رُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَ  
الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

الْمُسْوَمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا...؛<sup>۱</sup>

محبّت مشتهیات [آنچه که لذّت بخش است و نفس انسان  
در پی آن است] از: زنان و فرزندان و اموال بس  
هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و نشاندار و  
چهارپایان و مزارع؛ اینها [همه که] بهره‌ی زندگی پست  
[مادی] است، در نظر مردم مزین گردیده [آرایش شده  
و زیبا و دلربا جلوه داده شده است].

البته این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که این رابطه‌ی جذب و انجذاب  
میان «دنیا» و «نفس انسان»، در اصل خود، یک قانون «طبیعی» و بر اساس «سنت  
الهی» است، چنانکه می‌فرماید:

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ  
أَحْسَنُ عَمَلًا؛<sup>۲</sup>

ما، آنچه را که بر روی زمین است [از انواع موجودات  
زیبا و دلربا] زینت و زیور آن قرار دادیم تا [بدین  
وسیله] آنها را بیازماییم که کدامینشان نیکوکارترند.

آری، ما در این عالم بر حسب طبع و سرشت انسانی خویش، نیازمند به  
خوراک و پوشاک و مسکن و همسر و دیگر مطالب مربوط به ارضاء تمایلات فطری  
خود می‌باشیم و از نظر شرع مقدّس اسلام نیز که آیین انتظام یافته‌ی بر اساس فطرت  
انسانی است، به دست آوردن کلّ «مشتهیات» و ارضاء تمنیّات در حدّ اعتدال از

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

وظایف حتمیه‌ی هر مسلمانی است که می‌خواهد در جوّی دور از پریشانی خاطر و آشفته‌گی روح، اقدام به عبادت که هدف اصلی از خلقت اوست بنماید. لذا این خاک تیره و آنچه را که در دامن وی پدید می‌آید، از جماد و نبات و حیوان و انسان، تزئین نموده و آب و رنگ بس جَدّاب و دلربا به آن زده‌اند تا به جلوه‌های هوس‌انگیزش! «مرغ روح» بلندپرواز آدمی را برای مدّت کوتاهی که در این عالم طبع اقامت دارد، در قفس تن نگه دارد تا او در پوشش انجام وظیفه‌ی فطری و اقناع تمایلات طبیعی خویش، به تحصیل کمالات روحی و سیر و سلوک معنوی که همان «عبادت» و بندگی است بپردازد. ولی در کنار همین سنّت و جریان تکوینی عالم، برای زنده نگه داشتن حال توجه و تنبّه نسبت به هدف خلقت در دل و جان انسان به وی خاطر نشان ساخته‌اند که: هان! هشیار باش، این زیبایی مصنوعی و آب و رنگ موقت تو را به بیماری «غفلت» از هدف مبتلا نسازد که:

وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا<sup>۱</sup>

وما [سرانجام] آنچه را که بر روی زمین است [از زیبایی‌ها]

مبدّل به یک صفحه‌ی خاک بی‌گیاه خواهیم ساخت.

منظور از این آرایش و تزئین «ما عَلَى الْأَرْضِ» و ایجاد رابطه‌ی جذب و انجذاب بین آن و دل‌های آدمیان، آزمون عقل و درایت انسان‌ها و بارز ساختن استعداد‌های ایمانی آنهاست تا بیازماییشان که کدام یک از آنان خوش عمل‌ترند.

### انسان و وسوسه‌های شیطان

از طرفی هم «شیطان» دشمن کینه‌توز انسان با کمال صراحت در مقام اظهار تصمیم قاطع خود برای اغوای آدمیان گفته است:

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۸.

...لَا تُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ لَا تَيَبَّنَّهُمْ مِنْ  
بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ  
شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛<sup>۱</sup>

...من به طور حتم بر سر راه مستقیم تو [ای خدا] در  
کمین آنان می نشینم، آنگاه از پیش رو و پشت سر و از  
سمت راست و از سوی چپ، به سراغشان می روم  
و [چنان با وسوسه های خویش و آراستن دنیا در نظرشان  
به ضالالتشان می کشم که] اکثرشان را شاکر [منعم شناس  
و ثابت در امر بندگی] نیابی.

### انسان و بیماری غفلت

حال، آنچه که دشوار است، همین نگه داشتن حال توجّه و تنبّه در دل است و  
پرهیز دادن روح از ابتلاء به بیماری غفلت. لذا از نظر قرآن حکیم، محکومان به  
عذاب جهنّم - که گروه های کثیری از جنّ و انس می باشند - آن دسته ای هستند که  
بر اثر غفلت از موقعیت «دنیا» و تنبّه نداشتن به لزوم رعایت حدّ اعتدال در ارضاء  
تمنّیات نفس، آنچنان مجذوب جلوه گیری های فریبدهی مشتهیات و «ما علی  
الأرض» شده اند که چشم و گوش و فکرشان یک جا به خدمت «نفس اماره ی  
بالسوء» درآمده و از دیدن و شنیدن و فهمیدن آنچه که مربوط به ماوراء خواسته های  
حیوانی است، کور و کر و نادان گردیده اند؛ چنانکه می فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ  
قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ

لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ  
أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ<sup>۱</sup>

حقیقت آنکه بسیاری از جنّ و انس را برای دوزخ  
آفریدیم [که با سوء اختیار خود در وادی عصیان و  
گناه افتاده و در پایان راه از جهنّم سر در می آورند].  
آنان، دل‌هایی [عقل‌هایی] دارند که با آن [نمی‌اندیشند  
و] نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و  
گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. آنان بسان  
چهارپایانند و بلکه گمراه‌تر [از چهارپایان] چه آنکه  
آنها با در دست داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، در  
ضلالتند [اینان همان [گروه] بی‌خبران و غفلت‌زدگانند.

آری، بی‌خبران از سکرات مرگ و عقبات پس از مرگ. غفلت‌زدگان از  
صحنه‌های هول‌انگیز محشر و موقف‌های پرمحنت میزان و حساب روز جزا که  
مَعَ الْأَسْفِ اکثریت مردم ما را همینان تشکیل می‌دهند، اکثریتی که بر اثر مجذوبیت  
در برابر جلوه‌ی «دنیا» - در عین ادّعای پیروی از قرآن و احیاناً تصدّی امر دعوت به  
راه خدا - چنان خود را باخته و پا روی «عقل» و «علم» خود نهاده‌اند که گویی -  
العیاذ بالله - «لَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» و به قول حافظ:

کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود      که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد  
به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین (علیه السلام):

وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا  
مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ

عَبْدًا لَهَا؛<sup>۱</sup>

آری، چنین است کسی که دنیا در نظرش مهم و با عظمت آمده و موقعیت آن در دلش بزرگ شده است [تحصیل متاع] آن را بر [جلب رضای] خدا ترجیح می دهد و در نتیجه یکباره رو بدان آورده [و از خدا جدا می شود] و بنده و فرمانبردار دنیا [و صاحبان زور و زر] می گردد.

وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْشَىٰ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ؛<sup>۲</sup>  
 هر که عاشق چیزی شود [عشق به آن چیز] چشمش را کور و دلش را بیمار گرداند [به طوری که عیب آن را ندیده و زشتی اش را زیبا پندارد] و لذا او [در این حال] با چشمی ناسالم می نگرد و با گوشی ناشنوا می شنود [زیرا چشمی که از دیدن واقعیت مسلم محروم است، ناسالم و گوشی که از شنیدن مطلب حق مسدود است، ناشنواست].

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

## فراموشی مسأله‌ی ورع

در این شرایط است که جداً می بینیم مسأله‌ی ورع و پرهیز از محارم، یک مسأله‌ی غیر قابل اعتنا و بسیار کم اهمیت تلقی گردیده و ارزش آن در دلها رو به کاهش گذارده و بی پروایی در گناه از امور بسیار ساده و عادی به حساب آمده است. با آنکه در شب معراج، از جمله خطاب‌ها که به رسول اکرم ﷺ فرموده اند

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۵۹، قسمت دوم.

۲- همان، خطبه‌ی ۱۰۸، قسمت سوم.

این است که:

يَا أَحْمَدُ! عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الدِّينِ وَ  
وَسَطُ الدِّينِ وَ آخِرُ الدِّينِ. إِنَّ الْوَرَعَ بِهِ يَتَقَرَّبُ إِلَى  
اللَّهِ تَعَالَى؛

يَا أَحْمَدُ... إِنَّ الْوَرَعَ مَثْلُهُ كَمَثَلِ السَّفِينَةِ؛ كَمَا أَنَّ فِي  
الْبَحْرِ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهَا، كَذَلِكَ لَا يَنْجُو  
الزَّاهِدُونَ إِلَّا بِالْوَرَعِ؛<sup>۱</sup>

ای احمد! بر تو باد که ملازم و دائماً همراه ورع باشی،  
چه آنکه اوّل دین و وسط دین و آخر دین ورع است و  
ورع است که به سبب آن می توان به خدا تقرّب جست.  
ای احمد... مَثَلِ ورع، مثل کشتی است، هم چنانکه در  
دریا جز کسی که در کشتی است از گرداب آن نجات  
نمی یابد، همچنین از زاهدان دنیا جز کسی که دارای  
ورع است اهل نجات نمی باشد.

و در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که:

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ؛<sup>۲</sup>  
بر شما باد التزام به ورع که آنچه نزد خداست، به دست  
آوردن آن جز با ورع حاصل نمی شود.

و همچنین نقل شده است که مردی به حضور امام صادق علیه السلام عرضه داشت:  
چون من هر چند سالی یک بار موفّق به زیارت شما می گردم و توفیق زیارتم بسیار

۱- ارشادالقلوب دیلمی، باب ۴۵، ص ۳۳۵.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب الورع، ص ۷۶، ح ۳.

کم است، از اینرو تقاضا مندم مطلبی بفرمایید که دستور العمل و برنامه‌ی کار من باشد. امام علیه السلام فرمود:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ؛<sup>۱</sup>

تورا سفارش می‌کنم به تقوای خدا و ورع و اجتهاد  
[یعنی تلاش و کوشش در امر بندگی و تحمّل مشقت در  
راه عبادت] و بدان اجتهاد و تلاشی که با ورع همراه  
نباشد، نفعی نخواهد داشت.

در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین منقول است:

لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ وَصُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْخَنَازِيرِ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكُمْ إِلَّا بِالْوَرَعِ؛

این روایت به صورت دیگر نیز نقل شده است و آن مناسب‌تر است:

لَوْ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ وَصَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْخَنَازِيرِ؛<sup>۲</sup>

اگر آن قدر روزه بگیرد که همچون زه کمان [ضعیف  
و نحیف و لاغر] شوید و آن قدر نماز بخوانید که مانند  
کمان [خمیده] شوید، خدا از شما نمی‌پذیرد مگر این  
که [این عبادات] با ورع همراه باشد.

و نیز از آن حضرت صلی الله علیه و آله رسیده است:

مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَرَعٌ يَزُدُّهُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِذَا

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الورع، ص ۷۶، ح ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۵۸، ح ۵۶، نقل از عدّة الدّاعی.

خَلَا بِهَا لَمْ يَعْباَ اللَّهُ بِسَائِرِ عَمَلِهِ؛<sup>۱</sup>

کسی که دارای ورعی نباشد که او را در خلوت از معصیت  
خدا باز دارد، خدا نیز به سایر اعمال وی ارجی نمی گذارد.

زید بن علی از پدر بزرگوارش امام سید الساجدین علیه السلام نقل کرده است که:

الْوَرَعُ نِظَامُ الْعِبَادَةِ، فَإِذَا انْقَطَعَ الْوَرَعُ، ذَهَبَتِ  
الدِّيَانَةُ كَمَا أَنَّه إِذَا انْقَطَعَ السُّلْكُ، اتَّبَعَهُ النِّظَامُ؛<sup>۲</sup>

ورع، نظام عبادت است [رشته‌ی نخ‌ی که دانه‌ها و  
مُهره‌های متعددی مانند تسبیح را مثلاً به هم می پیوندند  
نظام گفته می شود]. پس وقتی ورع از بین رفت، دیانت  
از بین رفته است؛ هم چنانکه وقتی رشته و نخ گسیخته  
شد، دانه‌ها و مُهره‌ها نیز به دنبال آن متفرق گشته و از  
هم می پاشند.

رابطه‌ی ورع با ولایت اهل بیت علیهم السلام

عَنْ حَيْثَمَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ لِأَوْدَعَهُ،  
فَقَالَ: أَبْلِغْ مَوَالِينَا السَّلَامَ عَنَّا وَأَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ  
الْعَظِيمِ وَأَعْلِمُهُمْ - يَا حَيْثَمَةُ - أَنَّا لَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ  
شَيْئاً، إِلَّا يَعْمَلٍ وَلَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِوَرَعٍ؛<sup>۳</sup>

خیثمه گوید: به قصد وداع و خدا حافظی نزد امام  
باقر علیه السلام آمدم، به من فرمود: از جانب ما به دوستانمان

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۲۸، نقل از کنز العمال.

۲- بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۸، ح ۳۷، نقل از امالی طوسی.

۳- همان، ص ۳۰۹، نقل از مشکاة الانوار.

سلام برسان و آنها را به تقوای خداوند عظیم سفارش کن و آگاهشان ساز - ای خیشمه - که ما جز از طریق عمل [به مقررات الهی] نمی توانیم آنها را از عذاب خدا برهانیم و [به این واقعیت توجهشان ده که] دستیابی آنان به ولایت ما جز از طریق ورع [و پرهیز از محرّمات] تحقق پذیر نخواهد بود.

این جمله نیز از امام صادق علیه السلام است:

إِتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ؛<sup>۱</sup>

از خدا پروا نمایید و دینتان را با ورع [از آفت زدگی و بی ارزش شدن] حفظ کنید.

### زندگی بدون ورع، آهن سرد کوبیدن

بنابراین مردمی که در انجام امور عبادی - یعنی برنامه های مثبت دین از: نماز و روزه و حج و عمره و زیارت و اطعام و انفاق مال و دیگر امور از این قبیل - اهتمام شدید و به بیان روایات «اجتهاد» دارند و سختکوشند، اما در امر «ورع» و پرهیز از محرّمات و مشتهات و برنامه های منفی دین - از: حرامکاری و حرامخواری، حرام اندیشی و حرامگویی و حرامنگری - بسیار سهل انگار و بی پروا و سبک شمارند، از نظر رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام مردمی ضال و گم کرده راه و بی بهره از ثواب خدا می باشند که در عین حال خود را دیندار و طلبکار از خدا هم می پندارند! به فرموده ی قرآن کریم:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱﴾ الَّذِينَ ضَلَّ

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۶، باب الورع، ح ۲.

سَعَيْتُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّكُمْ  
يُحْسِنُونَ صُنْعًا<sup>۱</sup>

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین [مردم] کیانند؟  
آنها که تلاش و کوششان در زندگی دنیا، گم [و تباه] گشته  
و با این حال می پندارند که کار نیک انجام می دهند.

امام صادق علیه السلام ضمن وصایایش به «عبدالله بن جندب» می فرماید:

يَا بْنَ جُنْدَبٍ قَدِيمًا عُمِرَ الْجَهْلُ وَقَوِيَ آسَاسُهُ وَ  
ذَلِكَ لَا تَتَّخِذِهِمْ دِينَ اللَّهُ لِعِبَادٍ حَتَّى لَقَدْ كَانَ الْمُتَقَرَّبُ  
مِنْهُمْ إِلَى اللَّهِ يَعْلَمُهُ يُرِيدُ سِوَاهُ أَوْلَيْكَ هُمْ الظَّالِمُونَ<sup>۲</sup>

ای پسر جندب! [بسی جای تأسف است که] از دیر  
زمان، پایه‌ی جهل و نادانی محکم شده و [بازار جهالت  
بشر] رونقی به سزا یافته است [که گروهی در عین  
انحراف از دین، خود را ثابت قدمان در صراط مستقیم  
دین می شمارند] و این، از آن جهت است که دین خدا  
را مَلْعَبَه‌ی دست خود ساخته و آن را وسیله‌ای برای  
رسیدن به هواهای نفسانی خود قرار داده‌اند [به جای  
اینکه اعمال و افکارشان را به دین عرضه کنند و آن را  
با مَقَرَّرات الهی تطبیق دهند، دین را به اعمال و  
افکارشان عرضه می کنند و آن را با خواسته‌های نفسانی  
خود توجیه می نمایند]. تا آنجا که عالمانشان که باید از

۱- سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- تحف العقول، ص ۲۲۲.

طریق علمشان به خدا تقرّب جویند [عجب اینکه با  
همان علم از خدا دور می‌شوند و] غیر خدا را  
می‌جویند، اینان همان ستمگرانند.

آن چنان ستم که هیچ ستمی در لطمه زدن به سعادت حقیقی بشر به پای آن  
نمی‌رسد! این هشدار تکان دهنده‌ی قرآن است که:

...أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٠٠﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ  
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا...<sup>۱</sup>

...هان که لعنت خدا [و بانگ دورباش از رحمت ابدی  
حق] علیه ظالمان، صدور حتمی یافته است، آنان  
کسانی هستند که [مردم را به وسایل گوناگون از:  
تهدید و تطمیع، اشاعه‌ی فحشا و تأسیس مراکز فساد و  
احیاناً با تحریف احکام خدا و تفسیر قرآن به رأی  
خوبش] از راه خدا باز می‌دارند و می‌کوشند تا [با  
بدعملی‌ها و توجیه‌گری‌های خود خواهانه و تفسیر به  
رأی‌های خائنانه و مغرور ساختن گنهکاران با ایجاد امید  
کاذب در قلوب آنان] شریعت خدا را کج و ناپسند و  
مَشْوَه و بدناما به مردم ارائه دهند [تا مردم نتوانند دین  
خدا را آنچنان که هست بشناسند و به راه آن بروند].

چنین بی‌پروایی‌ها در امر دین، به طور حتم از ناباوری نسبت به امر آخرت  
سرچشمه می‌گیرد که ذیل همان آیه می‌فرماید: «...وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»... و  
آنان نسبت به آخرت کافرنند. این ناباوری نسبت به امر آخرت نیز که حاصل همان

بیماری غفلت است، چنانکه در گذشته بیان شد معلول شیفتگی انسان در برابر جلوه‌گری‌های دنیا و فریب خوردن وی از وسوسه‌های غرور انگیز شیطان است که قرآن کریم به این هر دو سبب اشاره کرده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ<sup>۱</sup>

ای مردم، وعده‌ی خدا [راجع به قیامت و حساب و کتاب و صراط و میزان و بهشت و جهنم] حق است [و تخلف ناپذیر]. بنابراین مبادا از زندگی دنیا [و جلوه‌گری‌های آن] شمارا بفریبد و مبادا شیطان فریبکار از طریق نشان دادن عفو و کرم خدا مغرورتان سازد.

### چگونه دل غافل می‌شود؟

این هشدار تکان دهنده‌ی قرآن کریم اولاً خطر بزرگ «غفلت» از قیامت موعود را که وعده‌ی حق و مسلم حضرت حق است، نشان می‌دهد و ثانیاً روشنگر این مطلب است که راه نفوذ بیماری «غفلت» در قلب آدمی دو راه است:

۱- مظاهر فریبنده‌ی دنیا از: مال و منال، جاه و جلال و شوکت و شهرت و انواع دیگر مشتهیات نفس که در نظر انسان متاعی نقد و زیبا و پرجاذبه و دلربا جلوه کرده و تمام قلب او را مسحّر خود می‌سازد و از آن وعده‌ی بزرگ الهی غافلش می‌گرداند تا آنجا که تمام مدّت عمر پربها، سرگرم جمع‌آوری امتعه‌ی بی‌ارزش دنیا و بهره‌گیری از آنها می‌گردد و اصلاً مجال تفکر در امر آخرت نمی‌یابد.

۲- وسوسه‌های گوناگون «شیطان» از طرق مختلف که می‌کوشد دل آدمی را از

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

توجه به «آخرت» منصرف گرداند و با سرگرم ساختن وی به «دنیا» تمام سرمایه‌ی عمر فوق‌العاده عزیز و گرانبهایش را به تباهی کشیده و یک‌باره او را از سعادت ابدی محروم سازد و چنانچه احياناً ببیند که این انسان، انسان بیداری است که با یاد قیامت و روز حساب و جزا می‌خواهد در برابر جذبه‌های شدید «دنیا» خود را نگه دارد و از پا در نیابد، در این موقع از راه دیگری وارد می‌شود و مسأله‌ی «عفو» و «کرم» خدا و «رحمت» و «واسعه‌اش را در نظر او جلوه می‌دهد و از این راه او را مغرور ساخته و نتیجتاً آدمیزاد مسکین را با دلگرم ساختن وی به عفو و کرم خدا به گناه و طغیان بر خدا وامی‌دارد. در حالی که آن بیچاره‌ی مغرور از این واقعیت در غفلت است که خداوند بزرگ همانگونه که در موضع رحمت و عفو و کرم ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است، در موضع «اخذ» و مجازات و «کیفر» نیز «اشدّ المعاقبین» و «اعظم المتجبرین» است! چنانچه خود ذات اقدسش می‌فرماید:

نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ<sup>۱</sup>

بندگانم را خبر ده که من [آری من] غفور و رحیم  
و [نیز آگاهشان ساز که] عذاب من [نیز] همانا عذابی  
سخت و دردناک است.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ<sup>۲</sup>

در آن روز احدی همانند عذاب او عذاب نمی‌کند، و  
احدی همانند او کسی را به بند نمی‌کشد.

۱- سوره‌ی حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

إِنَّ لَدَيْنَا أَكْالًا وَجَحِيمًا ۖ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ  
عَذَابًا أَلِيمًا<sup>۱</sup>

نزد ما، غل و زنجیرهایی سنگین و آتشی شعله‌ور هست  
و خوراکی گلوگیر و غذایی دردناک.

در دعای افتتاح شب‌های ماه مبارک «رمضان» نیز به تعلیم اولیای  
معصومش علیهم‌السلام می‌خوانیم:

وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ  
الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَ النَّقِمَةِ وَ  
أَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ؛

به یقین می‌دانم [ای خدا] که تو در جای رحمت و عفو،  
ارحم‌الراحمین و در جای اخذ و مجازات و انتقام،  
اشد‌المعاقبین و سختگیرترین عقاب‌کنندگان و در جای  
اعمال قدرت و اظهار کبریا و عظمت، بزرگ‌ترین  
مقتدران هستی.

### ضرورت استماع و عطا از زبان پاکدلان!

لذا برای جلوگیری از این فریفتگی و غرور مهلک ابلیسی، نیاز مُبرمی هست به  
انذارهای مستمر و هشدارهای پیاپی، از سوی بیداردلان هُشیار از بندگان صالح حق  
که ابتدا به تهذیب خود پرداخته و راه‌های نفوذ شیطان را نسبت به فضای قلب خود  
بسته‌اند و سپس به دستگیری از بندگان ضعیف خدا و نجات آنان از چنگال آن پلید  
رجیم برخاسته‌اند. آری، یکی از راه‌های بسیار مؤثر و ثمربخش، در رفع و علاج

بیماری غفلت - همانگونه که اطباء معالج روح و مریبان نفس ارائه نموده‌اند - استماع مواعظ بالغه از زبان آن پاکدلان و مطالعه‌ی حالات و مقالات از زندگی آن نیک خصلتان است که متأسفانه از یک سو وجود آن عزیزان در هر زمان بسیار نادر است و کمیاب و از دیگر سو دستیابی به آن نوادر انگشت شماری نیز که هستند بسیار صعب است و دشوار. ولی به هر حال احتیاج انسان به آنان مانند نیاز یک بیمار مشرف به هلاکت است به دارو و درمان که: «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ»؛<sup>۱</sup> هلاک و تباه شد آن کس که راهنمای حکیمی ندارد.

از امام صادق (علیه السلام) منقول است:

وَاطْلُبْ مُوَاخَاةَ الْتَقِيَاءِ وَ لَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ  
 إِن أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي طَلِبِهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ  
 يَخْلُقْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ؛  
 وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ بِهِ مِنْ  
 التَّوْفِيقِ لِصُحْبَتِهِمْ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «أَلَا خِلَاءُ يَوْمَئِذٍ  
 بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛<sup>۲</sup>

به جستجوی صالحان متقی بپرداز و شرف مصاحبت با  
 آنان را به دست آر، هر چند در اعماق ظلمات زمین باشد  
 و هر چند تمام عمرت در راه این طلب به پایان رسد! چه  
 آنکه خداوند در روی زمین بعد از پیامبران بشری برتر از  
 آنان نیافریده و نعمتی چون توفیق مصاحبت با  
 آنان به کسی عطا نفرموده است. در قرآن کریم آمده که

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۹، از امام زین العابدین (علیه السلام).

۲- مصباح الشریعه، باب پنجاه و پنجم.

دوستان در آن روز [روز قیامت] به دشمنی با یکدیگر  
 برمی خیزند مگر تقواداران [که رشته‌ی ارتباطشان در  
 بهشت ابدی نیز برای همیشه باقی است].<sup>۱</sup>  
 و نیز در وصایایی که از آن امام بزرگ علیه السلام به عنوان عبدالله بن جندب شرف  
 صدور یافته، آمده است:

آهْ أَهْ عَلَى قُلُوبٍ حُشِيَتْ نُورًا وَإِنَّمَا كَانَتْ الدُّنْيَا  
 عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الشَّجَاعِ الْأَرْقَمِ وَالْعُدُوِّ الْأَعْجَمِ  
 أَنْسُوا بِاللَّهِ وَاسْتَوْحَشُوا مِمَّا بِهِ اسْتَأْنَسَ الْمُتَرَفُّونَ  
 أُولَئِكَ أَوْلِيَايَ حَقًّا وَبِهِمْ تَكْشَفُ كُلُّ فِتْنَةٍ وَ تَرْفَعُ  
 كُلُّ بَلِيَّةٍ؛<sup>۲</sup>

چه تأسف بار و غم انگیز است دور ماندن از صاحب‌دلانی  
 که قلوبشان مملو از نور گردیده و دنیا در نظرشان [بر  
 اثر آن روشنگری که دارند] مانند مار ارقم<sup>۳</sup> و دشمن  
 زبان نفهم آمده است! تنها با خدا مأنوسند و از هر چه  
 که مایه‌ی انس و آسایش دنیاپرستان است گریزانند.  
 آنانند که به حقیقت، دوستان منند و به برکت وجود  
 آنهاست که هر فتنه‌ای برطرف می‌گردد و هر بلایی [از  
 بین مردم] برداشته می‌شود.

و باز در طبع همان وصیت است که می‌فرماید:

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۶۷.

۲- تحف العقول، ص ۲۲۱.

۳- مار ارقم: پلیدترین نوع مار صحرایی است که رنگی مخلوط از سیاه و سفید دارد و از بزرگی جثه و نیروی پرش چنان است که بر  
 سر دم می‌ایستد و روبه یک آدم اسب‌سوار می‌پرد و احیاناً سراز تن آدم می‌افکند. (تحف العقول، ص ۲۲۱، پاورقی ۲).

طُوبَى لِعَبْدٍ لَمْ يَغِيْطِ الْخَاطِئِيْنَ عَلَىٰ مَا أُوتُوا مِنْ  
نَعِيْمِ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتِهَا! طُوبَى لِعَبْدٍ طَلَبَ الْآخِرَةَ وَ  
سَعَىٰ لَهَا! طُوبَى لِمَنْ لَمْ تُلْهِهِ الْأَمَانِيُّ الْكَاذِبَةُ؛

خوشا حال آن بنده‌ای که [بر اثر شناختی که از ماهیت  
دنیا و زوال و فناء آن داشته است] غبطه به حال دنیاداران  
خطاکار نبرده و آرزوی رسیدن به زندگی پرزرق و برق  
آنان را به دل راه نداده است. خوشا حال بنده‌ای که  
طالب آخرت بوده و در راه نیل به آن در سعی و تلاش  
است. خوشا حال کسی که آرزوهای کاذب و  
دلخوشی‌های بی‌اساس، سرگرمش نساخته است.

آنگاه حضرتش به دنبال همان سخن می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَ مَنَارًا، كَانُوا دُعَاءَ إِلَيْنَا  
بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودِ طَاقَتِهِمْ؛

مشمول رحمت خدا باشند آن گروهی که چراغند] و  
روشنگر راه مردمند] و منارند] و راهنمای گم‌گشتگان  
وادی جهل و ضلالتند] که به وسیله‌ی اعمالشان و نهایت  
سعی و تلاششان [مردم را] به سوی ما می‌خوانند.

**چه حیات‌بخش و نورآفرین است کلام پاکدلان!**

به‌راستی، هستند انسان‌های منوری که دیدن آنها و شنیدن گفتار آنها، موجب  
زنده شدن دل‌ها و بیداری جان‌ها می‌گردد و استعدادهای خیر و صلاح نهفته‌ی در  
قلوب آدمیان بر اثر آن دیدن و شنیدن به اهتزاز آمده و در صحنه‌ی اخلاق و  
اعمالشان بارز می‌شود؛ آن چنانکه بذره‌های خفته در دل زمین باریزش باران بهاری به

حرکت درآمده و زینت بخش چهره‌ی تیره‌ی خاک می‌گردد:  
 ...و تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ  
 اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَبْتَنَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِجٍ؛<sup>۱</sup>  
 ...زمین را [در فصل زمستان] افسرده و خشک می‌بینی  
 و چون [به فصل بهار] آب [باران] به آن فرو می‌فرستیم،  
 به نشاط و جنبش درآمده و رو به نمو و جهش  
 می‌گذارد و انواع گیاهان زیبا می‌رویند.

آن نورافکن‌های الهی کسانی هستند که به سبب اتصال رشته‌ی جانشان به منبع  
 «الله نور السموات و الارض» آنچنان شده‌اند که چون در مقام سخن قرار گیرند،  
 ابواب افاضات خداوندی به فضای قلبشان باز می‌شود و انواع معانی الهام‌بخش از  
 قلبشان به زبانشان جاری می‌گردد. چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود:  
 مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ  
 مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛<sup>۲</sup>  
 هر که چهل روز اعمال خود را خالصاً برای خدا انجام  
 دهد، خداوند چشمه‌های حکمت از قلبش می‌جوشاند و  
 بر زبانش جاری می‌سازد.

همینانند که سزاوار تصدی مقام شامخ «وعظ» می‌باشند و عنوان بسیار بلند و  
 پرمحتوای «واعظ» نیز به حقیقت معنای کلمه‌اش در مورد آنان صدق بجا و انطباق به  
 حق دارد و درباره‌ی آنهاست که باید گفته شود:

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۴۹، ۷۰، ح ۲۵. این حدیث شریف به طرق عدیده با عبارات مختلف و مضمون واحد از رسول  
 خدا ﷺ نقل شده است.

زهی کلام تو محض هدایت و حکمت

زهی پیام تو عین عنایت و رحمت

کشد کمند کلام تو اهل عرفان را

ز شوره زار خساست به گلشن همت

و سفارش امام جعفر صادق علیه السلام نیز در مورد همین دسته از زنده دلان است که

می فرماید:

فَإِذَا لَقِيتَ مَنْ فِيهِ... فَأَعْتِنِمْ رُؤْيَاهُ وَ لِقَاهُ وَ مُجَالَسَتَهُ  
وَ لَوْ كَانَ سَاعَةً فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَثِّرُ فِي دِينِكَ وَ قَلْبِكَ  
وَ عِبَادَتِكَ بَرَكَاتُهُ؛<sup>۱</sup>

هرگاه به دیدار کسی که واجد شرط صلاح و شایستگی  
هست دست یافتی، ملاقات و مجالستش را مغتنم بشمار،  
هر چند بُرهه‌ی اندکی از زمان باشد که برکات همان  
دیدار و مجالست در [تحکیم] دین و قلب و عبادتت  
تأثیر بسزا خواهد داشت.

با که مجالست کنیم؟

قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيُّ الْجُلَسَاءِ خَيْرٌ؟ قَالَ: مَنْ  
ذَكَرَكُمُ بِاللَّهِ رُؤْيَاهُ وَ زَادَكُمْ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ  
ذَكَرَكُمُ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛<sup>۲</sup>

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام یک از همنشینان،  
نیکو و شایسته‌ی همنشینی است؟ فرمود: آن کس که

۱- مصباح الشریعه، باب ۷۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۶، ح ۳، امالی طوسی.

دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر علم شما  
افزاید و کردارش شما را متذکر آخرت سازد.  
هر دل که پریشان شود از ناله‌ی بلبل در دامنش آویز که با وی خبری هست

### اثربخشی دیدار صالحان

از بعض سالکان نقل است که هرگاه در خود سستی در امر عبادت ببینم، به دیدار  
یکی از بندگان صالح خدا می‌روم و در رفتار و حالات او می‌اندیشم و این عمل تا یک  
هفته به من نشاط در امر عبادت می‌دهد و به کوشش در کار آخرتم وامی‌دارد.<sup>۱</sup>  
ولی یاللاسف که مانده در جان خویش احساس این نوع از نیاز را می‌نمایم تا در  
پی فحوص و جستجوی این صنف از روشندان برآییم و نه بر فرض احساس نیاز این  
گوهرهای گرانبها را به سهولت در دسترس خود می‌یابیم که تأمل در رفتار و استماع  
گفتارشان نشاط عبادت به ما داده و به کوشش در امر آخرتمان وادارد، به قول شاعر:  
بِلاَدٍ مَا ارْدَتْ وَجَدَتْ فِيهَا      وَ لَيْسَ يَفُوتُهَا إِلَّا الْكَرَامُ

چه بسا شهرهایی که هر چه بخواهی در آنها می‌توانی  
یافت و تنها چیزی که در آن دیار و بلاد، دسترسی به  
آن نمی‌شود داشت، همانا بزرگمردان کریم‌التقصد.

### تنزل مقام وعظ و واعظ

آری، جدّاً مایه‌ی تأسف و دردانگیز است که در روزگار کنونی ما، عنوان  
«وعظ» و «واعظ»، «تبلیغ» و «مبلغ» معنای اصلی خود را از دست داده و در اذهان  
توده‌ی مردم مفهوم مبتذلی به خود گرفته و تقریباً مساوی با مفهوم یک فرد کم‌بهره و  
یا بی‌بهره از معارف دینی شده که کافی است آواز خوبی داشته باشد و چند قطعه شعر

۱- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۱۷۱.

و چند حکایت در حافظه‌اش ذخیره کرده و اندکی هم قدرت لفاظی و سجع در سخن را دارا باشد و توأم با شور و هیجان در القاء کلام بتواند جمعیتی پای منبر خود گرد آورد و همین کافی است که او را مردم به عنوان واعظ شهیر و مبلغ توانا به حساب آورند و حتی بر بسیاری از صاحبان فضل و کمالات معنوی نیز مقدّمش دارند!

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش  
و بر اثر همین تنزل و انحطاط معنوی که در عنوان واعظ و مبلغ پیش آمده است، اکثر آقایان علما و دارندگان مقامات عالیه‌ی فضل و فضیلت، تصدّی امر وعظ و تبلیغ را دون شأن خود دانسته و از اینکه در میان مردم منبر بروند و عنوان «واعظ» و «مبلغ» به خود بگیرند ابا و امتناع می‌ورزند و احیاناً تقاضای این امر را از ایشان مصداق هتک حرمت و اهانت به شخصیت علمی خود می‌شمارند! در صورتی که امر وعظ و تبلیغ آن چنان سنگین و عظیم و به حدّی نیازمند جهازات خاصّ علمی و تربیتی است که حقّاً جز صلّحای از علما و اتّقیای از حکما، کسی را نرسد که تصدّی آن مقام را در سطح شایسته‌ی آن به عهده گیرد.

### نخستین واعظ، خدا و پیامبر او

در شرافت و جلالت عنوان وعظ و واعظ همین بس که ذات اقدس حق - تعالی شأنه العزیز - آن را پیش از همه کس به خود نسبت داده و فرموده است: «...إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ...»<sup>۱</sup>؛ خداوند، پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد و سپس این منصب عظیم را به رسول مکرّمش ﷺ اعطا نموده و می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ...<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۸.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۴۶.

بگو [ای پیامبر] شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم...

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...<sup>۱</sup>

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما...

همچنین کار و عظمی و اندرز را یکی از شئون لقمان حکیم ارائه کرده و فرموده است: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ...»<sup>۲</sup> به یاد آر آن هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می‌کرد گفت: خداوند، قرآن کریم را به عنوان یک موعظه‌ی الهی که صادر شده‌ی از مقام اَشْمَخ و اعلای ربوبی است معرفی نموده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...<sup>۳</sup>

ای مردم، موعظه و اندرزی [بس بزرگ و فخیم] از

سوی پروردگارتان برای شما آمده است...

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ؛<sup>۴</sup>

خداوند سبحان احدی [از پیروان پیامبران پیشین] را به

[پندی] همانند این قرآن [که جامع همه گونه مواضع

است] پند نداده است.

در میان علما و صاحبان فضیلت و تقوا در هر عصر و زمان نیز، افراد ممتاز و انگشت‌شماری که شناخته شده‌ی به طهارت روح و قداست نفس بوده‌اند، تصدی این امر خطیر را به عهده داشته‌اند.<sup>۵</sup>

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲- سوره لقمان، آیه ۱۳.

۳- سوره یونس، آیه ۵۷.

۴- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۷۵، قسمت سوم.

۵- از قبیل مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری رحمته الله که در قرن گذشته از نظر وعظ نافذ و القاء کلام مؤثر اشتها بر بسیاری دارد و همچنین مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله که از نمونه‌های عالی عنوان واعظ به شما می‌رود.

## محرومیت مردم

ولی یاللاسف که به مرور زمان و تدریجاً بر اثر دست به دست دادن اوضاع و احوالی خاص از جهت فرهنگ و سیاست در جوامع مسلمین، امر وعظ و خطابه و منبر نیز از مسیر اصلی خود که راه پیامبران و قدّسین بود و مقصدش تزکیه‌ی نفوس و تنبیه قلوب، انحراف پیدا کرد و به قول برخی از دانشمندان:

قَدْ سَلَّمَتِ الْمَنَابِرُ لِأَقْوَامٍ قَلَّ مِنَ اللَّهِ خَوْفُهُمْ وَ  
ضَعُفَتْ فِي الدِّينِ بَصِيرَتُهُمْ وَ قَوِيَتْ فِي الدُّنْيَا  
رَغْبَتُهُمْ وَ اشْتَدَّ عَلَى الْأَسْتَبَاعِ حِرْصُهُمْ<sup>۱</sup>

منبرها در اختیار کسانی قرار گرفته است که ترسشان از

خدا کم و بصیرتشان در دین ناچیز است! تمایل به دنیا

در دل‌هاشان قوی و حرص بر جاه و پیروافزایی در

وجودشان بسیار شدید است.<sup>۲</sup>

در این شرایط طبیعی است که صالحان ناچار از صحنه بیرون می‌روند و به انزوا کشیده می‌شوند و نتیجتاً محرومیت از برکات وعظ و اعظان کامل، دامنگیر مردم می‌گردد و آن بیچارگان برای همیشه با بیماری مهلک غفلت، دست به گریبان می‌مانند و با همان بیماری انسانسوز می‌میرند و محکوم به هلاک دائم می‌گردند.

۱- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۶۵.

۲- البته ما در طول تاریخ اسلام خطبای زبردست و سخنوران توانا و عالم به معارف دینی و متخلّق به اخلاق اسلامی که به سهم خود در راه اعلاء کلمه‌ی توحید و مبارزه‌ی با کفر و الحاد و ارشاد و هدایت مردم، خدمات بس ارزنده و شایان تقدیر از خود ارائه نموده‌اند فراوان داشته‌ایم و اکنون نیز به فضل خدا بسیار داریم و از خداوند متّان می‌خواهیم نعمت وجود آن خدمتگزاران صدیق اسلام را بر جامعه‌ی مسلمین مستدام فرماید و بر کثرت امثال آنان بیفزاید.. ولی مع الوصف بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که اولاً تعداد آن شخصیت‌های ارزنده و لایق در جنب چهره‌های غلط‌انداز و نالایق در اقلیتی جدّاً اسف‌انگیز قرار گرفته است و ثانیاً توجه به این حقیقت مسلم باید داشت که مسئله‌ی خطابه و فنّ القاء سخن با تمام علوّ رتبه و شرایط سنگینی که دارد غیر از مسئله‌ی وعظ و موعظه است و چنین نیست که هر خطیبی دارای صلاحیت وعظ باشد و هر واعظی هم واجد شرایط خطابه باشد.

## اکنون وظیفه چیست؟

حال، آیا در چنین وضع اسف‌انگیز درد‌آور، وظیفه چیست؟ آیا سکوت از جانب آگاه‌دلان صالح و واگذاری میدان عمل به ناهلان طالح، روا و احیاناً در حدّ یک وظیفه‌ی عقلی و شرعی است؟ به همان دلیلی که قرآن کریم از زبان جمعی بی تفاوت از بنی اسرائیل آورده است که به گروه «اَقْلَیَّتِ واعِظُ» می گفتند:

...لَمْ تَعْظُونْ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا...<sup>۱</sup>

...چرا [به خود رنج بیهوده می دهید و] مردمی را که سرانجام، خدا آنها را هلاک خواهد کرد و یا به کیفری سخت عذابشان خواهد داد، اندرز می دهید...

ولی جواب این سخن همان است که خود قرآن حکیم در ذیل همان آیه از زبان ناصحان نقل می کند که:

...قَالُوا مَعْذَرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ<sup>۲</sup>

...گفتند: ما به خاطر این وعظ می کنیم که به وظیفه‌ی خود در پیشگاه پروردگارتان عمل کرده و عذر خویش آورده باشیم و [به علاوه، این امید را داریم که] شاید آنان [از سخنان ما تنبّه‌ی یافته، دست از طغیان و عصیان بردارند و] به راه تقوا در آیند.

همچنین در مورد فرعون طاغی به حضرت موسی و هارون علیهما السلام می فرماید:

إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٠﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۶۴.

۲- همان.

يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى<sup>۱</sup>

بروید به سوی فرعون که طغیان کرده است، آنگاه به نرمی با او سخن بگویید؛ شاید تذکر یابد و [حق را] بپذیرد و یا [از کیفر خداوند قهار] اندیشناک گردد [و تسلیم شود].

البته بدیهی است که سرانجام کار فرعون و عدم تذکر و خشیت او، برای خداوند علیم حکیم مقطوع و مسلم بود؛ ولی مع الوصف ابلاغ پیام خدا به آن طاغی جبار و انذار وی به وسیله پیامبران خدا نیز یک وظیفه لازم بود تا حدّاقلّ مسلم ترین فایده ای انذار که اتمام حجّت است تحقّق یابد و سَنَت «مَعذَرَةُ إِلَى رَبِّكُمْ» مصداق خارجی پیدا کند که احتمالاً تعبیر به «لَعَلَّ» در آیه ی شریفه نیز اشاره به همین نکته باشد. حاصل آنکه چنین نیست که عصیان جاهلان و پشیمانی ناهلان در پهنه ی اجتماع، عذر سکوت و انزوای صالحان باشد و بار مسئولیت ارشاد و انذار را از دوش آنان بردارد؛ بلکه این فرمان مطاع قرآن است که می فرماید:

...وَ إِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ...<sup>۲</sup>

...هرگاه آنها [جاهلان و گمگشتگان] در امر دین [از

جهات اعتقادی و اخلاقی و عملی اظهار حاجت کنند

و [از شما یاری طلبند، بر شما لازم است که به یاری آنها

بشتابید] و از کمک رسانی به آنان دریغ نورزید...]

البته لازم نیست که این «استنصار» و یاری طلبی، استنصار لسانی باشد و جمعی که گرفتار فساد و فسادآوران شده اند به زبان، فریاد استمداد بردارند و از صالحان و

۱- سوره ی طه، آیات ۴۳ و ۴۴.

۲- سوره ی انفال، آیه ی ۷۲.

دانا یان طلب نصرت نمایند؛ بلکه همان ضلالتی که در عقیده‌ی آنان به وجود آمده و یا آن ردیلتی که در اخلاق و فساد و اعمالشان پیدا شده است و چه بسا خودشان نیز توجّهی به آن فساد و انحراف هلاک‌انگیز خود ندارند؛ آری همان حال ضلالت و انحراف از صراط حق استنصار حالی است که روشن تر از استنصار مقالی، خبر از مسکنت آن بیچارگان می‌دهد و فریادرس می‌طلبد. درست مانند آدمی که مبتلا به انواع بیماری‌ها گشته و هر دم به ضعف و ناتوانی همه جانبه‌اش افزوده می‌شود و رو به مرگ تدریجی می‌رود؛ اما نه توجّهی به بیماری‌های خود دارد تا به فکر درمانش بیفتد و نه به فرض توجّه راهی به طبیب و دارو می‌شناسد تا از چنگال آن مرض‌ها برهد. در این صورت است که هر آزاده‌ی انسان دوستی، خود را موظّف می‌داند در صورت تمکّن، به یاری آن بیمار مسکین بشتابد و او را با توجّه دادن به بیماری‌اش به طبیب و دارو برساند و از درد و رنج و مرض برهاند. این نوای مهرآمیز از جانب حضرت ربّ رحیم است که می‌فرماید:

أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ<sup>۱</sup>

آیا [صحیح است که] ما این قرآن را که مایه‌ی بیداری

و یادآوری [انسان‌ها به طرق سعادت است] از شما

باز گیریم [و از تلاوت آن بر شما خودداری کنیم] به

عذر اینکه شما قومی اسرافکار و [طاغی] هستید؟!

نه، به هر حال این حقّ شما بر ما است که باید در مقام ارشاد و وعظ و هدایت شما برآیم و شما را از کجروی‌های هلاکت‌بار رهایی بخشیده و به راه مستقیم حق بخوانیم.

## روایاتی چند در فضیلت موعظه

اینجا مناسب است که از باب توجّه دادن به ارزش وعظ و اهمّیّت موقعیّت

موعظه از نظر دین مقدّس، نمونه‌ای از سخنان پرنور رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام زینت‌بخش این اوراق گردد تا خود نیز موعظه‌ای شوق‌انگیز در دل‌های واعظان و ناصحان مشفق باشد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

مَا تَصَدَّقَ مُؤْمِنٌ بِصَدَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَوْعِظَةٍ  
يَعِظُ بِهَا قَوْمًا يَتَفَرَّقُونَ وَ قَدْ نَفَعَهُمُ اللَّهُ بِهَا وَ هِيَ  
أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ<sup>۱</sup>

هیچ صدقه‌ای در نزد خدا محبوب‌تر از این نیست که فردی با ایمان، جمله‌ی موعظه‌ای به جمعی القا کند که خدا آن را پس از متفرّق شدن آن جمع، نافع به حالشان قرار دهد و آن موعظه از عبادت یکساله برتر است.

و رَوَى أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رَجُلَانِ كَانَ أَحَدُهُمَا يُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ وَ يَجْلِسُ فَيُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَ كَانَ الْآخَرُ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ؛ فَقَالَ:  
فَضْلُ الْأَوَّلِ عَلَى الثَّانِي كَفَضْلِي عَلَى الْأَنَامِ<sup>۲</sup>

و نقل شده است که در حضور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن از دو نفر به میان آمد که یکی از آن دو، پس از ادای نماز واجب می‌نشیند و به مردم مطالب خیر [از عقاید و اخلاق و احکام] می‌آموزد و دیگری به روزه‌داری و شب‌زنده‌داری می‌پردازد. فرمود: برتری اوّلی نسبت به دوّمی مانند برتری من است نسبت به سایر مردم.

۱- ارشادالقلوب دیلمی، باب اول، ص ۱۷.

۲- همان، صفحات ۱۶ و ۱۷.

و نیز از همان حضرت علیه السلام روایت شده که فرمود:

أَحَبُّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ فِي  
طَاعَةِ اللَّهِ وَ نَصَحَ لَأَمَّةٍ نَبِيٍّ وَ تَفَكَّرَ فِي عُيُوبِهِ وَ  
أَصْلَحَهَا وَ عِلْمَ فَعَمِلَ وَ عِلْمٌ؛<sup>۱</sup>

محبوب ترین مؤمنان نزد خدا کسی است که خود را در  
راه طاعت خدا به رنج و تعب وادارد و نسبت به امت  
پیامبرش ناصح باشد و درباره ی عیب های خویش بیندیشد  
و آنها را بر طرف سازد و علم [دین] به دست آورده و آن را  
مورد عمل قرار دهد و به دیگران بیاموزد.

و از آن حضرت علیه السلام منقول است که فرمود:

مَنْ عِلَّمَ عِلْمًا فَلَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛<sup>۲</sup>  
هر که علمی تعلیم دیگران کند، تا روز قیامت به قدر  
اجر کسانی که به آن عمل کنند، دارای اجر و ثواب  
خواهد بود.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ فَيُوضَعُ عَمَلُهُ فِي الْمِيزَانِ  
ثُمَّ يُؤْتَى بِشَيْءٍ مِثْلِ الْعِمَامِ فَيُوضَعُ فِيهِ. ثُمَّ يُقَالُ:  
اتَدْرِي مَا هَذَا؟ فَيَقُولُ: لَا. فَيُقَالُ: هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي  
عَلَّمْتَهُ النَّاسَ فَعَمِلُوا بِهِ مِنْ بَعْدِكَ؛<sup>۳</sup>

نقل شده است که روز جزا، عمل کسی را در میزان  
می نهند و سپس چیزی مانند ابر می آورند و بر آن

۱- ارشاد القلوب دیلمی، باب اول، ص ۱۸.

۲- همان.

۳- همان.

می‌افزایند و می‌گویند: آیا می‌دانی این چیست؟  
می‌گوید: نه. می‌گویند: این علمی است که به مردم یاد  
دادی و آنان پس از تو به آن عمل کردند.

و از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

الْمَوَاعِظُ صِقَالُ النُّفُوسِ وَ جَلَاءُ الْقُلُوبِ؛<sup>۱</sup>

موعظه‌ها، صیقل کردن<sup>۲</sup> جان‌ها و جلا دادن دل‌هاست.

الْمَوَاعِظُ شِفَاءٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهَا؛<sup>۳</sup>

موعاظ، شفا بخشیدن [از بیماری روحی] است درباره‌ی

کسی که به آن عمل نماید.

الْمَوَاعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛<sup>۴</sup>

موعظه‌ها، سبب زنده گشتن دل‌هاست.

ثَمَرَةُ الْوَعْظِ الْإِنْتِبَاهُ؛<sup>۵</sup>

نتیجه و حاصل وعظ، بیدار شدن [دل از خواب غفلت] است.

بِالْمَوَاعِظِ تَنْجَلِي الْعَفْلَةُ؛<sup>۶</sup>

به سبب موعظه‌هاست که [پرده‌ی] غفلت [از مقابل چشم

دل] برداشته می‌شود.

و در ضمن وصایای امام امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزند ارجمندش امام مجتبی علیه السلام

۱- غررالحکم، حرف الالف، شماره‌ی ۱۳۹۹.

۲- صیقل کردن: زدودن چرک و زنگ از آیین و فلزات.

۳- غررالحکم، حرف الالف، شماره‌ی ۱۲۱۳.

۴- همان، شماره‌ی ۳۷۳.

۵- همان، حرف التاء، شماره‌ی ۳.

۶- همان، حرف الباء، شماره‌ی ۱۳.

آمده است: «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ»؛ دلت را با موعظه زنده کن.

از مجموع این بیانات استفاده می شود که قلب و روح آدمی نیز مانند تنش تیرگی ها به خود می گیرد و خواب رکودانگیز عارضش می شود و احیاناً به بیماری خاص به خود مبتلا گردیده، سرانجام می میرد؛ در عین حالی که تنش زنده و سالم و بیدار می باشد و به انجام اعمال حیوانی خویش سرگرم است و لذا برای پیشگیری از این آفات هلاکتبار است که ائمه ی دین علیهم السلام به طور مؤکد دستور استماع موعظه می دهند و موعظه را مایه ی حیات قلب و شفابخش روح و بیدار نگه دارنده ی جان و برطرف کننده ی تیرگی غفلت از آئینه ی دل معرفی می فرمایند.

### رشد هسته ی ایمان نیازمند آب موعظه

خداوند حکیم برای پروراندن هر «دانه» و «هسته ای» در عالم، مقررات خاصی قرار داده و علل و اسباب مخصوصی مقرر فرموده است. او - جلّ شأنه العزیز - در عین اینکه می تواند بدون وساطت نور خورشید و باد و باران، دانه های گندم را برویاند و غنچه ها را بشکفاند، ولی بدون این اسباب، آن کارها را انجام نمی دهد.

أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛<sup>۱</sup>

خدا ابا دارد از اینکه امور را جز از طریق وساطت

اسباب به جریان بيفکند.

چنانکه می فرماید:

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْتُشْوَرُ؛<sup>۲</sup>

۱- نهج البلاغه ی فیض الاسلام، نامه ی ۳۱.

۲- مجمع البحرين، کلمه ی سبب، ح مشهوری است.

۳- سوره ی فاطر، آیه ی ۹.

خداوند، همان کسی است که باده‌ها را فرستاد تا ابرهایی  
 را به حرکت در آورند، آنگاه این ابرها را به سوی زمین  
 مرده و افسرده‌ای می‌رانیم و به سبب آن زمین را پس از  
 مردنش زنده می‌کنیم، آری، زنده شدن مردگان نیز  
 همین گونه است.

و از این نمونه‌ی روشن باید پی به شرایط زنده شدن دل‌ها ببریم و مقرّرات  
 مخصوص رشد و نمو هسته‌ی ایمان در قلوب را بشناسیم و بدانیم همانگونه که یک  
 زمین مرده که بخواهد زنده شود و در دامن خود انواع گل‌ها و میوه‌ها بیرواند، باید  
 ابتدا باده‌ها به حرکت درآیند و ابرها را در فضای آسمان به سوی آن قطعه مرده برانند  
 تا قطرات حیات بخش باران بر سطح آن نزول کرده و در اعماق آن فرو رود؛ در آن  
 موقع است که زمین مرده زنده می‌شود و دانه‌های نهفته در دل را به صورت سبزه‌ها و  
 گل‌های شاداب بیرون می‌دهد.

آری و کذلک النشور! دقیقاً به همین منوال است جریان زنده شدن زمین قلب  
 انسان که هسته‌ی ایمان در درون خود دارد و فردا - روز جزا - همین بذر در است که  
 باید تبدیل به درخت طوبی گشته و آن همه نعمت‌های جاودانه‌ی جَنّت المأوی را به  
 مَنَصّه‌ی ظهور و بُروز آورد و طبیعی است که این بذر عالی و صالح با شرایط فعلی  
 دنیا اگر به حال خود بماند، در اثر برخورد با بادهای سموم شهوات و قرار گرفتن بذر  
 در لابه‌لای علف‌های هرز گیاهان به طور مسلّم می‌خشکد و می‌پوسد و احياناً جای  
 خود را به بذر کفر و نفاق و هسته‌ی زقوّم جهنّم می‌دهد و لذا وظیفه‌ی حتمی هر فرد  
 باایمان عاقل است که در حال حاضر با شدّت اهتمام و دقّت کامل به فکر احیاء این  
 زمین حاصلخیز «قلب» و پروراندن «هسته‌ی» فوق‌العاده گرانقدر ایمان خویش  
 باشد... که فردا بسیار نزدیک است و مجال عمل بسیار تنگ!

هین مگو فردا که فرداها گذشت      تا به کلی نگذرد ایام گشت  
هین و هین ای راهرو بیگاه شد      آفتاب عمر سوی چاه شد  
تا نمرده است این چراغ پرگهر      هین فتیله اش ساز و روغن زودتر  
فَانْتَبَهُ ثُمَّ اغْتَبِرَ ثُمَّ انْتَصَبَ      وَاسْتَعِنَ بِاللّٰهِ ثُمَّ اجْهَدُ تُصَبِّ

تنها راه احیاء سرزمین قلب و رشد دادن هسته‌ی ایمان این است که آدمی خود را با جدّ تمام در معرض بادها و نسیم‌های مواعظ و نصایح آسمانی قرآن قرار دهد تا ابرهای تفکر و تدبّر در فضای جان برانگیخته شوند و حال انقلاب و تحوّل در دل‌ها پدید آید و جرّقه‌های برق «معرفت» در مغزها تولید شود و یاد خدا حاکم بر قلوب گردد.

در آن هنگام است که فریاد استعانت و استمداد از مقام ربوبی از عمق جان آدمی برمی‌خیزد و از آن سو نیز خداوند رحیم کریم متقابلاً بذل لطف و عنایت فرموده و باران رحمت خود را بر زمین دل‌ها سرازیر می‌سازد و سرانجام، زمین مُرده‌ی جان به اهتزاز آمده، از درونش چشمه‌های حکمت و عرفان می‌جوشد و بر دامنش گل‌های فضایل اخلاق - از صدق و عفاف و امانت و تقوا - می‌روید و نتیجتاً سراسر وجود انسان تبدیل به یک گلزار سرشار از لطافت و عطر و حسن و جمال، از نظر افکار و اخلاق و عمل می‌گردد و آیه‌ی وافی هدایه «فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» در عالم جان مصداق می‌یابد و کریمه‌ی:

...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...؛<sup>۱</sup>

...قلب معتقد به اعتقاد پاک، رو به سوی خدا اوج

می‌گیرد و عمل صالح آن را بالا می‌برد...

در وجود انسان جامه‌ی تحقّق می‌پوشد.

## فصل دوّم

شرایط لازم برای اثرگذاری  
موعظه



پس از تنبّه به اهمّیّت موقعیّت «موعظه» در حیات دینی انسان، مطلبی که تذکّر آن و بلکه بحث مبسوط درباره‌ی آن بسیار لازم است این است که اثرگذاری «موعظه» در دل‌ها مشروط به شرایط خاصی است که دقیقاً باید تحت رعایت کامل قرار گیرد تا نتیجه‌بخش باشد. ما نخست، درباره‌ی معنای «وعظ» و «موعظه» از نظر لغت‌شناسان توضیحی می‌دهیم و سپس به بیان شرایط آن می‌پردازیم. **إن شاء الله**

### وعظ از نظر لغت

راغب اصفهانی در کتاب «مفردات القرآن» می‌گوید: «الْوَعْظُ زَجْرٌ مُّقْتَرَنٌ بِتَخْوِيفٍ»؛ **وعظ**، بازداشتن و منع کردن است که مقرون به بیم دادن از عواقب کار باشد. آنگاه از خلیل (لغوی معروف) نقل می‌کند که گفته است:

هُوَ التَّذْكِيرُ بِالْخَيْرِ فِيمَا يَرْقُبُ لَهُ الْقَلْبُ؛

وعظ، یادآوری [توجه دادن قلب] به خوبی‌هاست

آنگونه که موجب رقّت قلب شود.

صاحب «مجمع البحرين» نیز می‌نویسد:

الْوَعْظُ التَّنْصِيحُ وَ التَّذْكِيرُ بِالْعَوَاقِبِ؛

وعظ، بند و نصیحت و یادآوری و تنبّه دادن به عواقب

امور است.

و همو می‌گوید:

الْمَوْعِظَةُ أَيْضاً عِبَارَةٌ عَنِ الْوَصِيَّةِ بِالتَّقْوَى وَ الْحَثِّ

عَلَى الطَّاعَاتِ وَالتَّحْذِيرِ عَنِ الْمَعَاصِي وَ الْإِغْتِرَارِ  
بِالدُّنْيَا وَ زَخَارِفِهَا وَ نَحْوِ ذَلِكَ؛

موعظه نیز عبارت است از سفارش به تقوا و ترغیب به طاعت‌ها و پرهیز دادن از گناهان و برحذر داشتن از اینکه کسی فریب دنیا خورده، دل به زر و زیور آن بندد.

### شرایط موعظه

نخستین شرط مسلم، طهارت نفس و قداست روح شخص واعظ است که باید دارای قلبی مزگی<sup>۱</sup> و جانی مهذب<sup>۲</sup> باشد؛ دل‌داده‌ی به دنیای فریبا و دربند جمع مال و جذب قلوب آدمیان نباشد تا سخنش از دل برخیزد و بعون الله در دل‌ها نشیند؛ آلودگان را به پاکی و خواب‌رفتگان را به بیداری کشاند.

این بیان از امام صادق (علیه السلام) منقول است:

فَإِنَّ مَثَلَ الْوَاعِظِ وَ الْمُتَعِظِ كَالْيَقْظَانِ وَ الرَّاقِدِ؛ فَمَنْ  
اسْتَيْقَظَ عَنْ رَقْدَةِ غَفْلَتِهِ وَ مُخَالَفَاتِهِ وَ مَعَاصِيهِ،  
صَلَحَ أَنْ يُوقِظَ غَيْرُهُ مِنْ ذَلِكَ الرَّقَادِ؛<sup>۳</sup>

رابطه‌ی واعظ و متعظ، مانند رابطه‌ی آدم بیدار و شخص به خواب رفته است و لذا آن کسی که از خواب غفلت و عصیان بیدار گشته است، صلاحیت آن را دارد که دیگری را از این خواب بیدار کند.

وگرنه به فرموده‌ی همان حضرت در ذیل همان بیان:

۱- مزگی: تزکیه شده، پاک شده از رذائل.

۲- مهذب: تهذیب شده، دور از هرگونه آلودگی اخلاقی.

۳- مصباح الشریعه، باب ۷۲.

وَأَمَّا السَّائِرُ فِي مَفَاوِزِ الْأَعْتَدَاءِ وَالْخَائِضِ فِي  
مَرَاتِعِ الْعَى وَ تَرَكِ الْحَيَاءِ بِاسْتِجَابِ السُّمْعَةِ وَ  
الرِّيَاءِ وَ الشُّهُرَةِ وَ التَّصَنُّعِ إِلَى الْخَلْقِ الْمُتَرَيِّ بِزَى  
الصَّالِحِينَ، الْمُظْهَرُ بِكَلَامِهِ عِمَارَةُ بَاطِنِهِ وَ هُوَ فِي  
الْحَقِيقَةِ خَالٍ عَنْهَا، قَدْ غَمَرَتْهَا وَحْشَةُ حُبِّ الْمَحْمَدَةِ  
وَ غَشِيَتْهَا ظُلْمَةُ الطَّمَعِ فَمَا أَفْتَنَهُ بِهِوَاهُ وَ أَضَلَّ  
النَّاسَ بِمَقَالِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِبَيْسِ الْمَوْلَى وَ  
لِبَيْسِ الْعَشِيرِ؛

و اما آن کسی که در بیابان های هولناک تجاوز و طغیان  
در حال سیر است و در چراگاه های گمراهی و  
بی حیایی پیش می رود و با داشتن روحی ریاکار و  
شهرت طلب، به تصنع و ظاهرسازی پرداخته و بازی و  
قیافه ی صالحان در بین مردم می خرامد و با سخنان  
آراسته و جذّاب، اظهار وارسنگی جان نموده، ادعای  
طهارت باطن می کند؛ در حالی که سراپای وجودش به  
گرداب هول انگیز حبّ جاه و مدح و ثنا فرو رفته و  
ظلمت طمع و انتظار اقبال مردم به وی فضای قلبش را  
فرا گرفته است. آری، چنین آدمی مفتون هوای نفس  
خویش است و با گفتارش موجب گمراهی مردم  
می باشد، او به فرموده ی خداوند چه بد یابوری و چه بد  
معاشری است.<sup>۱</sup>

## تفاوت اساسی موعظه با تعلیم

توجه به این مطلب لازم است که مسأله‌ی موعظه غیر از مسأله‌ی تعلیم است، تعلیم یعنی یاد دادن چیزی؛ حال آن مطلب یاددانی هر چه باشد و آن شخص معلّم و آموزگار نیز هر که باشد، به هر حال، تعلیم و تعلّم با فراهم بودن شرایط خاصّ آموزش تحقق پیدا می‌کند. در تعلیم نه نیازی به طهارت روح و قداست نفس معلّم است و نه مطالب مورد تعلیم منحصرّاً باید از سنخ مسائل مربوط به نفس و تهذیب جان باشد. ممکن است یک فرد مُلحد بی‌اعتقاد به مبانی دینی که عالم به مسائل علم ریاضی - مثلاً - یا جغرافیایی یا طبیعی و یا احیاناً فلسفی است، تمام این سنخ از معلومات خود را به فرد دیگری که مستعدّ فراگیری این علوم است تعلیم نماید و او هم به خوبی و دقّت فراگیرد. چنانکه در دنیای علوم اینگونه تعلیم و تعلّم‌ها بسی فراوان بوده و هست و حتّی در عالم شرع نیز اکتساب علوم از هر عالمی - هر چند کافر - و در هر نقطه‌ای - اگر چه در بلاد کفر باشد - اجازه داده شده است.

اینک نمونه‌ای از تجویز و ترغیب شرع مقدّس در این باب:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ  
الْمُشْرِكِينَ؛<sup>۱</sup>

حکمت [سخن درست و موافق حق] را فراگیرید؛

اگرچه از مشرکان باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛<sup>۲</sup>

دنبال تحصیل علم بروید، اگرچه در چین باشد.

سرزمین چین آن روز هم از بلاد کفر بود و هم در نقطه دوردستی از حجاز

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۷، ح ۴۱، نقل از محاسن.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۵.

قرار داشت.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:  
كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَحَيْثُ وَجَدَهَا، فَهُوَ  
أَحَقُّ بِهَا؛<sup>۱</sup>

سخن حکمت [موافق حق] گمشده‌ی مؤمن است [همیشه  
باید در جستجوی آن باشد] بنابراین در هر جا که آن را  
بیابد، به فرا گرفتن آن سزاوارتر از دیگران است [چه  
آنکه مؤمن صاحب حق و اهل حق است].

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خُذِ الْحِكْمَةَ أَنْتَ كَأَنْتَ؛ فَإِنَّ  
الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ، فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ  
حَتَّى تَخْرُجَ، فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ؛<sup>۲</sup>  
حکمت را در هر جا که باشد فرا بگیر [اگرچه از فرد  
ناصالحی باشد] چه آنکه حکمت در سینه‌ی منافق [آدم  
غیرمؤمن] نیز هست [ولی] در آنجا [که ظرف شایسته‌ی  
حکمت نیست، پیوسته] در اضطراب و تلجُل است تا [از  
زبان او] بیرون آید و [نزد] همقطاران خود در سینه‌ی  
مؤمن جای گیرد.

و نیز از آن حضرت است:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ  
النِّفَاقِ؛<sup>۳</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹، ح ۵۸، نقل از مالی شیخ.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، باب الحكم، حکمت ۷۶.

۳- همان، حکمت ۷۷.

حکمت گمشده‌ی مؤمن است، پس آن را فراگیر،  
اگرچه از اهل نفاق باشد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ الْمَسِيحُ عليه السلام: مَعَشَرَ  
الْحَوَارِيِّينَ، لَمْ يَضُرَّكُمْ مِنْ ثَنِي الْقَطْرَانِ إِذَا أَصَابَتْكُمْ  
سِرَاجُهُ. خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَلَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ؛<sup>۱</sup>  
حضرت مسیح عليه السلام به نقل از حضرت ابی جعفر امام  
باقر عليه السلام فرمود: ای گروه حواریین [اصحاب خاص  
حضرت عیسی عليه السلام] بوی بد قطران<sup>۲</sup> به شما صدمه‌ای  
نمی‌زند، در صورتی که نور چراغش به شما برسد. علم  
و دانش را از هر که دارای آن هست فراگیرید و به  
عمل وی ننگرید [به عذر بدعملی‌های او خود را از نور  
علمش محروم مسازید].

### تذکر لازم: شرایط جواز اخذ علم از بلاد کفر

این مطلب باید دقیقاً مورد توجه باشد که آزادی مسلمانان در تحصیل علم از  
بلاد کفر و دانشمندان کافر، مشروط به این است که بنیه‌ی اعتقادی و اخلاقی وی  
چنان قوی و محکم باشد که به هنگام برخورد با افکار الحادی و جو فاسد ضد عفاف  
و تقوا، تحت تأثیر قرار نگیرد و رنگ کفر و فساد در عقیده و اخلاق و عمل نپذیرد.  
آری مُسلم بماند تا «طلب العلم» برای او یک فریضه‌ی اسلامی باشد<sup>۳</sup> و گرنه

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۷، ح ۴۲، نقل از محاسن.

۲- قطران: مایع روغنی تیره‌رنگ چسبنده‌ای است که غالباً از جوشاندن درخت خشک صنوبر و مانند آن به دست می‌آید و  
از جمله مصارف آن وسیله‌ی روشنائی قرار گرفتن است که مانند نفت در مخزن چراغ می‌ریزند. (اقتباس از فرهنگ فارسی  
دکتر محمد معین).

۳- اشاره است به حدیث مشهور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»؛ (بحار الانوار، ج ۱،  
ص ۱۷۷، ح ۵۴، نقل از غوالی اللّثالی).

گوهر ایمان و تقوا را از دست دادن و فرضاً به صدها رشته‌ی تخصصی علمی رسیدن، بسیار روشن است که از نظر اسلام محکوم به خُسران و مستوجب هلاک جاویدان است و اقدام به آن اکیداً ممنوع و یقیناً نامشروع است! دیگر آنکه هر کسی نمی‌تواند به بهانه‌ی اینکه فرموده‌اند: «خُذِ الْحُكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ يَا خُذُوا الْحُكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ الْمُشْرِكِينَ»؛ دنبال هر مدّعی حکمت و عرفانی را بگیرد و دل به هر گفتار و نوشتاری بدهد. چه آنکه نخست، حکمت‌شناس باید بود و سپس به جستجوی آن در لابه‌لای گفته‌ها و نوشته‌ها پرداخت و گرنه طرّاران سخن و قلم فکرهای ساده و ناآشنا را که قدرت تمییز «حق» از باطل و «حکمت» از جهالت ندارند، با تردستی عجیب به دام می‌افکنند و در لفافه‌ی الفاظ مقدّس حکمت و عرفان و احیاناً با تأویل و تطبیق آیات قرآن دست به تخریب خانه‌ی ایمان آن ناپختگان بی‌خبر زده و سرانجام آن غارت‌زدگان بی‌خانمان را در منجلاب‌های کفر و فساد اخلاق و عمل، نابود می‌سازند که فرموده‌اند:

فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُحِرَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، كَمَا  
زُحِرَفَ الدَّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ، النَّظَرُ  
إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ، وَالْبَصَرُ بِهِ خُبْرَاءٌ؛<sup>۱</sup>

چه بسیار است که [رهزنان عقیده و ایمان] سخنان  
ضلال‌انگیز و گمراه کن را [به‌منظور فریب دادن  
ساده‌دلان] با آیه‌ای از کتاب خدا می‌آرایند، آن چنانکه  
[مال دوستان شیاد] درهم و سکه‌ی مسی را با دادن آب  
نقره به آن، نقره‌گونش می‌سازند که نگاه به آن [نسبت  
به همه] یکسان است؛ اما تشخیص دهندگان آن، تنها

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶، ح ۳۹، از حضرت مسیح علیه السلام، منقول از محاسن.

افراد بصیر و خبرگان گوهرشناسند.

## آیا هر کسی جوایای حق و تشنه‌ی حقیقت است؟

آری، درست است که قرآن کریم می‌فرماید:

فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ  
أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا  
الْأَلْبَابِ ۝

بندگان مرا بشارت ده، آنان که سخنان را می‌شنوند و از  
نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که  
خدا هدایتشان نموده و آنها خردمندانند.

برخی می‌گویند: ظاهر این آیه، آزاداندیشی پیروان مکتب قرآن و انتخابگری  
آنها را در مسائل مختلف به خوبی نشان می‌دهد که بندگان حقیقی خدا و مسلمانان  
کامل تربیت شده‌ی مکتب انسانساز قرآن در مقام پذیرش مطلب حق و پیروی از  
حق هیچگونه تعصّب و لجاجتی ندارند. آنها جوایای حقّند و تشنه‌ی حقیقت؛ در هر  
جا که آن را بیابند و از هر زبانی که آن را بشنوند، با خضوع تمام از آن استقبال  
می‌کنند و آن را هم در مرحله‌ی فکر می‌پذیرند و هم در مرحله‌ی عمل به کار  
می‌بندند. چه آنکه: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» آنان کسانی  
هستند که هم فضای جانیشان به نور «عقل» حقیقت‌بین روشن است و هم در پوشش  
نور «وحی» خدا و هدایت الله - عزّوجلّ - که حق محض است، قرار گرفته‌اند.

خردمندان خدا جو هستند و جز «حق» چیزی نمی‌خواهند و لذا بدون هرگونه  
تعصّب، به هر سخنی گوش فرا می‌دهند و از لابه‌لای آنچه که می‌شنوند، نه تنها خوب

بلکه خوب‌ترین را بر می‌گزینند و به دنبالش می‌روند. آری، درست است که بر اساس این بیان از آیه، این نوع آزادی در استماع قول و «اتباع احسن» را قرآن کریم به عنوان یک افتخار عظیم به پیروان مکتب خویش اعطا فرموده است؛ اما بسیار روشن است که این در مورد افرادی است که قبلاً میزان تشخیص کلام حق از باطل را در مکتب «وحی» و هدایت الله - عزوجل - به دست آورده و از مصادیق «اولئک الذین هداهم الله» شده‌اند و با عقلی قوی و مجهز به قدرت تمیز مغالطه از برهان و تفکیک «حسن» از قبیح و شناسایی «احسن» در زمره «اولئک هم اولوالالباب» درآمده و با شایستگی تمام آماده‌ی استماع انواع «مقالات» از مکاتب مختلف شده‌اند.

البته، اینان مانند شنآوری ماهر و ورزیده‌ی کار، این نیرو را دارند که بی‌هرگونه ترس و هراس از ضلالت و گمراهی، خود را به دریای ژرف و بیکران افکار و اقوال مختلف بزنند و در تمام ابعاد مذاهب و مسالک گوناگون به غور و بررسی بپردازند و نه تنها خود را نبازند، بلکه هر جا هم به قطعاتی از لؤلؤ و مروارید و جواهر پربهای علمی نافع به حال مسلمین برخوردند، آن را نیز فراگیرند و سرانجام با سلامت عقیده و ایمان همراه با اندوخته‌های علمی فراوان از میان انبوه افکار و اقوال باطل بیرون آیند و گرنه کسی که نه از نظر عقل و درایت در حدی است که فرق بین «برهان» و «سفسطه» را بشناسد و نه از نظر تعلیم و تربیت دینی، به مقام «فرقان» روحی رسیده است که فارق بین «حق» و «باطل» باشد، طبیعی است که چنین شخصی اگر بخواهد خود را در زمره «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» پندارد و بی‌پروا وارد میدان استماع اقوال مکاتب و مسالک مختلف بشود، در همان مراحل اوّلیه‌ی کار از هر طرف مورد هجوم انواع تشکیکات علمی و مذهبی قرار می‌گیرد و قهراً در ردّ و حلّ آن تشکیکات، بر اثر نداشتن مایه‌ی علمی و ایمانی، احساس عجز و ناتوانی از خود کرده و کم‌کم به حال شک و ارتیاب در معارف اساسی دین می‌افتد و

آخر الامر سر از کفر و الحاد در می آورد؛ درست مانند آدم ناآگاه از فن «شنا» که خود را به دریای موج بیکران بزند که طولی نمی کشد جسد بی جانیش در لابه لای امواج سهمگین دریا طعمه‌ی جانوران می گردد.

### ادامه‌ی سخن

در تکمیل بحث پیرامون این آیه‌ی شریفه اشاره به این نکته ضرورت دارد که امام صادق علیه السلام همین آیه‌ی شریفه را به گونه‌ای تبیین می فرماید که زمینه‌ی طرح پرسش یاد شده پیش نمی آید. ابتدا به متن روایت توجه می کنیم:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ قَالَ: هُمُ الْمُسْلِمُونَ لِآلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ إِذَا سَمِعُوا الْحَدِيثَ لَمْ يَزِيدُوا فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصُوا مِنْهُ وَ جَاءُوا بِهِ كَمَا سَمِعُوهُ؛<sup>۱</sup>

ابو بصیر گوید: معنای آیه‌ی شریفه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمودند: اینان کسانی هستند که در برابر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم هستند، کسانی که وقتی حدیثی [از احادیث اهل بیت] شنیدند، چیزی بر آن نمی افزایند و چیزی از آن کم نمی کنند و آن را همانگونه که شنیده‌اند نقل می کنند.

محدث بحرانی در تفسیر برهان، ذیل آیه‌ی شریفه، دو حدیث دیگر به همین مضمون روایت کرده است.<sup>۲</sup>

۱- اصول کافی، کتاب الحجة، باب التسلیم و فضل المسلمین، ج ۱، ح ۸، صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲.  
۲- تفسیر برهان، چاپ بنیاد بعثت بیروت، ج ۸، صفحات ۳۵۸ و ۳۵۹، ذیل آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی زمر.

در توضیح روایت امام صادق علیه السلام می توان گفت: الف و لام در کلمه‌ی «القول» در تفسیر اوّل که رایج تر و مشهورتر است، الف و لام جنس است؛ اما در تبیین امام صادق علیه السلام الف و لام تعریف است. به عبارت دیگر، بر مبنای تفسیر اوّل، کلمه‌ی «القول» مطلق سخنان را در بر می گیرد، از هر سمت و سو و از جانب هر گوینده‌ای که باشد. اما بر مبنای تبیین معصوم علیه السلام «القول» یعنی گفتار مشخص شناخته شده که طبق همین حدیث، به معنای سخنان معصومین علیهم السلام است.

همچنین مرجع ضمیر در کلمه‌ی «احسنه» بر مبنای تفسیر اوّل، کلمه‌ی «القول» می شود و بر مبنای تبیین معصوم علیه السلام کلمه‌ی «الاتّباع» که بر اساس سیاق کلام، در تقدیر است؛ یعنی بر اساس تفسیر رایج، خداوند متعال به کسانی بشارت داده که «احسن القول» را پیروی کنند. ولی بر اساس تبیین معصوم علیه السلام بشارت شامل حال کسانی است که از گفتارهای شناخته شده (سخنان معصومان) تبعیت می کنند، به احسن اتّباع.

با این توضیحات، می توان گفت که آیه‌ی شریفه‌ی یاد شده بر مبنای تبیین قرآن ناطق، امام صادق علیه السلام هیچ ربطی به اخذ علم - به ویژه علم دین - از کافران ندارد و استفاده‌ی از آن در این مبحث، نابجا و نارواست.

## بازگشت به اصل سخن

بحث ما در این بود که مسأله‌ی «موعظه» غیر از مسأله‌ی «تعلیم» است، زیرا در تحقّق تعلیم و تعلّم نه تقوا و طهارت روحی معلّم شرط است و نه مطلب مورد تعلیم منحصر در مسائل خاصّی می باشد. بلکه معلّم هر که و مطلب هم هر چه باشد، در صورت فراهم بودن شرایط مربوط به آموزش مسأله‌ی تعلیم و تعلّم محقق می گردد. ولی مسأله‌ی وعظ و اتّعاظ این چنین نیست، چه آنکه:

اوّلًا: مسائل مربوط به وعظ، اختصاص به مسائل روحی و اخلاقی، آن هم از جهت اعتقاد به مبدأ و معاد و کیفر و پاداش روز جزا دارد.

و ضمن آن مسائل، موازین قُرب و بُعد انسان نسبت به ساحت قدس خداوند متعال در تجلّی گاه اخلاق و عمل ارائه می گردد تا آنجا که وضع موجود حالات روحی انسان در معرض تغییر و دگرگونسازی از سوی شخص وعظ کننده قرار می گیرد؛ آنگونه که یُبَدِّل الْقَلْبَ غَیْر الْقَلْب!

بر اساس استماع «وعظ» مؤثر، چهره و صورت جان دگرگون می شود؛ تیرگی مبدّل به صفا و غلظت و قسوت، تبدیل به نرمی و لینت می گردد.

و ثانیاً نفس واعظ باید دارای خصائص ویژه‌ای از مراتب ایمان و تقوا و اخلاص و یقین باشد که خود صدور کلام از زبان چنین فردی متّصف به آن صفات، دخیل در تأثیر بر قلوب است و لذا ممکن است همان کلام - و بلکه ابلغ از آن را - فرد دیگری که فاقد آن شرایط است به عنوان «وعظ» القاء به جمعی بنماید، ولی کوچک‌ترین اثر در دل‌های شنوندگان نگذارد! این جمله از بوعلی سینا در شرایط وعظ آمده است که می گوید:

ثُمَّ نَفْسُ كَلَامِ الْوَاعِظِ مِنْ قَائِلٍ زَكِيٍّ بِعِبَارَةٍ بَلِيغَةٍ وَ  
نُعْمَةٍ رَخِيْمَةٍ وَ سَمْتٍ رَشِيْدٍ<sup>۱</sup>

لازم است سخنی پندآموز از گوینده‌ای پاکدل با بیانی  
رسا و آهنگی نرم و سیمایی صالح القاء شود.

## حکمت، جاری بر زبان زاهد

ضمن وصایای رسول خدا ﷺ به ابوذر رضی الله عنه آمده است:

يَا أَبَا ذَرٍّ! مَا زَهْدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا، إِلَّا أَثْبَتَ اللَّهُ  
الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ<sup>۲</sup>

۱- شرح اشارات، ج ۳، التّمط التاسع، ص ۳۸۰.

۲- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۵۷.

اباذر! هیچ بنده‌ای نسبت به دنیا زاهد و بی‌رغبت  
 نمی‌شود، مگر اینکه خداوند در دل وی حکمت را  
 ثابت و مستقر نموده و آن را بر زبانش جاری می‌سازد.  
 يَا أَبَاذَرُّ! إِذَا رَأَيْتَ أَخَاكَ قَدْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا،  
 فَاسْتَمِعْ مِنْهُ؛ فَإِنَّهُ يُلْقِي إِلَيْكَ الْحِكْمَةَ؛<sup>۱</sup>  
 اباذر! هرگاه دیدی برادر ایمانی‌ات نسبت به دنیا زاهد و  
 بی‌رغبت است، به سخنانش گوش فراده، چه آنکه  
 او [بر اثر داشتن قلبی زاهد، دارای حکمت است و با  
 گفتارش] به تو [نیز] القاء حکمت می‌نماید.

### کجایند روشندان روشنگر؟

خوشا حال آنان که بر اثر «زهد» و انقطاع از دنیا، رشته‌ی جانشان به منبع نور «الله  
 نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» اتصال یافته و روشن گردیده‌اند؛ هم خود روشنند و هم سبب  
 روشن شدن صدها و هزارها دل می‌شوند و کار پیامبران خدا را انجام می‌دهند. دل‌های  
 مردم مانند لامپ‌های بزرگ و کوچکند و دارای استعداد‌های مختلف و کار و اعطان،  
 اتصال دادن این لامپ‌هاست به کانون برق حضرت «رَبِّ الْعَالَمِينَ» - عَزَّ شَأْنُهُ الْعَزِيزُ -.  
 آن دلی که خود به کانون برق اتصال یافته و ارتباطش با «الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَ  
 الْأَرْضِ» ثابت است و محکم، او هادی برق است و نور از منبع گرفته و از مجرای  
 گفتار خود به لامپ‌های دل‌های مردم می‌رساند. هزاران شنونده که استماع گفتار  
 واعظ می‌کنند، در واقع همه، رشته‌ی دل‌ها را متصل به «قلب» او نموده‌اند؛ او نیز که  
 خود به نور ایمان روشن است و ربطش با خداوند جهان محکم، با یک جمله‌ی

کوتاه که از عمق جان و صفای ایمان به زبان می آورد، دلها را به ارتعاش آورده و طوفان در فضای جانها می افکند و چشمها را می گریاند ولی - نعوذ بالله - اگر گوینده‌ای رشته‌ی دلش از خدا منقطع و وابسته به مال و جاه و شهرت و امثال این امور باشد، طبیعی است که خود تاریک است و از یک موجود تاریک، انتظار روشنی بخش بودن توقّعی نابجاست؛ «خفته را خفته کی کند بیدار»!

خشک ابری که بود زاب تهی      ناید از وی صفت آب دهی  
ولذا چنین فردی، هر چه فریاد و فغان از خود سر داده و آیات و اخبار از باب وعظ و انذار روی هم بریزد، تکانی در قلوب پدید نمی آید و چشمی نمناک نمی گردد.  
اشک خونین نه ز هر آب و گل آید بیرون  
این گل از دامن صحرای دل آید بیرون  
سالها غوطه به خوناب جگر باید زد

تا ز دل یک نفس معتدل آید بیرون  
می گویند: مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتري رحمته الله در یکی از شهرها که مظاهر فساد در آن زیاد بوده است منبر می رود و تنها یک جمله می گوید: مردم! بدانید که خدایی هست. همین جمله‌ی کوتاه آن چنان آتشی در دلها می افروزد که صدای ضجّه و شیون از مجلسیان برمی خیزد و عده‌ای از کثرت گریه بیهوش می شوند. حال، آیا آن جمله‌ی کوتاه بر همه کس روشن، مگر چه داشت که آن چنان اثر گذاشت؟! آری آن، جان داشت و زنده بود؛ دارای حرارت بود. آن جمله‌ی کوتاه از قلبی برخاست که رشته‌ی آن قلب به کانون برق متّصل بود؛ نور و حرارت گرفته بود و همچون خورشید، داغ و سوزان بود؛ پر نور و درخشان بود و لذا به محض اینکه با رشته دلهای مردم متّصل شد، دلها را به سوز و گداز افکند، ناله از سینه‌ها برآورد و سرشک از دیدگان فرو ریخت.

ممتاز بُود ناله‌ام از ناله‌ی عَشاق چون آه مصیبت زده در حلقه‌ی ماتم  
گر بُود در ماتمی صد نوحه‌گر آه صاحب درد را باشد اثر

### هر دلی موعظه‌پذیر نیست

باید این نکته را هم متوجّه بود که گاهی دل‌های شنوندگان از شدّت آلودگی به قذارات<sup>۱</sup> معاصی و اتّصاف<sup>۲</sup> به رذائل اخلاقی، صلاحیت استضاء<sup>۳</sup> و اقتباس<sup>۴</sup> نور را از دست داده و همچون لامپ سوخته‌ای شده‌اند که هر چه سیمش را به کانون برق وصل کنید ابداً روشن نمی‌شود؛ در صورتی که منبع سالم است و برق می‌دهد؛ امّا لامپ سوخته است و برق نمی‌گیرد. خداوند حکیم به رسول مکرّمش ﷺ فرمود: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى...»؛<sup>۵</sup> تونمی‌توانی سخنان خود را به گوش مردگان برسانی. زنده‌دلانی حق‌طلب باید تا پذیرای سخنان باشند و نه مرده‌دلان لجوجی که استمرار بر طغیان و عصیان، ابزار درک آنها را مختل ساخته و جوهر قلبشان را از صلاحیت انعکاس نور انداخته است، طبعی است که توانایی استماع گفتار تو و درک محتوای آن را نخواهند داشت.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۶</sup>

برای آنها یکسان است؛ چه انذارشان کنی یا نکنی؛

ایمان نمی‌آورند.

آری، اگر هزاران سال آفتاب بر شوره‌زار بتابد و باران‌های پربرکت پی‌درپی بر

۱- قذارات: پلیدی‌های گناه.

۲- اتّصاف: معروف بودن، موصوف بودن.

۳- استضاء: کسب نور از جایی.

۴- اقتباس: شعله برگرفتن از آتش.

۵- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۸۰.

۶- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۱۰.

آن ببارد و نسیم‌های حیات‌بخش بهاری علی‌الدوام بر آن بگذرد؛ در نتیجه آن زمین ناصالح، محصولی جز خس و خاشاک بی‌ثمر نخواهد داد که قابلیت قابل در کنار شایستگی فاعل، شرط لازم است.

|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| محلّ قابل و آنکه نصیحت قائل      | چو گوش هوش نباشد چه سود حُسن مقال     |
| نصیحت همه عالم چو باد در قفس است | به گوش مردم نادان و آب در غریبال      |
| گرچه ناصح را بود صد داعیه        | پند را اُذنی <sup>۱</sup> ببايد واعیه |
| یک کس نامستمع زاستیزورد          | صد کس گوینده را عاجز کند              |
| تو به صد تلطیف پندش می‌دهی       | او ز پندت می‌کند پهلوی تهی            |
| ز انبیا ناصحتر و خوش لهجه‌تر     | کی بود که رفت دَمشان در حجر           |
| ز آنچه سنگ و کوه در کار آمدند    | می‌نشد بدبخت را بگشاده بند            |
| آنچنان دل‌ها که بُدشان ما و من   | نعتشان شد بل اشدّ قسوة                |

حاصل آنکه موضوع «وعظ» و اتّعاظ احتیاج به شرایط خاصی از جانب واعظ و مستمع دارد؛ در صورتی که مسأله‌ی «تعلیم» و تعلّم و آموزش «حکمت» و انحاء علوم - آن چنانکه بیان شد - در قید شرایطی نظیر شرایط موعظه نمی‌باشد؛ در عین اینکه هر دو طریق موعظه و حکمت<sup>۲</sup> از طرق سه‌گانه دعوت الی الله می‌باشند که در قرآن کریم آمده است:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ  
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...<sup>۳</sup>

با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارت دعوت  
کن و با آنها [یعنی مخالفان راه حق] به طریقی که

۱- اُذن: گوش.

۲- حکمت در اینجا به معنای اثبات مطلب از طریق استدلال منطقی و برهان عقلی است.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۵.

نیکوتر است به مناظره پرداز...

طرق سه گانه‌ی دعوت در این آیه‌ی شریفه عبارت از: حکمت، موعظه و مجادله به نحو احسن است که دارای شرایط متفاوتی می‌باشند.

## تفاوت موعظه و حکمت

اینجا مناسب است قطعه‌ای که از مرحوم استاد شهید حاج شیخ مرتضی مطهری رحمته‌الله در مورد تفاوت موعظه و حکمت رسیده است ذکر شود:

تفاوت موعظه و حکمت در این است که حکمت، تعلیم است و موعظه تذکار؛ حکمت، برای آگاهی و موعظه برای بیداری؛ حکمت، مبارزه با جهل است و موعظه مبارزه با غفلت؛ سروکار حکمت با عقل و فکر است و سروکار موعظه با دل و عاطفه؛ حکمت یاد می‌دهد و موعظه یادآوری می‌کند. حکمت، بر موجودی ذهنی می‌افزاید و موعظه ذهن را برای بهره‌برداری از موجودی خود آماده می‌سازد؛ حکمت چراغ است و موعظه باز کردن چشم است برای دیدن؛ حکمت برای اندیشیدن است و موعظه برای به خود آمدن. حکمت، زبان عقل است و موعظه پیام روح؛ از اینرو شخصیت گوینده در موعظه نقش اساسی دارد بر خلاف حکمت! در حکمت، روح‌ها بیگانه‌وار با هم سخن می‌گویند و در موعظه حالتی شبیه جریان برق که یک طرف آن گوینده است و یک طرف دیگر شنونده به وجود می‌آید و از اینرو در اینگونه از سخن است که «اگر از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل» و گرنه از گوش شنونده تجاوز نمی‌کند. درباره‌ی سخنان موعظه‌ای گفته شده است:

الْكَلَامُ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ دَخَلَ فِي الْقَلْبِ وَإِذَا  
خَرَجَ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يَتَجَاوَزِ الْأُذُنَ؛

سخن اگر از دل بر آید و پیام روح باشد، در دل نفوذ می‌کند؛ اما اگر پیام روح نباشد و صرفاً صنعت لفظی

باشد، از گوش‌ها آن طرف تر نمی‌رود.<sup>۱</sup>

### تأثیر گفتار واعظ عامل

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ  
بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ، كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ  
عَنِ الصَّفَا؛<sup>۲</sup>

عالم، وقتی به علم خویش عمل نکند، موعظه‌اش  
از [صفحه‌ی] دل‌ها به سرعت می‌لغزد و می‌گذرد [در  
دل‌ها نمی‌نشیند و اثربخش نمی‌شود] همانگونه که  
[قطرات] باران از [صفحه‌ی] سنگ سخت ضخیم  
می‌لغزد و می‌ریزد [دل سنگ از آن نرم نمی‌شود تا  
آماده‌ی رویدن گل یا گیاهی گردد].

از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عليه السلام: عِظْ نَفْسَكَ  
بِحِكْمَتِي، فَإِنْ انْتَفَعْتَ، فَعِظِ النَّاسَ وَالْأَفَاسَتْخِي مِنِّي؛<sup>۳</sup>

خداوند به عیسی بن مریم عليه السلام وحی فرمود: خویشتن را  
به حکمت من موعظه کن، سپس در صورتی که [از  
وعظ خود تنبّه حاصل کرده و] بهره‌بردی، آنگاه به  
وعظ مردم پرداز و گرنه از من حیا کن.

از امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام منقول است که:

۱- سیری در نهج البلاغه، صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۹، ح ۶۸، نقل از منیه المرید، از امام صادق عليه السلام.

۳- کنز العمال، ج ۴۳، ص ۱۵۶.

إِنَّ الْوَعْظَ الَّذِي لَا يَمُجُّهُ سَمْعٌ وَلَا يَغْدِلُهُ نَفْعٌ، مَا  
سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْفِعْلِ؛<sup>۱</sup>

پندی که هیچ گوشی آن را پس نمی‌زند و هیچ سودی با  
آن برابری نمی‌کند، پندی است که زبان گفتار از آن  
خاموش و زبان عمل بدان گویا باشد.

از امام صادق علیه السلام منقول است:

كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ  
وَ الْاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ؛<sup>۲</sup>

مردم را با غیر زیادتان [به دین و آیین صلاح] دعوت کنید،  
باید [در مقام عمل طوری باشید] که از شما پرهیز از گناه و  
کوشش در طاعت و انجام نماز و [اقدام به هر کار] خیر را  
بینند [نه اینکه تنها بشنوند] چه آنکه سبب مؤثر در جذب  
مردم به سوی حق این نوع از دعوت است.

دو صد گفته، چون نیم کردار نیست.

از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ  
نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ  
تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ  
بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛<sup>۳</sup>

هر که خود را به عنوان پیشوا و رهبر مردم منصوب

۱- غررالحکم، حرف الالف بلفظ ان، شماره ۱۶۲.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.

۳- نهج البلاغه فیض، باب الحکم، حکمت ۷۰.

می‌سازد، بر اوست که پیش از تعلیم دیگران نخست به تعلیم خویشتن بپردازد] و خود را از آنچه که دانستنی است آگاه گرداند] و باید پیش از زبان، از راه سیره و رفتار خویش، اقدام به تأدیب و آراستن دیگران] به خوهای نیک] بنماید. آن کس که در مقام تعلیم و تأدیب نفس خویشتن است، به تجلیل و احترام سزاوارتر از کسی است که متصدی تعلیم و تأدیب مردم است.

### یک نمونه از وعظ عملی!

می‌گویند مرحوم شیخ جعفر کبیر صاحب «کشف الغطاء» که از اکابر علمای شیعه به شمار است، روزی در مسجد مبلغی از وجوه شرعیّه که نزدش بود، در میان فقرا تقسیم کرد و به نماز ظهر ایستاد. بین الصّلوّتين، سیدی فقیر از راه رسیده، نزد شیخ آمد و گفت: از مال جدّم به من هم بده. فرمود: دیر آمدی و فعلاً چیزی ندارم به تو بدهم. مرد در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن شریف شیخ افکند.

طبیعی است که این جسارت عظیم موجب خشم مردم گردید و از هر سو خوف این می‌رفت که آن مرد جسور را مورد شتم و ضرب شدید قرار دهند و به سزای عمل زشتش برسانند، ولی حضّار مسجد با کمال تعجّب و برخلاف انتظار خود دیدند شیخ بزرگوار از جا برخاست و در حالی که تبسّمی بر لب داشت دامن خود را گرفت و در میان صفوف نمازگزاران بنا کرد به گردیدن و می‌فرمود: هر که ریش شیخ را دوست دارد به سید کمک کند! مردم با علاقه‌ی تمام دامن شیخ را پر از پول کردند و شیخ نیز آن مال کثیر را با عذرخواهی و احترام به سید داد و سپس به نماز

عصر ایستاد.<sup>۱</sup>

آری، این یک مصداق بسیار روشن از دعوت با غیر زبان است که بیش از صدها منبر وعظ و خطابه و گفتار مُستدل<sup>۲</sup> و مُبرهن<sup>۳</sup> در دل‌ها اثر می‌گذارد و انسان‌ها را مجذوب حق می‌سازد و عملاً آیه‌ی شریفه:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا  
وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛<sup>۴</sup>

را گویاتر از هر زبانی تفسیر کرده و قدرت سازندگی آن را در عالم انسان بالعیان نشان می‌دهد و به‌راستی همینانند که حجت اسلام و آیت حقانیت قرآنند! یعنی اسلام و قرآن به‌وجود همین نمونه‌های عالی انسانی است که می‌تواند در عالم به احتجاج برخیزد و مکتب خود را به عنوان یک مکتب انسانساز و آدم‌پرور ارائه نماید.

### بخشی از مواعظ حضرت مسیح علیه السلام

اینجا شاید خالی از تناسب نباشد که قسمتی از مواعظ تکان دهنده‌ی حضرت روح الله مسیح بن مریم علیه السلام به‌منظور تنبّه امثال نگارنده آورده شود؛ در خلال سخنان حکیمانه‌ی آن جناب آمده است:

وَيَلَكُمْ يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا! أَلَيْسَ بِالْعِلْمِ أُعْطِيتُمْ  
السُّلْطَانَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ؟ فَتَبَدُّتُمْوهُ، فَلَمْ تَعْمَلُوا  
بِهِ وَ أَقْبَلْتُمْ عَلَى الدُّنْيَا فِيهَا تَحْكُمُونَ وَ لَهَا

۱- فوائد الرضوية، تأليف محدث قمی رحمته الله، ص ۷۴، با انکی تصرف در نقل از نگارنده.

۲- مستدل: سخن همراه با دلیل.

۳- مُبرهن: سخن همراه با برهان.

۴- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۶۳، یعنی: بندگان خاصّ خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر روی زمین راه می‌روند و هنگامی که افراد نادان [به سخنان زشت] آنها را مورد خطاب قرار دهند، آنان [با بزرگواری تمام به گفتاری سالم از جهالت پاسخ دهند و] اسلامی گویند [و درگذرند].

تَمَهَّدُونَ وَإِيَّاهَا تُؤَثِّرُونَ وَتَعْمُرُونَ. فَحَتَّىٰ مَتَىٰ  
أَنْتُمْ لِلدُّنْيَا، لَيْسَ لِلَّهِ فِيكُمْ نَصِيبٌ؛

وای بر شما ای دنیا پرستان! آیا مگر نه به خاطر علم است  
که شما را به همه‌ی خلائق عالم برتری داده‌اند؟ آنگاه  
شما آن را به دور افکنده و به آن عمل نکرده‌اید و رو به  
دنیا آورده‌اید؛ به انگیزه‌های دنیوی حکم می‌کنید و  
برای نیل به لذات دنیا زمینه‌سازی می‌نمایید و آن را [بر  
آخرت] ترجیح می‌دهید و آبادش می‌کنید، پس تا کی  
باید شما از آن دنیا باشید و خدا هیچ سهمی از شما  
نداشته باشد؟

تُوشِكُ الدُّنْيَا أَنْ تُفْتَلِعَكُمْ مِنْ أَصُولِكُمْ، فَتَقْلِبَكُمْ  
عَلَىٰ وُجُوهِكُمْ، ثُمَّ تَكْبِكُمْ عَلَىٰ مَنَاخِرِكُمْ ثُمَّ تَأْخُذُ  
خَطَايَاكُمْ بِنَوَاصِيكُمْ وَيَدْفَعُكُمُ الْعِلْمُ مِنْ خَلْفِكُمْ  
حَتَّىٰ يُسَلِّمَكُمْ إِلَى الْمَلِكِ الدِّيَّانِ عُرَاءَ فُرَادَىٰ،  
فَيَجْزِيكُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِكُمْ؛

نزدیک است دنیا شما را از بیخ و بن برکنده و واژگونتان  
سازد؛ به رو بر زمین افکنده و دماغتان را به خاک  
بمالد؛ سپس [روز جزا که فرارسید] در حالی که  
گناهانتان شما را با ذلت تمام از جلو می‌کشند و علم هم  
با خواری تمام شما را از پشت سرتان می‌راند؛ تحویل  
ملک دیّان [شدیدالانتقام] بدهند در حالی که عریان و  
تنها [و بی یار و یاور] هستید تا او شما را به کیفر اعمال

زشتان برساند.

وَيَلِّكُمُ يَا عُلَمَاءَ السَّوِّءِ! أَلَمْ تَكُونُوا أَمَوَاتًا، فَأَحْيَاكُمْ؛  
فَلَمَّا أَحْيَاكُمْ، مُتُّمْ! وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا أُمِّيِّينَ، فَعَلَّمَكُمُ؛  
فَلَمَّا عَلَّمَكُمُ نَسِيتُمْ! وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا جُفَاءً، فَفَقَّهَكُمُ؛  
فَلَمَّا فَقَّهَكُمُ، جَهِلْتُمْ! وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا ضَالًّا،  
فَهَدَيْكُمُ؛ فَلَمَّا هَدَيْكُمُ، ضَلَلْتُمْ! وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا  
عُمِيًّا، فَبَصَّرَكُمُ؛ فَلَمَّا بَصَّرَكُمُ، عَمِيتُمْ....؛

وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا أَذِلَّةً، فَأَعَزَّكُمُ؛ فَلَمَّا عَزَزْتُمْ، فَهَرَّيْتُكُمْ  
وَاعْتَدَيْتُمْ وَعَصَيْتُمْ! وَيَلِّكُمُ! أَلَمْ تَكُونُوا مُسْتَضْعَفِينَ  
فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ، فَانْصَرَكُمُ وَ  
أَيَّدَكُمُ؛ فَلَمَّا نَصَرَكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ وَتَجَبَّرْتُمْ! فَيَا وَيَلِّكُمُ  
مِنْ ذُلِّ يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَيْفَ يُهَيِّئُكُمْ وَ يُصَغِّرُكُمْ؛

وای بر شما ای عالمان بد! آیا شما مرد گانی نبودید که  
خدا [به سبب علم] زنده تان نمود و پس از آنکه زنده تان  
نمود [مجدداً] مردگی را برای خویشان برگزیدید [حیات  
علمی خود را که اثرش عمل به آن علم است از دست دادید  
و راه و رسم جاهلان مرده دل را پیش گرفتید].

وای بر شما! آیا شما بیسوادهایی نبودید که خدا  
عالمتان کرد و پس از آنکه عالمتان کرد، دانسته های  
خود را به طاق نسیان نهادید و از یاد بردید [آنچنان که  
گویی از احکام دین چیزی نمی دانید].

وای بر شما! آیا شما تندخویان غلیظ القلب عاری از

آداب تمدّن نبودید که خدا شما را فقیه و آگاه از آداب زندگی با مردم نمود و پس از آنکه فقیه و آگاهتان ساخت، دوباره به وادی جهل افتادید [دست به خشونت و غلظت در رفتار با مردم گشودید].

وای بر شما! آیا شما گمراهانی نبودید که خدا هدایتتان کرد و پس از آنکه هدایتتان کرد، دوباره گمراه شدید و به کجروی افتادید!

وای بر شما! آیا شما کورانی نبودید که خدا بینایتان نمود [و راه حق و چهره‌ی حق را نشانتان داد] و پس از آنکه بینایتان نمود، کور شدید [آنچنان که گویی اصلاً راه حق را نمی‌بینید و چهره‌ی حق را نمی‌شناسید].

وای بر شما! آیا شما ذلیلانی نبودید که خدا عزیزتان کرد و پس از آنکه به عزّت رسیدید، دست به عصیان و تجاوز زدید و دیگران را به ذلّت کشیدید.

وای بر شما! آیا شما ناتوانانی شکسته بال نبودید در روی زمین که پیوسته خائف از این بودید که مردم با کوچکترین وسیله‌ای شما را بربایند و نابودتان سازند، خدا شما را یاری کرد و نیرومندان ساخت و پس از آنکه به شما نصرت و نیرو داد، از در استکبار در آمدید و جباریت و ستمگری آغاز نمودید. پس وای بر شما از ذلّت روز جزا که چگونه خوارتان خواهد کرد و صغیر و پست و موهونتان خواهد ساخت.

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكُونُوا كَالْمُنْخَلِ يُخْرِجُ الدَّقِيقَ  
الطَّيِّبَ وَيُمَسِكُ النَّخَالَهَ؛ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُخْرِجُونَ  
الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِكُمْ وَ يَبْقَى الْغُلُّ فِي صُدُورِكُمْ؛

به حق و راستی به شما بگویم: مانند غربال نباشید که  
آنچه آرد لطیف و خوب است از خود بیرون می‌ریزد و  
آنچه که نخاله‌ی نامطلوب است در خود نگه می‌دارد؛  
همچنین شما آنچه حکمت است از دهان خود بیرون  
می‌ریزید و آنچه که خصلت زشت و رذیلت است در  
سینه‌ها و دل‌های شما باقی می‌ماند.

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: لَا يَجْتَمِعُ الْمَاءُ وَالنَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ،  
كَذَلِكَ لَا يَجْتَمِعُ الْفَقْهُ وَالْعَمَى فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛

به حق و راستی به شما بگویم: آب و آتش در یک  
ظرف با هم مجتمع نمی‌شوند، همچنین فقه [یعنی بینایی  
یافتن نسبت به حقایق دین] و کوردلی در یک قلب با  
هم جمع نمی‌شوند.

بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّهُ لَا يَكُونُ مَطَرٌ بَعْدَ سَحَابٍ، كَذَلِكَ  
لَا يَكُونُ عَمَلٌ فِي مَرْضَاتِ الرَّبِّ إِلَّا بِقَلْبٍ نَقِيٍّ؛<sup>۱</sup>

به حق و راستی به شما بگویم: باران بدون ابر تحقق  
نمی‌یابد و همچنین عمل خداپسند جز از قلب پاک  
صادر نمی‌شود.

۱- تحف العقول، قسمت مواظ المسیح ﷺ، صفحات ۳۷۸ تا ۳۸۲، جملاتی به طور منتخب بدون رعایت ترتیب در تقدّم و تأخّر نقل شد.

## چه توبیخ تکان دهنده‌ای

رسول خدا ﷺ فرمود:

رَأَيْتُ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِي قَوْمًا تُفْرَضُ شِفَاهُهُمْ  
بِمَقَارِضَ مِنْ نَارٍ؛ كُلَّمَا قُرِضَتْ، رُدَّتْ. فَقُلْتُ: يَا  
جِبْرِئِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: خُطَبَاءُ أُمَّتِكَ؛ كَانُوا  
يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ وَ هُمْ يَتْلُونَ  
الْكِتَابَ؛ أَفَلَا يَعْقِلُونَ؟<sup>۱</sup>

شبی که مرا به معراج بردند، قومی را دیدم که لب‌های آنها را با مقراض‌های [قیچی] آتشین می‌بریدند؛ همین که بریده می‌شد، دوباره به حال اول برمی‌گشت [و مجدداً می‌بریدند]. از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفت: خُطَبَاءُ و واعظان امت تو هستند که مردم را امر به کارهای نیک می‌کردند و خود را فراموش می‌نمودند! در حالی که آنان تلاوت قرآن می‌کنند؛ آیا نمی‌اندیشند.

چه توبیخی کوبنده‌تر از این! به راستی چه توبیخی کوبنده‌تر و تکان‌دهنده‌تر از این توبیخ خداوند حکیم می‌شود داشت که می‌فرماید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ  
تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟<sup>۲</sup>

آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید، با اینکه کتاب [آسمانی] را می‌خوانید، آیا نمی‌اندیشید؟

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۴.

## واعظ و درک شرایط روحی مخاطب

طبيب حاذق باتجربه آن است که در مقام علاج مرض و دستور به کار بردن دارو، تمام جهات و شرایط خاص جسمی و روحی بیمار را از لحاظ سنّ کودکی یا جوانی و پیری، ضعف و قوّت مزاج و وضع منطقه‌ی زیست و کیفیت تربیت خانوادگی و احیاناً مقتضیات قانون وراثت و بعضاً مسائل مربوط به معاشرت را در نظر بگیرد تا دستورات درمانی‌اش با حفظ تعادل کلّ جهات در رفع مرض مؤثر شود و گرنه ممکن است دارویی مثلاً از یک بعد مشخص در مزاج مریض اثر تسکینی یا فرضاً بهسازی داشته باشد، ولی در عین حال از سایر ابعاد دارای اثر تخریبی یا حتی اهلاکی باشد و همچنین ممکن است دارویی در مزاج یک بیمار، اثر شفا بخش از خود بگذارد، ولی همین دارو در مزاج بیمار دیگری که به همین نوع از بیماری مبتلا است، بر اثر وضع خاصّ سنّی یا محیط زیست و جهات ویژه‌ی دیگر، تأثیر کاملاً مخالف بنماید. درست به همین منوال است کار «واعظ» که طبیب معالج بیماری‌های اخلاقی انسان‌هاست. او نیز باید در مقام «انذار» و «تبشیر» و ایجاد حال «خوف» و «رجاء» در دل‌ها با دقت تمام مراقب حالات روحی افرادی که مورد وعظ او قرار می‌گیرند باشد و هیچگاه از این نکته‌ی دقیق غافل نشود که در میان جمعیت و مجلس وعظ وی، هم بیمار حصبه‌ای نشسته و هم بیمار مالاریایی! هم آدم مرعوب مأیوس از رحمت حق وجود دارد و هم انسان مغرور مُنهمک<sup>۱</sup> در شهوات!

و لذا واعظ مسکین باید طوری نسخه و دستور درمان بدهد که هر دو بیماری «یأس» و «غرور» را از هر دو بیمار حاضر در مجلس مرتفع سازد، نه آنکه یکی را زنده کند و دیگری را بمیراند و نه اینکه احیاناً هر دو را بمیراند! و او یلا اگر خود واعظ هم بیمار باشد که در این صورت هم خود را می‌میراند و هم مردم را!

۱- منهمک: بر وزن منصرف، در اینجا به معنی حرص و عطش شدید.

وَعَيْرُ تَقَى يَأْمُرُ النَّاسَ بِالتَّقَى طَيِّبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ عَلِيلٌ

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَلْفَقِيهِ حَقًّا؟  
قالوا: بلى يا أمير المؤمنين. قال: مَنْ لَمْ يُقْطِ النَّاسَ  
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمَنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ  
يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

از امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام منقول است که فرمود:  
آیا آگاهتان نسازم که فقیه حقیقی [یعنی دین شناس  
متدین پرور به معنای واقعی کلمه] کیست؟ گفتند: چرا  
یا امیرالمؤمنین [بفرمایید تا بشناسیم]. فرمود: کسی  
است که نه مردم را مأیوس از رحمت خدا بسازد و نه  
آنها را مأمون و آسوده خاطر از عذاب خدا گرداند و نه  
رخصت گستاخی در معاصی به آنان بدهد.

و همان حضرت در مقام توییح بعضی کسان می فرماید:

يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ؛<sup>۲</sup>  
مردم را از عقوبات عظیم، آسوده خاطر می سازد و گناهان  
بزرگ را [در نظر آنان] آسان و سبک جلوه می دهد.

### هشدارهایی از حاج شیخ جعفر شوشتری

عالم عامل و زاهد کامل، مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری از فقهای بزرگوار  
قرن سیزدهم بوده که بیش از فقاہت به عنوان «واعظ» شهرت دارد. از آن رو که خود  
عامل بود و لذا کلامش از دل بر می خاست و بر دل می نشست. در خلال

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۸، ح ۸. نقل از معانی الاخبار.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ی ۸۶، قسمت دوم خطبه.

یادداشت‌هایی که از آن بزرگوار - به خطّ خودش - بر جای مانده، تذکرات و هشدارهایی در این موضوع دیده می‌شود که بعضی از آنها را نقل می‌کنیم.

بعد از ملاحظه‌ی کثرت مواعظ و قلتّ تأثیر و عدم رغبت مردم در مواعظ مشتمله بر تخویفات، بنا بر این شده که کیفیتّ موعظه را تغییر بدهم، موعظه‌ی بی‌تخویف و ترس موافق هوای دل مردم! لکن موافق هوای دل، موعظه نمی‌خواهد. همه‌ی بی‌ملتّ‌ها<sup>۱</sup> موافق هوای دل، یا قانون دولت یا رسوم و طریقه‌ای که دارند رفتار می‌کنند. لکن چون مردم معتقد (به) ملتند، می‌خواهند موافق ملتّ موعظه شود، لکن بی‌تخویف و بی‌ترس! که به ایشان گفته شود: آنچه بخواهید، گناه کنید با خاطر جمع. این چند کیفیت دارد:

یک کیفیتّ آن این است که می‌گوییم:

معصیت خدا بکن، لکن به شرط اینکه روزی او را نخوری.

گناه بکن، لکن در جایی که او تو را نبیند.

نافرمانی او بکن، لکن وقتی که مأمور می‌آید تو را ببرد، با او مرو.

می‌گوید: آنچه داری یک مرتبه همه را بگذار و برو. بگو: نمی‌گذارم، طلبی نداری، مال خودم هستند...!

در بخشی دیگر از یادداشت‌های آن عالم ربّانی آمده است:

در زیارت آن حضرت (امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام) خوانده‌ای: «كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَأَوَّلَهُمْ إِيْمَانًا وَأَشَدَّهُمْ تَقِينًا وَأَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ»؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خوف او از همه‌ی مردم بیشتر بوده، چه شده که خوف تو از همه کمتر است، اگر باشد؟ و الاّ به تأمل در حالت خودت و انصاف، می‌دانی که در هیچ چیز خوفی از او نکرده‌ای.

ای بی‌انصاف! چه گناهی از گناهانی که محلّ احتیاج و ابتلاء تو شدند و خوف

۱- ملتّ: یعنی دین‌خدایی و شریعت الهی.

خلقی و عیب مردم در آن نبوده از خوف خدا ترک نموده‌ای؟ چه عبادتی از عبادات الهیه به حقیقت آن، به جا آورده‌ای؟ از عمود همه - که این نماز است - دو رکعت به دست داری؟ تمام عمر گذشت، هنوز بی‌نمازی! خیال می‌کنی زیارت یا حج یا تعزیه یا عمل دیگر، بی‌نماز مقبول می‌شوند؟!

مرحوم شوشتری در بخشی دیگر از یادداشت‌های خود می‌نویسد: هر یک که نشسته‌اید، می‌گویید: دخلی به من ندارد. هر چه می‌خواهد برای دیگران بگوید، بگوید. نه والله! نه چنین است. دخلی به جان هر یک یک و به رفتار و کردار و به اموال و به بُر شما و به گاو و گله، بلکه به حرکات و سکنت و حرف زدن‌های یومیّه، از همه بابت دارد. می‌گوید: در دلت باید چه باشد و چه نباشد! به زبان: چه بگو چه مگو! به گوش: چه بشنو چه نشنو! به دست: چه بگیر چه مگیر! به پا: کجا برو کجا نرو! بعضی از بی‌دین‌های حالا، شاید در دل حرفی می‌گویند. ذهن کثیف ایشان از این حرف خورده می‌گویند: به گور سیاه که کار به همه چیز ما داشته باشی.

می‌گوییم: بلی و الله! به گور سیاه شما کار دارم. همه‌ی کارهایم به شما، حکایت گور سیاه است. خیال مکن گور سیاه، مثل یا حرف است. همه‌ی واهمه‌ام بر شما از گور سیاه است. همه‌ی موعظه‌ام برای گور سیاه است. جانسوز شما هستم. از بابت گور سیاه می‌ترسم بر شما. می‌ترسم بر همه‌ی ما، وقت داخل شدن گور سیاه، از چند بابت سیاه باشد: تاریکی قبر، تاریکی لحد، تاریکی وحشت، تاریکی عمل.<sup>۱</sup> آری باید توجّه داشت که ذکر اسباب رجاء و تکیه کردن بر روی آیات و اخبار امیدبخش، در مورد دو کس صحیح و بلکه تنها راه علاج است:

یکی آن آدمی که بر اثر جهالت و غفلت دورانی از عمر عزیز گرانقدر خود را به لهو و لعب گذرانیده و انواع قذارات از انحاء معاصی بر صفحه‌ی جاننش نشسته و

۱- نقل از یادداشت‌های مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری (قدس سره) که نزد بعضی از احفاد ایشان موجود بوده است.

جداً محروم از سعادت ارتباط با خدا گردیده است؛ ولی اکنون از آن همه کج روی ها پشیمان گشته و آماده ی «توبه» و رو به خدا آوردن است. اما این بیچاره ی بینوا نظر به گذشته ی آلوده ی عمرش، خود را همچون غریق آب از سر گذشته می بیند و کابوس وحشتناک «یأس» از رحمت حق بر روحش سایه افکنده و راهی به تخلّص خویشتن نمی یابد تا آنجا که عبادت و استغفار را هم مفید به حال نمی داند و از این جهت دست از اعمال عبادی کشیده و در یک حالت بحرانی جانکاه به سر می برد و از غصّه و غم به خود می پیچد. درباره ی چنین شخصی بحث «امید» به میان آوردن و آیات و اخبار رجاء خواندن مانند نسیم روح افزایی است که بر یک گرمازده در بیابان افتاده ای بوزد و چون آب سرد گوارایی است که بر لب عطشان دلسوخته ای برسد؛ زنده اش می کند و جان در کالبد بیجانش می دمَد! آری، بخوان بر گوش آدم مأیوس از رحمت حق، نغمه ی آسمانی قرآن را که:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا  
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ  
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ<sup>۱</sup>

[هان ای پیامبر رحمت من] بگو به آن دسته از بندگان

گناهکار بی پناه من که به خود ستم کرده و در لجنزار

گناهان فرو رفته اند، از رحمت من مأیوس نباشند و رو

به من آورند که دست عنایتم برای نجاتشان آماده است.

این نغمه ی رحمت و آوای محبّت، دل مرده ی او را زنده می کند و جان

افسرده اش را شاداب می سازد. این، یک مورد از دو مورد علاج با داروی رجاء.

اما مورد دوم آن کسی است که از شدّت خوف و ترس از خدا راه اعتدال از

دست داده و در عبادت و اعراض از دنیا به حد افراط افتاده و خود و افراد خانواده‌اش را به مضيقه و دشواری زندگی انداخته است! آری، این نیز احتیاج به درمان دارد تا به حد اعتدال برگردد و راه علاج او نیز ایجاد حال «رجاء» در دل و تقویت روح امید است که خدا می‌فرماید:

...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...<sup>۱</sup>

...خداوند، آسانی کار و راحتی شما را می‌خواهد، نه

دشواری کار و سختگیری بر شما را...

و رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

يَا عَلِيُّ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُغَضِّضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ فَإِنَّ الْمُنْبِتَّ يَغْنِي الْمُمْرِطَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَ<sup>۲</sup>

ای علی، این دین [اسلام] متین است [بر اساس حکمت و فطرت معتدل انسانی استوار است] و لذا با رفق و مدارای تمام در آن حرکت کن و [با سختگیری بر خود] چنان مکن که عبادت خدایت در نظرت تنفر آور گردد [نفس تو احساس ثقل و سنگینی نموده و از آن بگریزد] چه آنکه یک اسب سوار در حال سفر که بیش از حد متعارف فشار بر مرکب و خویش آورده و راه دو منزل یکی کند [در اثر این تندروی بی جا] نه راه را به پایان می‌رساند و نه مرکبی سالم برای خود باقی می‌گذارد.

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۶.

آری، آیات و اخبار رجاء درباره‌ی این دو کس، بسیار مؤثر و احیاناً تنها راه علاج است اما مردم بی‌پروای از خدا و بی‌اعتنا به حساب روز جزا مست‌باده‌ی شهوات و فرو رفته‌ی در بحر لذات که روز به روز هم بر محرکات هوس در زندگیشان افزوده می‌شود و آتش اشتیاق و التهابشان را به لذت طلبی و بهره‌گیری از دنیا، تند و تیزتر می‌سازد و بر سستی و بی‌مبالایشان نسبت به فرامین خدا و اولیای خدا می‌افزاید، در نتیجه نه نسبت به گذشته‌ی اعمالشان ندامتی دارند و نه در جهت آینده‌ی عمرشان تصمیم‌بازگشتی و اگر گهگاهی سخن از مرگ و قیامت هم بشنوند، آرزو می‌کنند آنجا هم مورد لطف و عنایت قرار گیرند، دست نوازشی بر سرشان کشیده شود و رحمت عامی شامل حالشان گردد تا به کلی خیالشان راحت شود و با خاطری آسوده و آرام در گرداب شهوات خود فرو روند. حال بیا و در مجامع و محافل این چنین مردم افسارگسیخته و لجام‌دریده‌ی بی‌پروا، آیات رحمت و مغفرت بخوان و بشارت جنت و رضوان بده که خدای مهربان فرموده:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا  
مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...<sup>۱</sup>

هان ای بندگان گنهکار من، مترسید و از رحمت من

مأیوس نگردید که خداوند غفور رحیم تمام گناهان

شما را می‌بخشد و وارد جنت و رضوانان می‌سازد...

طبیعی است که این ندا، آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند و اگر نگرانی اندکی هم برای پس از مرگ و قیامت داشتند، از دلشان بر می‌دارد؛ خنده‌ی مستانه‌ای می‌زنند که بنامز به این خدا! چه خدای مهربانی! قربان چنین خدایی! چگونه بندگان نادان خود را به نادانی‌شان نمی‌گیرد و آزادی و حریت تام و تمام به انسان می‌دهد! در این

دنیا که سرمست باده و ساده و شهوتیم، در آن دنیا هم به کرم مولی مشمول عفو و رحمت و مغفرتیم و سرانجام می افتند در وادی عصیان و طغیان و شتابان می روند رو به جهنم و نیران! اینجاست که داروی آسمانی قرآن بدون تشخیص مرض، به خورد مریض داده می شود و آن بینوا را از پا در می آورد.

و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا<sup>۱</sup>

ما، قرآنی را نازل می کنیم که برای مؤمنان مایه‌ی شفا و رحمت است؛ ولی درباره‌ی ستمگران، جز زیان و خسران، چیزی بر آنان نمی افزاید.

آری، وسیله‌ی درمان تمام دردها قرآن است، اما طبیب حاذق می خواهد که اوّل تشخیص مرض داده و آنگاه از این نسخه‌ی آسمانی، داروی مرض را مناسب با طبع مریض استنباط کرده و به مرحله‌ی علاج بگذارد و گرنه آدم نادان بی خبر از شرایط بیماری و درمان، شیر و عسل به بیمار حصه‌دار می خوراند و فوراً خفه‌اش می سازد! به فرموده‌ی یکی از اندیشمندان: وظیفه‌ی مربیان اجتماعی راستی دقیق است. اینها باید اوّل و آخر گله را با هم حرکت دهند؛ یعنی رعایت حال تمام طبقات و وضعیّت گذشته و حاضر و آینده را بنمایند، به طوری در حدّ اعتدال دستور بدهند که غافلان از خواب بیدار شوند و زیرکان دچار وحشت نگردند.

### سخن واعظ، مطابق با صلاح مردم نه تمایل آنها

غالب مردم که به حدّ رشد و بلوغ عقلی نرسیده‌اند، از شنیدن و خواندن مطالب جدّی مربوط به زندگی که دارای نظم و حساب و قانون است و تنها راه تحصیل

صلاح و سعادت انسان است، می‌گیرزند و همچون کودکان از برخورد با آنگونه امور، احساس خستگی و ملالت می‌کنند. اما برای شنیدن و خواندن افسانه‌ها و انحاء سرگرمی‌ها و دستورات عمل‌های ساده و بی‌زحمت و در عین حال امیدآفرین و خیال‌انگیز، اشتیاق و رغبت بسیار از خود نشان می‌دهند و با چهره‌ی باز و روح شاداب آنها را می‌پذیرند.

از باب مثل: در مقام به دست آوردن مال و ثروت، دوست دارند داستان و قصه‌ای بخوانند و بشنوند که فلان بینوا - مثلاً - بر حسب اتفاق ماهی گنبدیده‌ای به دستش رسید و آن را به خانه آورد تا قوت و غذای خویش و عائله‌اش قرار دهد؛ همین که شکم آن حیوان را پاره کرد، دانه‌های برلیان از درون آن ظاهر شد و از این راه آن بینوا به نوا رسید و صاحب ثروت سرشار و اموال فراوان گردید یا برای عالم و دانشمند شدن بشنوند و بخوانند که فلان آدم بیسواد در خواب دید آقایی یک فنجان شیر به او داد و وقتی از خواب برخاست، دید عالم به تمام علوم زمان خود شده است و به قول معروف: «أُمْسِي كُرْدِيًّا وَ أَصْبَحَ عَرَبِيًّا».

آنگاه اینان نیز آرزو می‌کنند که چنین اتفاق خارق‌العاده‌ای هم برای آنان پیش آید تا بی هرگونه زحمتی به ثروت سرشار و علم بی‌پایان نائل شوند. ولی راغب نیستند کتاب‌های علمی و فنی خاصی را که در موضوع کسب و تجارت و ارائه‌ی راه تحصیل مال و ثروت تدوین شده و یا طرق تحصیل علوم و دانش‌ها را به گونه‌ای منظم و حساب شده نشان داده است، دقیقاً مورد بحث و درس و عمل قرار بدهند تا با سعی و تلاش جسمی و روحی مداوم - که نظام عادلانه‌ی عالم آفرینش بر آن استوار گردیده است - به هدف برسند.

البته طبیعی است که این چنین مردم، با داشتن آن چنان روح خیالباف تن‌آسا و راحت‌طلب، به جایی نمی‌رسند و کمترین پیشرفتی در مدارج عالیه‌ی علم و صنعت

در جهان نصیبشان نمی‌گردد. چه آنکه «علم» یعنی پی بردن به قواعد و انحاء مقررات و دقائق حساب شده در سرشت و طبیعت موجودات و «صنعت» یعنی به کار بستن آن قواعد در مقام «عمل» و پیاده کردن آنها روی موادّ طبیعی با محاسبات دقیق و مناسب با هدف‌های زندگی و بدیهی است که مردم افسانه‌گرا که می‌خواهند همه چیز را با آرزوهای رؤیایی خود به دست آورند و پای‌بند به هیچ قانون و حسابی نمی‌باشند، طبعاً نه تن به زحمت تحصیل علم به قواعد عالم می‌دهند و نه رنج به کار بستن آنها را متحمل می‌شوند.

از نظر دین و دینداری نیز اکثر مردم به همین منوالند؛ دلشان می‌خواهد دین و مسائل دینی طوری بیان شود که تولید زحمت و مشقّتی برای آنان ننماید و دگرگونی جدّی، در چهره‌ی زندگی آزاد و عادی آنها به وجود نیاورد و خدا اینگونه معرّفی گردد که در عین داشتن دستورات واجب و حرام و بیم دادن از عذاب‌های شدید روز حساب برای گنهکاران، مع‌الوصف اهمّیت زیادی به احکام و تهدیدهای خود نمی‌دهد و متخلّفین و قانون‌شکنان را با تمام آلودگی‌ها و جنایت و خیانت‌ها که دارند، به اندک بهانه‌ای مورد عفو و گذشت و نوازش قرار داده و آنها را همدوش با اطاعتکاران و پرهیزکاران به درجات عالی‌هی جنّات نعیم و فردوس برین نائل می‌گرداند. در صورتی که دین حقیقی که از جانب خداوند حکیم به عنوان برنامه‌ی اصلاح و تربیت انسان به وسیله‌ی پیامبران عظام علیهم‌السلام ابلاغ شده است «اسلام» است.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...<sup>۱</sup>

و «اسلام» به معنای واقعی کلمه‌اش یعنی تسلیم شدن انسان به قوانین و مقررات الهی؛ چنانکه امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الاسلامُ هُوَ التَّسْلِيمُ»؛<sup>۲</sup> و

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

۲- نهج‌البلاغه‌ی فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۱۲۰.

این هم منشور مؤکد آسمانی قرآن است که:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ  
بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ  
يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا<sup>۱</sup>

نه، به پروردگارت سوگند، آنها مؤمن نخواهند بود،  
مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری بپذیرند و  
سپس [حتی] در باطن خویش از داوری تو احساس  
دلتنگی نمایند و کاملاً تسلیم باشند.

مقررات دینی همان است که در قرآن کریم از آن تعبیر به «حدود خدا» شده و  
متخلف از آن، محکوم به عذاب جهنم گردیده است که می‌فرماید:  
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ  
حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ<sup>۲</sup>  
اینها مرزهای الهی است... و هر کس نافرمانی خدا و  
رسولش کرده و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در  
آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن بماند و برای او  
عذابی اهان‌آمیز خواهد بود.

### غیرت خداوند!

در احادیث آمده است که احکام الهی، نوامیس حضرت حقّند و خدا نسبت به  
نوامیس خود «غیور» است و به خاطر غیرتش کارهای زشت را تحریم کرده است:  
إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ وَ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ

۱- سوره نساء، آیه ۵۶.

۲- همان، آیات ۱۳ و ۱۴.

### الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام منقول است که: خداوند غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست می‌دارد و از غیرت اوست که کارهای زشت را اعم از آشکار و نهان حرام کرده است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَ حَدَّ الْحُدُودَ وَ مَا أَحَدٌ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ؛<sup>۲</sup>  
توجه که خداوند تحریم حرام و تحدید حدود نموده است و احدی غیرتمندتر از خدا نیست و از غیرت اوست که کارهای زشت را حرام کرده است.

### قضاوت وجدان

حضرت عدل حکیم برای اثبات قطعیت قانون «عدل» و «حساب» روز جزا با بیان توبیخ آمیز، انسان‌های سلیم‌الوجدان را به داوری می‌طلبد که:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؛<sup>۳</sup>  
آیا ممکن است کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم؟ آیا ممکن است پرهیزگاران را همانند فاجران به

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۷ و فروع کافی، ج ۵، ص ۵۳۵.

۲- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۳۲.

۳- سوره ی ص، آیه ۲۸.

حساب آوریم!

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ  
كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ  
مَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ<sup>۱</sup>

آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند، گمان کردند که  
ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل  
صالح انجام داده‌اند، قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان  
یکسان باشد! چه بد داوری می‌کنند.

و نیز برنامه‌ی حتمی خود را در روز جزا چنین ارائه می‌فرماید:  
وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ  
نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا  
وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ<sup>۲</sup>

ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می‌کنیم و لذا به  
هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به قدر سنگینی  
یک دانه‌ی خردل [از عمل نیک و بدی] باشد، آن را  
حاضر می‌کنیم و کافی است که حسابرس [در روز  
جزا] ما باشیم.

يَا بَنِي إِثْنَا إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي  
صَحْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا  
اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۴۷.

۳- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۶.

لقمان حکیم به پسرش می گفت: اگر به اندازه‌ی  
سنگینی دانه‌ی خردلی [از عمل نیک یا بد] باشد و در  
دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمان‌ها یا در زمین قرار  
گیرد، خداوند آن را [در روز جزا برای حساب]  
می آورد؛ چه آنکه خداوند دقیق و آگاه است.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٢٤﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ  
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٢٥﴾

هر کس به قدر سنگینی ذره‌ای کار نیک انجام دهد، آن  
را [در روز جزا] می بیند و هر کس به قدر سنگینی  
ذره‌ای کار بد انجام دهد، آن را می بیند.

بنابراین، برداشت و تصوّر غالب مردم از «دین» و توقّع و انتظار آنان از بیان  
کنندگان مسائل دینی، غیر آن حقیقتی است که قرآن کریم و لسان معصومین علیهم‌السلام آن  
را نشان می دهند و لذا «واعظ» صادق مخلص نیز باید دین را آن چنانکه هست و خدا  
طالب است بیان کند؛ نه آنگونه که مردم می خواهند و در حقیقت خلاف مصلحت  
آنان است توجیه نماید. طیب اگر موافق با میل و دلبخواه بیمار عمل کرده و دستور دوا  
و غذا بدهد، طبیعی است که درد و مرض را بدتر و بیمار را به مرگ و فنا نزدیک‌تر  
خواهد کرد! در این زمینه این بیان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه زیبا و بجای افتاده است که:

يَا عِبَادَ اللَّهِ! أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ  
كَاطْطِيبٍ. فَصَلِّحُ الْمَرْضَىٰ فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَ  
تَدْبِيرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ. أَلَا

فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ؛<sup>۱</sup>

ای بندگان خدا! شما همچون بیمارانید و پروردگار  
جهان مانند طبیب؛ بدیهی است که خیر و صلاح بیماران  
در چیزی است که طبیب می داند و بر آن اساس علاج  
مرض می کند، نه در آن چیزی که بیمار به آن رغبت  
دارد و بی حساب به آن ابراز تمایل می نماید. هان! پس  
تسلیم امر خدا باشید تا در صف رستگاران در آیید.

البته مردمی که طبعاً راحت طلبند و جوّ تربیتشان نیز آنگونه بوده است که از  
دین جز یک سلسله مطالب سرگرم کننده و دستورات سطحی هموارکننده‌ی راه  
معصیت تلقی دیگری نداشته‌اند، طبیعی است که دل به شنیدن سخنان جدّی که  
فشار «مسئولیت» و «حساب» و «عمل» بر دوششان می گذارد، نمی دهند.

اما این وظیفه‌ی «واعظان» و ناصحان مشفق است که بر روی افکار همین نوع از  
مردم مصرّانه پافشاری کنند تا حقایق اصیل دین در مغزشان راسخ گشته و ناچار تن به  
نظم و حساب بدهند و جدّاً تسلیم مقرّرات الهی که معنای واقعی اسلام است بشوند و  
واقعاً «مُسْلِم» باشند. این، انتظاری است که خدا و پیامبران خدا از مبلّغین رسالات خدا  
دارند. آخر نه مگر غرض اصلی از «بعثت»، تزکیه‌ی ارواح مردم و پاک کردن اخلاق  
و رفتار آدمیان از زشتی‌ها و تعلیم حکمت است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ  
آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ  
كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛<sup>۲</sup>

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۲.

او کسی است که در میان درس نخوانده‌ها، رسولی از  
خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند و آنها را  
از هرگونه پلیدی پاک کند و به آنان کتاب و حکمت  
بیاموزد و به راستی که آنان پیش از آن، هر آینه در  
گمراهی آشکاری بودند.

مبلّغین مخلص در این راه از احدی نباید ترس و هراس احساس نمایند و خشم  
و رضایی جز خشم و رضای خدا را به حساب آورند، چه آنکه:  
الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ  
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا<sup>۱</sup>  
[پیامبران پیشین] کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های  
الهی می نمودند و [تنها] از او می ترسیدند و از احدی  
جز خدا خوف و هراسی نداشتند و همین بس که خدا  
حسابگر اعمال آنهاست.

### بیان واعظ، قاطع، هدفمند، روحیه بخش و امید آفرین

آری، این نکته را هم باید توجه داشت که جدی گرفتن مسائل دین و ایجاد فکر  
مسئولیت در روح مردم و الزام آنان به رعایت نظم و حساب و «عمل»، بدان معنا نیست  
که دین به صورت یک سلسله دستورات دست و پاگیر و مزاحم معرفتی گردد، به  
گونه‌ای که مردم به «دین» بدین شوند و یکباره از آن پرمند و آن را مخالف با زندگی و  
یا مباین با پیشرفت زندگی بشناسند، در صورتی که خداوند حکیم می فرماید:

... مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ<sup>۲</sup>...

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۹.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۸.

...خدا، کار سنگین و تکلیف شاقی در دین بر شما مقرر  
نکرده است...

...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...<sup>۱</sup>  
...خداوند، آسانی کار و راحتی شما را می خواهد؛ نه  
دشواری کار و سختگیری بر شما را...  
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا<sup>۲</sup>  
خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند و انسان،  
ضعیف آفریده شده است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هَذَا  
الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ  
اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ؛ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُتَنَبِّتِ الَّذِي لَا  
سَفَرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى<sup>۳</sup>

از امام باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:  
حقیقت آنکه این دین، آیینی است متین و موافق با  
حکمت و لذا لازم است که دستورات آن را با رفق و  
مدارا به کار بندید و کاری نکنید که عبادت خدا در  
نظر بندگان خدا ناخوشایند آید و ناپسند تلقی گردد و  
سرانجام مانند اسب سوار تندروی بشوید که در حال  
سفر، دو منزل یکی برود و نتیجتاً نه سفر را به پایان  
برساند و نه مرکبی برای خویش باقی گذارد.

۱- سوره ی بقره، آیه ۱۸۵.

۲- سوره ی نساء، آیه ۲۸.

۳- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۱، ح ۳.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقًّا؟  
 قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ: مَنْ لَمْ يَقْطُرِ النَّاسَ  
 مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمَنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ  
 يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: آیا شما را از علایم یک  
 فقیه به حق [عارف به حقایق دین و آشنا به رموز تربیت  
 انسان] آگاه نسازم؟ گفتند: چرا یا امیرالمؤمنین! فرمود:  
 آن کسی که مردم را [با بیم دادن‌های خارج از حد  
 اعتدال] از رحمت خدا مأیوس نگرداند و [با نوید و  
 بشارت‌های نابجا] از عذاب خدا ایمن و آسوده خاطر  
 نسازد و [با سخنان غرور انگیز] راه گستاخی در معصیت  
 خدا را برای آنان هموار ننماید.

### ضرورت شیطان شناسی و اعظ

علمای فنّ تربیت، دل انسان را شبیه به قلعه‌ای می‌کنند و شیطان را به دشمنی  
 خونخوار که می‌خواهد داخل آن قلعه گشته، آن را تحت سلطه‌ی خود درآورد.<sup>۲</sup>  
 لذا طبیعی است که پاسداران قلعه باید در وهله‌ی اوّل به تمام راه‌ها و  
 دروازه‌های قلعه آشنا باشند تا بتوانند آنها را تحت مراقبت کامل قرار داده و از ورود  
 دشمن جلوگیری نمایند. اما دروازه‌های «دل» همان صفات و ملکات خلقیه است که  
 بر اثر عوامل گوناگون از «سُرشت» و «وراثت» و «جو» تربیت در وجود انسان پدید

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۸، ح ۸، نقل از معانی الاخبار.

۲- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۵۷.

آمده و حاکم بر روح و «شاکله»<sup>۱</sup> قلب می گردند و «ذات الصدور»<sup>۲</sup> می شوند. حال، آن صفات اگر صفات زشت و اخلاق رذیله باشد، دروازه‌هایی از دل به روی شیطان گشوده می گردد و قهراً قلعه‌ی جان به تصرف شیطان و اتباع وی در می آید و آنچنان می شود که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي  
حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ  
بِهِمُ الرُّؤْلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ؛<sup>۳</sup>

[شیطان] در سینه‌ی آنان تخم شقاوت گذارده و جوجه برآورده است؛ تدریجاً و آهسته و آرام به دامن آنها غلطیده و با آنان آمیزش مداوم داشته است [و آنها چنان با شیطان در آمیخته و هم افق گشته‌اند] که شیطان با چشم آنها می بیند و با زبان آنها سخن می گوید [یعنی چشم و زبان‌شان مستقیماً به استخدام شیطان درآمده و آن دیو پلید از مجرای چشم و زبان آنان مقاصد شوم خود را به منصه‌ی بروز و ظهور می‌رساند] در نتیجه آنها را بر مرکب لغزش و گناه سوار کرده و گفتار فاسد و تباہ را در نظرشان زینت داده است.

و لذا بر «واعظ» که مسئولیت پاسداری قلعه‌ی دل‌ها را به عهده گرفته است، لازم است آن «صفات خبیثه» را که راه‌های نفوذ ابلیس پلید است، بشناسد تا با تدبیر

۱- اقتباس از آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی اسراء است: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ»: بگو هرکسی طبق خُلق و خوی خود عمل می‌کند.

۲- اقتباس از قرآن کریم است که در مواضع عدیده آمده است: از جمله در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹: «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»: خداوند از اسرار درون سینه‌ها آگاه است.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۷.

حَسَن به جلوگیری از نفوذ وی و یا بستن آن طرق بپردازد. بنابراین تناسب بحث  
ایجاب می کند که به یک قسمت از آن راه ها که شناختن آن مورد نیاز همگان  
است، اشاره ای بشود، بدان امید که فضل عمیم حضرت حق شامل حال گردیده و  
نیروی مقاومت در برابر وسوسه های ابلیسی - که همان فضیلت عالیّه ی تقواست - به  
دل ها افاضه شود.

إِلَهِنَا آمِينَ بِحُرْمَةِ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ  
صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ؛

## فصل سوّم

دلبستگی به دنیا یکی از راه‌های

نفوذ شیطان در دل انسان!



## دلبستگی به دنیا

یکی از راه‌های بسیار وسیع نفوذ شیطان در دل آدمی، علاقه‌ی قلبی انسان به دنیا و آرایش دنیاست. در زمینه‌ی «دنیا» و نکوهش آن - چنانکه می‌دانیم - گفته‌ها بسیار و نوشته‌ها فراوان است و لذا به تفصیل سخن نیازی نیست.<sup>۱</sup>

تنها مطلبی که شاید تذکر آن در اینجا خالی از فایده نباشد این است که باید دانست معیار و میزان برای اهل دنیا بودن انسان که راه نفوذ شیطان است، داشتن مال و منال و جاه و مقام نیست! بلکه مناط<sup>۲</sup> و دلبستگی به شئون دنیوی است.

چه بسا آدمی که دارای مال و جاه هست، اما دلبسته‌ی به آن نیست؛ آن چنانکه بود و نبودش در نظر وی یکسان است! نه برای داشتنش خوشحال می‌شود و نه به خاطر از دست دادنش غمگین؛ که قرآن کریم می‌فرماید:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...<sup>۳</sup>

تا به خاطر آنچه که از دست داده‌اید غمگین نشوید و به

آنچه که خدا به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید.

هر چند این چنین آدم بسیار نادرالوجود است و به فرموده‌ی قرآن حکیم: «...و

---

۱- نگارنده‌ی این اوراق، بحث جامع و مفصلی راجع به دنیای مذموم و ممدوح از نظر قرآن در کتاب «قرآن و قیامت» آورده است. به صفحات ۴۴۶ تا ۶۰۰ آن کتاب رجوع شود.

۲- مناط: مطلب و مقصد، جای آویختن.

۳- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

قَلِيلٌ مَا هُمْ...؛<sup>۱</sup> و چه بسا آدمی که تهی دست از «مال» و «جاه» است، ولی قلب او، پر از حُبّ و علاقه‌ی به دنیا و دلدادگی به شئون دنیاست؛ تا آنجا که آرزوی رسیدن به مال و جاه و مطالب دیگر، آرامش روح را از وی سلب کرده و روز و شب به راه‌های نیل به آن می‌اندیشد و همواره از پی آن می‌دود، منتهی به آن نمی‌رسد! دیگر آنکه باید دانست دنیا و مظاهر آن منحصر به پول و خانه و باغ و بستان و مرکب و مسند و حاجب و دربان نیست، بلکه ای بسا منبر و محراب و صف‌های ممتدّ جماعت و انبوه جمعیت پای وعظ و سخن نیز آن چنان جنبه‌ی نفسانی ریشه‌دار عمیقی پیدا کند که هیچ‌یک از سایر شئون دنیوی در ایجاد علاقه‌ی قلبی و وابسته ساختن دل، به پای آن نرسد و در عین حال آن بینوا خود را یک زاهد مُعْرِض از دنیا و مستغرق در حُبّ خدا بپندارد و داخل در زمره‌ی کسانی گردد که خدا می‌فرماید:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛<sup>۲</sup>

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟  
آنها که سعی و تلاششان در زندگی دنیا به گمراهی افتاده  
است و با این حال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.

ولی آنچه که مایه‌ی خوشوقتی است این است که طریق شناسایی روح عمل و تمیز دادن خدا از هوّی برای انسان‌های حق طلب بسیار ساده است و آن بدینگونه است که من - از باب مثال - درباره‌ی خویش بنشینم و در حالات روحی خود تأمل کنم که: آیا اگر بشنوم - مثلاً - عالم یا واعظ دیگری در همان شهر و محلی که

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

من در آنجا به زعم خویش اشتغال به خدمت دینی دارم، به عرصه‌ی ظهور رسیده و در مقام ارشاد و هدایت مردم برآمده است؛ سبک و اسلوب کارش به مراتب بهتر از راه و رسم من و تأثیر کلامش شدیدتر و عمیق‌تر از تأثیر کلام من و نتیجتاً برای اسلام و مسلمین نافع‌تر و در میان مردم محبوب‌تر از من است...

آیا من از شنیدن این جریان ناراحت و افسرده‌دل می‌شوم و از شدت خشم به خودم می‌پیچم و دود از نهادم برمی‌خیزد و جدّاً در مقام نفی و دفع او برمی‌آیم! یا آنکه خیر، بسیار خوشحال و مسرور می‌گردم و از صمیم جان به تجلیل و تکریم و مدح و ثنای آن عالم می‌پردازم؛ چه آنکه مطلوب خود را که هدایت مردم است و بیان حقایق دین به دست او تأمین شده می‌یابم؟ از باب مثال، اگر کسی یگانه‌فرزند محبوبش به چاه افتاد و پدر با عجله و اضطراب تمام برای نجات او دوید، اما خود را عاجز از کار دید و سخت مضطرب و مستأصل شد؛ در این موقع کسی رسید و با وسیله‌ای که داشت، دست به کار شد و آن عزیز به چاه افتاده‌ی در معرض هلاک را از چاه بیرون آورد و تحویل پدر داد.

حال، آیا آن پدر از این عمل که به واسطه‌ی آن، بدون تحمّل رنج و تعب به هدف رسیده و فرزند خویش را به سلامت دریافته است، خوشحال می‌شود و از آن مرد فداکار اظهار تشکر می‌کند؟ یا خیر، از این خدمت تأثر خاطر پیدا کرده و از اینکه چرا به کار من دخالت کرده و بازار مرا شکسته است از وی اظهار تنفر می‌نماید؟

تردید نیست در اینکه آن پدر مهربان شدیداً مسرور می‌گردد و خود را موظّف به تقدیر و تشکر از آن مرد خدمتگزار می‌داند. حال اگر منظور من نیز واقعاً نجات دادن مردم از عذاب جهنّم است و تأمین رضای خداوند جهان، چه تفاوت دارد که این هدف به دست من تأمین شود یا به دست دیگران؟ مخصوصاً با توجّه به اینکه رضادادن به کار خیر دیگران، نتیجه‌اش شریک بودن در ثواب آنان است،

بدون اینکه تحمّل رنج «عمل» در کار باشد و اگر خیر، این هدف منظور نیست؛ بلکه در فکر آنم که «من» باید در بین مردم به حسن بیان و تأثیر کلام و محبوبیت در قلوب مردم معروف گردد؛ در همه جا اسم من برده شود و کارها همه‌اش به نام من تمام گردد تا مثلاً (به پندار و تسویل نفس خود) به ثواب بیشتری نایل شوم، در این صورت تردید نداشته باشم که دنیاداری هستم به لباس آخرت طلبان! هواپرستی هستم با چهره‌ی خداپرستان! آن هم به گونه‌ای که حتی مطلب بر خودم نیز مشتبّه گشته، خودم هم نمی‌فهمم که چه کاره‌ام!

وای اگر پرده بیفتد که ز بس خجلت و شرم

همه بر جای عرق، خون دل آید ز مشام

وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِذٍ يَنْفَرُّونَ<sup>۱</sup>

روزی که قیامت برپا شود [گروه‌های مختلف] از هم

جدا می‌شوند.

دیوسیرتان<sup>۲</sup> فرشته‌نما، این ندای تحقیرآمیز را از منادی محشر می‌شنوند که

می‌گوید: «وَ افْتَاژُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ»؛ آی تبه‌کاران، امروز از صف نیکان جدا

شوید که دوران مکر و فریب به پایان رسید. در آن صحنه است که:

...بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ<sup>۳</sup>

...از سوی خدا چیزهایی برای آنان آشکار می‌شود [و

باطن کارشان برملا می‌گردد] که هرگز گمان نمی‌کردند.

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا...<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۵۹.

۳- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۷.

۴- همان، آیه‌ی ۴۸.

چهره‌ی زشت اعمالشان برای خودشان نمودار می‌گردد...

چه آسان است ادّعی «اخلاص» نمودن و چه دشوار است به حقیقت اخلاص در سُویدای<sup>۱</sup> جان تحقّق دادن که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الْعَمَلُ الْخَالِصُ: الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ  
أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛<sup>۲</sup>

عمل خالص آن عملی است که [در باطن جان] نخواهی

[و انتظار آن را نداشته باشی] که احدی جز خداوند

عزّوجلّ تو را به خاطر آن عمل بستانی.

تایک سر موی از تو هستی باقی است    آیین دکانِ خودپرستی باقی است

گویی بت پندار شکستم، رستم    این بت که ز پندار برستی باقی است



هر چه بینی جز هوّی، آن دین بود بر جان نشان

هر چه یابی جز خدا، آن بت بود درهم شکن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

این جمله ظاهراً به صورت حدیث آمده است:

كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ؛

هر چه که آدمی را به خود مشغول کرده و از یاد خدا

باز دارد، بت انسان است.

حال، آن بت ممکن است مال و مقام و خانه‌ی زیبا و جامه‌ی دیا و مرکب

۱- سُویدا: عمق و باطن.

۲- اصول کافی، ج ۱، باب الاخلاص، ص ۱۶، ح ۴.

راهوار و رونق بازار و فرزند و زن باشد و ممکن است از سنخ امور معنوی از علم و «عرفان» و «حسن تقدیر» و «قوت بیان» و اشتها به دارا بودن یک سلسله از مقامات روحی همچون، استجابت دعا و تأثیر کلام در دل‌ها، بی‌رغبت بودن به دنیا، اقبال عامه‌ی مردم برای اقتداء در نماز و ازدحام برای استماع وعظ و نظایر اینها باشد. هر یک از این مطالب به گونه‌ای دل را وابسته‌ی به خود می‌سازد، آنچنانکه آدمی به داشتن آن مسرور و از رفتن آن محزون می‌گردد و از طرق گوناگون برای انحصار دادن آن به خود و نفی از دیگران با رفتار و گفتار ریاکارانه و نفاق آمیز اقدام و تلاش می‌کند؛ در عین اینکه از نظر ظاهرینان و احیاناً به زعم خویشان نیز عالمی پارسا و عارفی پاکباز و واعظی بی‌اعتنای به شئون دنیا به حساب می‌آید. آری آنچه که معیار است، «دلبستگی» و علاقه‌ی قلبی است که حقیقت دنیای مذموم از نظر قرآن، همان است که می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ  
ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و اولادتان شما را  
از یاد خدا غافل نسازد، آنان که چنین کنند زیانکارند.

یعنی مال و فرزند، اگر دل را سرگرم به خود نسازند و موجب «الهاء» و غفلت از خدا نشوند، در واقع «دنیا» نمی‌باشند و سبب خسران انسان نمی‌شوند. دنیا، همان خودباختگی و دلدادگی انسان نسبت به «ماسوی الله» است و خطر «سوء خاتمه» و مرگ با بغض خدا - نستجیر بالله - نیز از تبعات شوم همان تعلق قلبی است. چون لحظه‌ی مرگ، لحظه‌ی فراق و جدا شدن از محبوب‌هاست؛ به فرموده‌ی قرآن حکیم: «وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ...»<sup>۲</sup>؛ یعنی خواه و ناخواه، حضرت ملک‌الموت به امر

۱- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۴.

ربّ جلیل، آدمی را از تمام آنچه که دوست دارد جدا می‌کند و طبیعی است که انسان نسبت به هر کسی که او را از محبوبش جدا کند تکدّر خاطر پیدا کرده و دشمنش می‌دارد و در آن لحظه است که انسان دوستدار دنیا، خدا را که سبب جدا گشتن وی از محبوب‌هایش شده است، دشمن می‌دارد و با حال بغض نسبت به خدا - العیاذبالله - از دنیا می‌رود و به هلاک دائم مبتلا می‌گردد.

أَعَادَنَا اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ الشَّقَاءِ وَالْحَزِي الْقَضِيحِ؛

### پرهیز از تجلّ تا حدّ ممکن

حال که معلوم شد «تعلّق» و دلبستگی به امور دنیوی، یکی از شاهراه‌های نفوذ شیطان در دل انسان است و مایه‌ی آلودگی روح است و ظلمت جان و سرانجام موجب شقوت دائم می‌گردد و بدبختی بی‌پایان! بنابراین بر آدم عاقل لازم است که جدّاً دامن خود را جمع کرده و از این آلودگی پرهیزد، به مراتب بیش از آن مقداری که از کثافات و پلیدی‌های ظاهری دامن بالا کشیده و از آلوده گشتن به آن می‌پرهیزد و یکی از موجبات علاقه‌مندی دل نیز، تزیین و آرایش دادن به چهره‌ی زندگی است که شدیداً باید مورد اجتناب قرار گیرد.

آری! صحیح است که انسان به خوراک و پوشاک و مرکب و مسکن نیازمند است؛ ولی چه لزومی دارد که آنها را بیاراید و بر زیور و زینتشان بیفزاید و نتیجتاً دل را به ظلمت و آلودگی بکشانند؟ این نیز درست است که آدمی طبعاً زیباگرا و جمال‌پسند است؛ به گواهی دانشمندان روانشناس، این حسّ زیبایی و تمایل به جمال از تمایلات فطری و یکی از ابعاد اصیل روح انسانی است و لذا ارضای آن در حدّ اعتدال از ارکان حیات سعادت‌مندانه‌ی بشری و مایه‌ی ارتقای وی در مسیر تکامل بُعد عاطفی است. به عقیده‌ی اینان، تمام زیبایی‌ها و جمال‌ها که در مظاهر گوناگون ذوق و هنر - از قبیل صنایع ظریفه و ابنیه‌ی رفیعه و شاهکارهای معماری و نقّاشی و دقایق

و لطایف شعری و ادبی - تجلّی کرده و حقّاً لطافت و جذابیّت خاصی به چهره‌ی زندگی بخشیده است، عموماً نشأت گرفته از همان حسّ «تجمل خواهی» و «زیباپسندی» انسان است!

هیچ قانون صحیح اصیلی هم که هدفش تأمین سعادت همه جانبه‌ی انسانی است، نمی‌تواند آن حسّ اصیل و خواهش فطری وی را نادیده بگیرد و آن را ضمن مقرّرات اصلاحی و تربیتی خود به حساب نیاورد. لذا می‌بینیم آیین مقدّس اسلام که پاسخگو به تمام تقاضاهای فطری انسان است، به این تقاضا نیز اهمّیت شایان داده و ارضای صحیح و عادلانه‌ی آن را مورد ترغیب و تشویق قرار داده است، یک جامی فرماید:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ  
مِنَ الرِّزْقِ...<sup>۱</sup>

بگو [ای پیامبر]: چه کسی زینت‌های الهی را که برای  
بندگان آفریده و همچنین روزی‌های پاکیزه را حرام  
کرده است...؟

یعنی اصل آفرینش «زینت» در نظام «تکوین» دلیل بر جواز برخورداری از آن  
در نظام «تشریع» است و جای دیگر می‌فرماید:

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...<sup>۲</sup>

ای فرزندان آدم، به هنگام رفتن به مسجد و حضور در  
محلّ عبادت، زینت خود را بردارید...

به همین جهت در شرع مقدّس، پوشیدن لباس‌های مرتّب و نظیف، مسواک  
کردن دندان و شانه زدن موها و معطر کردن بدن، نه تنها مجاز شمرده شده است،

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۲- همان، آیه‌ی ۳۱.

بلکه جزء مستحبات اکیده‌ی در حال عبادت و هنگام معاشرت خانوادگی یا شرکت در مجالس عمومی قرار گرفته است. این نمونه را در حالات امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خوانیم که وقتی به نماز برمی‌خاست، بهترین لباس‌های خود را می‌پوشید و در جواب کسی که از سرّ این عمل جوّیا شد، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي وَهُوَ  
يَقُولُ: خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ فَأَحِبُّ أَنْ  
الْبَسَ أَجْوَدَ ثِيَابِي؛<sup>۱</sup>

خداوند جمیل است و جمال را دوست می‌دارد؛ به همین  
جهت من خود را برای خدا می‌آرایم و او می‌فرماید:  
در موقع حضور در مساجد زینت خود را با خود بردارید  
ولذا دوست دارم که بهترین لباس‌هایم را بپوشم.

بله، این مطلب به جای خود درست است و مورد قبول، اما آنچه که باید دقیقاً  
به آن توجه داشت این است که اگر این میل به «تزیّن» و «حُبّ تجمّل» در وجود  
انسان به حال خود رها شود، دریچه‌ای عظیم از فضای قلب به روی شیطان گشوده  
می‌شود و آن «وسواس خناس» از آن دریچه وارد خانه‌ی «دل» گشته و همواره از راه  
نشان دادن انواع تجملات در قیافه‌ی خانه‌ی زیبا، فرش‌های اعلا، پرده‌های الوان،  
لباس‌های فاخر و امثال این امور، روح زیباپسند و جمال دوست آدمی را به هیجان  
آورده و او را در لفافه‌ی عذر‌ها و بهانه‌های گوناگون، به فکر تبدیل و یا تعمیر خانه و  
تزیین در و دیوار و اثاث‌البیت و تهیّی انواع لباس‌های شیک و مرکب - به اصطلاح -  
مناسب شأن و روز و نظایر اینها می‌اندازد و آن بینوایان همیشه مانند غلامی حلقه به  
گوش، به فرمان شیطان به این سو و آن سو می‌دود و با آهن و آهک و سیمان، نرد

۱- تفسیر برهان ج ۲، ص ۱۰۴ ح ۱۴ و وسائل الشیعه ج ۳، کتاب الصلوة، ابواب لباس المصلی، باب ۵۴، ص ۳۳۱ ح ۶.

عشق می‌بازد تا لحظه‌ای که عمر عزیز به پایان رسیده و بیچاره‌ی بدبخت در حالی که پشت به «خدا» و رو به دنیاست جان می‌دهد و در درّه‌های هولناک خسران و حرمان ابدی سقوط کرده و در آتش حسرت دائم می‌سوزد.

لذا دین مقدّس اسلام اگرچه اصل «حُبّ جمال» و «میل به تزین» را که یک اصل فطری است تخطئه نمی‌کند و با آن نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه - چنانکه اشاره شد - در موارد خاصّی آن را تقویت هم می‌کند، ولی مع الوصف با افراط و زیاده‌روی در آن با شدّت تمام مخالفت می‌ورزد و رعایت حدّ اعتدال را در استفاده‌ی از زینت‌ها جدّاً لازم می‌داند. در واقع اسلام نه مانند راهبان تارک دنیا اصل تمایل به زینت را سرکوب نموده و «تزین» را تحریم می‌کند و نه مانند عیاشان مُتَرَف<sup>۱</sup> به اسراف در تجمّل رضا داده و کامیابی بی قید و شرط از زینت‌ها را مُجاز می‌شمارد و بلکه از آن نظر که آدمی طبعاً «متکاثّر» است و افزون‌طلب، برای پیشگیری از پیدایش حالت اسراف و اِتراف، او را نیازمند به ردع و منع شدید در امر تزین می‌داند! حتّیّ پرهیز از زینت معتدل را هم به مصلحت تشخیص داده و او را حدّاقلّ در شرایط ویژه‌ی - مخصوصاً در جوامعی که افراد محروم از لوازم اوّلّیه‌ی زندگی فراوانند - از «تجمّل» و آرایش در لباس و منزل و مرکب و امثال آن نهی می‌کند.

### نهج البلاغه و زندگی بدون تجمّل انبیاء علیهم‌السلام

تاریخ زندگی انبیاء و اوصیای عظام علیهم‌السلام مخصوصاً رسول الله اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم و اهل بیت اطهارش علیهم‌السلام و بالخصوص زندگی امام المتّین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نمایانگر این برنامه‌ی تربیتی اسلامی و انسانی است و کافی است در این زمینه رجوع شود به خطبه‌ی ۱۵۹ از خطب نهج البلاغه (شرح فیض الاسلام) که در آن خطبه به

۱- مترف: خوشگذران بی پروا.

گوشه‌ای از زندگانی رسول اکرم ﷺ و بعضی دگر از پیامبران خدا و خود امام امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام اشاره‌ای شده است. ما قسمت‌هایی از متن آن خطبه را با ترجمه‌ی هر قسمتی به دنبالش می‌آوریم. حضرتش می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَافٍ لَكَ فِي  
الْأُسُوءَةِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا وَكَثْرَةِ  
مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ  
وُطِّئَتْ لِعَيْرِهِ أَكْنَافُهَا وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا وَزُوِيَ  
عَنْ زَخَارِفِهَا؛

کافی است که روش رسول خدا ﷺ سرمشق تو باشد  
و راهنمای تو بر مذموم بودن دنیا و دلیل بر عیب و  
کثرت رسوایی‌ها و بدی‌هایش گردد؛ چه آنکه او [دل  
به دنیا نبست و نتیجتاً] تهی دست از همه‌ی جوانب دنیا  
شد و دیگران [دل به دنیا دادند و نتیجتاً] همه جوانب آن  
برای آنان فراهم شد و خدای وی او را از پستان دنیا  
بازداشت و از زیور و زینت آن برکنارش کرد.

وَإِنْ شِئْتَ تَنَيْتُ بِمُوسَىٰ كَلِيمِ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ يَقُولُ  
رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ  
إِلَّا حُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ  
كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَىٰ مِنْ شَفِيفِ صَفَاقِ بَطْنِهِ  
لِهَزَالِهِ وَتَشَدُّبِ لَحْمِهِ؛

و اگر بخواهی موسی کلیم الله ﷺ را به عنوان اسوه‌ی  
دوم معرفی می‌کنم، آنجا که می‌گوید: پروردگارا، من

به هر چیز خیری که برایم بفرستی نیازمندم. به خدا سوگند [آن روز موسی] غیر از قرص نانی که بخورد، از خدا درخواست نکرد؛ زیرا وی [مدتی بود] از گیاهان زمین می خورد تا آنجا که بر اثر لاغری و کمی گوشت بدنش [و جذب شدن مواد گیاهان به بدن] سبزی گیاه از زیر پوست نازک زیرین شکمش دیده می شد.

وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتُ بِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَ قَارِي قَارِي أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بَيْدِهِ وَ يَقُولُ لِجَلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا؛

و اگر بخواهی به عنوان سومین نمونه [از پیامبران خدا]، داود علیه السلام صاحب مزامیر [نغمه های خوش] و قاری بهشتیان را نشان می دهم که به دست خویش از لیف خرما زنبیل می بافت و به حضار در مجلسش می گفت: کدام یک از شما حاضر است اینها را برای من بفروشد؟ و خوراک وی، قرص نان جوی بود که از بهای آنها به دست می آمد.

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشَنَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ كَانَ إِذَا مَهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرُ وَ ظِلَالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبُهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ

زَوْجَةً تَفْتِنُهُ وَلَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ وَلَا مَالٌ يَلْفُتُهُ وَلَا  
طَمَعٌ يُذِلُّهُ دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ وَخَادِمُهُ يَدَاهُ؛

و اگر بخواهی درباره‌ی عیسی بن مریم علیه السلام می گویم. او  
سنگ را [به هنگام خواب] بالش خویش قرار می داد و  
لباس خشن می پوشید؛ طعام زبر و خشک می خورد و  
خورشش گرسنگی بود [هنگام شدت گرسنگی غذا  
می خورد تا همان نان خشک و خشن را با میل و اشتها  
تناول کرده و به خورش دیگری نیازمند نباشد]. چراغ  
شبش ماه آسمان و منزل و مأوایش در زمستان [که همه  
کس در آن فصل پناهگاهی دارند] نقاط تابش آفتاب  
در جانب مشرق و مغرب بود [خانه و جایگاه معینی  
نداشت، برای مصونیت از سرما، پیش از ظهر در جانب  
مغرب و بعد از ظهر در جانب مشرق به نقاط تابش آفتاب  
پناهنده می شد]. میوه و گلش گیاهانی بودند که زمین  
برای بهائم می رویاند، نه همسری داشت که وی را  
بفریبد و نه فرزندی که اندوهناکش سازد، نه مال و  
ثروتی که به خود مشغولش دارد، و نه [به دنیا و اهل  
آن] طمعی که خوارش گرداند. مرکبش پاهایش بود و  
خادمش دست هایش [راه را پیاده می رفت و کار  
خودش را خودش انجام می داد].

فَتَأْسَ بِبَنِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً  
لِمَنْ تَأْسَى وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ

الْمُتَأَسَّى بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ فَضَمَّ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ  
لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا وَ أَحْمَصَهُمْ  
مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا وَ  
عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا  
فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا  
مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعَظَّمْنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ  
رَسُولُهُ لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ؛

حال [که اجمالاً به نحوه‌ی رفتار رسول الله اعظم ﷺ  
در برخورد با دنیا آشنا شدی اینک بیا و] از پیامبر پاک  
و پاکیزه‌ات تبعیت نما؛ چه آنکه آن جناب شایسته‌ی  
اقتدا و تأسی است، برای هر که بخواهد تأسی [از  
مقتدایی] بنماید و سزاوار انتساب و وابستگی است،  
برای هر که بخواهد انتساب [به کسی] پیدا کند [و  
وابسته‌ی به شخص بزرگی شود] و محبوب‌ترین بندگان  
نزد خدا کسی است که تأسی از پیامبر خود نموده و  
دنبال او قدم به جای قدمش بگذارد. [او راه و رسم و  
رفتارش در دنیا چنین بود که] لقمه‌ی دنیا را با گوشه‌ی  
دندان می‌خورد و به دنیا با گوشه‌ی چشم حتی به نگاه  
عاریه و سطحی هم نمی‌نگریست [کنایه از بی‌اعتنایی و  
بی‌رغبتی آن جناب به دنیا و بی‌ارزش بودن دنیا در  
دیدهِ آن حضرت است که دنیا نه بالذات و حلاوتش  
توانست دهان آن محبوب خدا را از خود پر سازد و نه با

زیبایی و زینتش گوشه‌ی چشمی از آن مرد الهی را به خودش معطوف گرداند [از جهت پهلوی لاغرترین و از حیث شکم، گرسنه‌ترین مردم دنیا بود]. نه اینکه دستش نمی‌رسید؛ خیر، چنین نبود، بلکه [دنیا] از جانب خدا به او پیشنهاد شده [تا هر چه که می‌خواهد از آن برگزیند] ولی او از پذیرفتن آن ابا فرمود. او دانست که خدا چیزی را دشمن دارد، او هم آن را دشمن داشت و چیزی را خدا خوار و حقیر شمرده است، او هم آن را خوار و حقیر شمرد و چیزی را که خدا کوچک و بی‌اهمیت دانسته است، او هم آن را کوچک و بی‌اهمیت دانست و [بنابراین] اگر نبود در ما [هیچ جرم و گناهی] جز [همین] دوست داشتن ما چیزی را که خدا و رسولش دشمن داشته‌اند و بزرگ شمردن ما چیزی را که خدا و رسولش کوچک شمرده‌اند، همین بس بود در شقاق و خلاف و رزی ما با خدا و ستیزیدن و سرپیچی نمودن ما از فرمان خدا.

وَلَقَدْ كَانَ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ  
جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ  
وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ  
السَّيْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا  
فُلَانَةُ - لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ - عَيْبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا  
نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَّارِفَهَا فَأَعْرَضَ عَنِ

الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ  
تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشاً وَ لَا  
يَعْتَقِدَهَا قَرَاراً وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَاماً. فَأَخْرَجَهَا مِنْ  
النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَ  
كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئاً أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ  
يُذَكَّرَ عَنْدَهُ؛

پیامبر اکرم ﷺ چنین بود که بر روی زمین [خالی از  
فرش یا بدون اینکه خوان طعام بگسترد] غذا می خورد  
و [متواضعانه] مانند بردگان می نشست، با دست خویش  
پارگی کفشش را می دوخت و جامه اش را وصله  
می کرد و بر دراز گوش برهنه سوار می شد و [کسی را  
هم] پشت سر خویش سوار می کرد. بر درب اطاقش  
پرده ی نقش داری آویزان بود، به یکی از همسرانش  
می فرمود: آن را از [مقابل چشم] من [بردار و] پنهان  
کن؛ چه آنکه من وقتی به آن می نگرم، به یاد دنیا و  
تجملات آن می افتم. آری، او به صمیم قلب خویش از  
دنیا رو برگردانید و یاد آن را در وجودش محو کرد  
[آنگونه که اصلاً دنیا و زخارف آن در فضای جان  
پیامبر روحی نداشت و همچون مرده ی بی اثر  
بود] دوست داشت که زیور و زینت دنیا از چشمش  
پنهان شود تا از آن جامه های فاخر و زیبا تهیه نماید و  
آن را قرارگاه همیشگی نپندارد و امید اقامت دائم در

آن را به دل راه ندهد و لذا آن را از [حومه‌ی وجود]  
خود بیرون نمود و از [ساحت] قلب به دور انداخت و  
از چشم پنهانش ساخت [آری] چنین است کسی که  
چیزی را دشمن دارد و نگاه کردن به آن و یادآوری آن  
را نیز دشمن و منفور می‌دارد.

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا يَذُكُّكَ عَلَىٰ  
مَسَاوِي الدُّنْيَا وَغُيُوبِهَا إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ  
زُوِيَتْ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ فَلْيَنْظُرُوا نَاطِرُ  
بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ فَإِنْ قَالَ  
أَهَانَهُ فَقَدْ كَذَبَ - وَاللَّهُ الْعَظِيمُ - وَ أَتَىٰ بِالْإِنْكَارِ  
الْعَظِيمِ وَإِنْ قَالَ أَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ  
حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَ زَوَاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ  
فَتَأَسَّىٰ مُتَأَسِّ بَنِيهِ وَ افْتَصَّ أَثَرَهُ وَ وَلَجَ مَوْلَجُهُ وَ  
إِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا ﷺ  
عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ  
خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ  
يَضَعْ حَجْرًا عَلَىٰ حَجَرٍ حَتَّىٰ مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ وَ أَجَابَ  
دَاعِيَ رَبِّهِ فَمَا أُعْظِمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا  
بِهِ سَلَفًا تَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَأَ عَقِبَهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ رَفَعَتْ  
مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّىٰ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ  
لِي قَائِلٌ: أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ  
الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ الشَّرِيُّ؛

در زندگی رسول خدا ﷺ علائم و نشانه‌هایی است که تو را به بدی‌ها و عیوب دنیا واقف و آگاه می‌سازد؛ چه آنکه او و نزدیکانش در دنیا گرسنه بودند [هرگز شکم سیراز دنیا به خود ندیدند] و با همه‌ی آن عظمت و مقام و قرب منزلتی که آن حضرت در نزد خدا داشت، خدا زینت‌ها و زخارف دنیا را از وی دریغ داشت. بنابراین بجاست که هر اندیشمندی با دیده‌ی عقل خویش بنگرد که آیا خدا با این عمل، پیامبرش را گرمی داشته یا به او اهانت نموده است؟ اگر بگوید: او را تحقیر کرده، بنابراین [به خدای بزرگ سوگند] دروغ گفته و بهتانی عظیم [به خدا] بسته است و اگر بگوید: او را گرمی داشته، پس باید بداند که خداوند، دیگران را [به خاطر همین دادن زینت دنیا به آنان] تحقیرشان نموده است؛ چه آنکه دنیا را برای آنان گسترده و از مقرب‌ترین مردم به خود دور داشته است.

بنابراین کسی که بخواهد تأسی از کسی کند [که به سعادت و خوشبختی واقعی نائل شود] باید اقتدا به پیامبرش بنماید؛ دنبال او قدم به جای پایش گذارد و از هر دری که او داخل شده است وارد شود و گرنه [به ضلالت افتاده] و از هلاکت در امان نخواهد بود؛ زیرا خداوند محمد ﷺ را نشانه‌ی قیامت و بشارت دهنده‌ی به بهشت و بیم‌دهنده‌ی از عقاب [دوزخ] قرار

داد[و لذا او چون راه صلاح زندگی را می دانست] با شکم گرسنه از دنیا بیرون رفت[از لذت و حلاوت دنیا بهره‌ای نگرفت] و با سلامت روح[و دور از هرگونه آلودگی به دنیا] وارد عالم آخرت گردید[در دنیا] سنگی به روی سنگی نگذاشت[تأسیس و یا تعمیر بنا زائد بر مقدار ضرورت ننمود و به همین منوال ادامه‌ی زندگی داد] تا راه خود را پیمود[عمرش به پایان رسید] و دعوت پروردگارش را اجابت نمود. پس چه بزرگ است منت خدا بر ما که نعمت وجود او را به ما عطا فرمود تا پیشروی باشد که تبعیتش کنیم و رهبری که پشت سرش به راه بیفتیم. به خدا قسم[من که علی هستم، بر اساس اتباع از آن حضرت در راه ترک تجمل] آن قدر این جبهه‌ام را وصله کردم که از وصله کننده‌ی آن شرمنده شدم! گوینده‌ای به من گفت: آیا آن را[بعد از این همه وصله و پینه] از خود دور نمی افکنی؟ گفتم: دور شواز من که صبحگاهان، مردم شب‌رو ستایش می شوند.

جمله‌ی «عِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى» که ذیل خطبه آمده است، مثلی است برای کسی که تن به تحمل انواع مشقت در می دهد تا در آینده به راحت و آسایش لازم برسد، همانگونه که کاروان در گرمای تابستان سوزان به هنگام شب به راه می افتد و رنج بیخوابی را متحمل می شود تا صبح که به منزل رسید از سختی گرمای بیابان رهایی یابد و نزد هر شنونده‌ی عاقلی مورد مدح و ستایش قرار گیرد. یعنی

علی علیه السلام می‌داند که پس از مرگ، عالمی پرماجر در پیش و عقباتی صعب و صحنه‌هایی سوزان بر سر راه خود دارد. لهذا در این شب «دنیا» با رنج بیخوابی و ترک مشتهیات و خودداری از تجمل زندگی می‌سازد تا علی الصّباح قیامت که به منزل رسید، از تمام آن مراحل سوزان و مواقف دهشتناک ایمن گردیده و در مقام محمود<sup>۱</sup> عند ملیک<sup>۲</sup> مقتدر جایگزین شود.

هدف از نقل این خطبه، نشان دادن برنامه‌ی تربیتی انبیاء و پیامبران خدا صلی الله علیه و آله مخصوصاً برترین آنان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در مورد پرهیز از «تجمل» بود که دیدیم آن حضرت با امر به برداشتن پرده‌ی نقشدار از درب اطاقش، عملاً با تجمل پرستی مبارزه کرده و به امت اسلامی هشدار داده است که شدیداً مراقب خود باشید، با وارد نمودن اشیاء لوکس تجملی به خانه و کاشانه‌ی خود، در دل به روی شیطان نگشایید و راه نفوذ آن وسواس خناس را به فضای فکر و قلب خود هموار مسازید.

آیا راستی شما هیچ نمی‌ترسید که از دیدن پرده‌ی نقشدار مصوّر هوس کنید که فرش و قالی هم به رنگ پرده درآید و از قالی هم کم کم مبل و صندلی فزاید و از آن کاخ و اتومبیل و از آن مستغلات و هزاران نوع دیگر از تجملات روز افزون... و رفته‌رفته دنیا را جای اقامت و آرمیدن دائم ببندارید و نتیجتاً سرمایه‌ی نفیس عمر و آنچه را که در قوه دارید در راه تحصیل مال و تزیین در و دیوار و صدها پرده‌ی عکس‌دار آن چنان تلف کرده و هیچ و پوچ سازید که اصلاً مجال تفکر در امر آخرت پیدا نکنید تا لحظه‌ای که ناگهان به بانگ جناب عزرائیل از خواب پریده و قالب تهی کنید و سرانجام با دست خالی از سرمایه‌ی حیات و مملو از موجبات عذاب، به خانه‌ی گور و عالم برزخ منتقل گردید. فَيَالَهَا مِنْ حَسْرَةٍ وَ نَدَامَةٍ!!

۱- اشاره به آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی اسراء است: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».

۲- اشاره به آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی قمر است: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ».

## پرهیز از بستر نرم

بستر خوابش عبایش بود که آن را دولا می کرد و روی آن می خوابید. یک شب خواستند مهربانی به حال پیامبر عزیز خدا کرده باشند؛ عبا را چهار لا کردند، وقتی بیدار شد فرمود: امشب این بستر نرم موجب شد که دیرتر از هر شب به نماز برخیزم، همان عبا دولا برایم بهتر است.<sup>۱</sup>

سفرهای برایش پهن کردند که اندکی از زمین ارتفاع داشت، متغیر شد و فرمود: آن را برچیدند و غذا را روی زمین نهادند.<sup>۲</sup> یعنی من که پیشوا و اسوهی شما هستم، با تجمل نمی سازم و تعجب آور است ما مسلمانان که به زعم خود در مسیر او و به دنبال او در حرکتیم، در تجمل گرایی و آرایش دادن به چهره‌ی زندگی تا چه حد در تلاش و تکاپو هستیم و او که پیامبر و رهبر و راهنمای ماست، در تجمل زدایی و برکنار ساختن آب و رنگ مصنوعی از قیافه‌ی زندگی تا چه حد در تلاش و تقلاست.

## پرهیز از نگاه به شترهای زیبا

نقل شده است حضرت رسول اکرم ﷺ با اصحاب از راهی می گذشتند، رسیدند به گله‌ی بزرگی از شترهای عِشَار (شترهای ده ماهه آبستن را می گویند که از نفیس ترین اموال عرب به شما می روند)؛<sup>۳</sup> رسول مکرم ﷺ وقتی به آنها رسید، چشم بر هم نهاد و صورت از آنها برگرداند و از نگاه کردن به آنها خودداری نمود، آنگونه که یک انسان متقی از نگاه به زن نامحرم می پرهیزد و چشم بر هم می نهد. یکی از

۱- جامع التعدادات نراقی، ج ۲، فصل مدح الزهد، ص ۶۳.

۲- همان.

۳- تفسیر مجمع البیان و المیزان، ذیل آیه‌ی ۴ از سوره‌ی تکویر: وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ: یعنی روز قیامت روزی است که شترهای عِشَار به حال خود رها می گردند و کسی سراغ آنها نمی رود و این شاید کنایه از شدت دهشت روز قیامت باشد که اهل محشر آنچنان به خود گرفتارند و حیران که پربهاترین اشیاء و نفیس ترین اموال هم توجه آنها را به خود جلب نمی کند تا آنجا که شترهای عِشَار هم فرضاً در آنجا باشند، دل از کسی نمی برد و همچنان به حال خود رها می شوند.

همراهان گفت: یا رسول الله، اینها شترهای عشارند و تماشایی هستند، چرا اعراض فرمودید و به آنها نگاه نمی کنید؟ فرمود: «قَدْ نَهَاَنِیَ اللّٰهُ عَنْ ذٰلِکَ»؛ خدا مرا از این نگاه نهی فرموده است. آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ  
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...<sup>۱</sup>

هرگز چشم خود را به نعمت های مادی که به گروه هایی از آنها داده ایم ميفکن، اینها گل های [ناپایدار] زندگی دنیا هستند [قابل آن نیستند که در نظر انسان خدا بین، بزرگ و بارزش جلوه کرده و از او دیده و دل ببرند]...<sup>۲</sup>

اینجا هم پیشوا و رهبر عظیم الشان امت اسلام، با این عمل هشدار داده است که مواظب باشید! نگاه کردن به زیبایی های دنیا - خواه و ناخواه - دل را دگرگون نموده و در وادی بی پایان هوس ها به تکاپو در می آورد و از خدا و آخرت غافل می سازد.

### نگرانی رسول اکرم ﷺ از دنیاگرایی امتش

در ضمن بیانی فرموده است:

فَوَاللّٰهِ مَا الْفَقْرُ أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ؛ وَلَكِنِّي أَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ  
تَبْسُطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا، كَمَا بُسِطَتْ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ،  
فَتَنَافَسُوها، كَمَا تَنَافَسُوها وَتُهْلِكُكُمْ، كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ<sup>۳</sup>؛

به خدا سوگند، من از فقر بر شما نمی ترسم؛ ولی از آن می ترسم که دنیا پیش پای شما گسترده شود [امکانات

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.

۲- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۵۳.

۳- همان، ج ۵، ص ۳۵۸.

نیل به ثروت و قدرت و انحاء مشتبهات در اختیار تان  
 قرار گیرد] آن چنانکه در اختیار امت‌های پیش از شما  
 قرار گرفت، آنگاه شما برای رسیدن به اهداف دنیوی با  
 هم به تنافس و رقابت بپردازید، آنگونه که پیشینیان  
 پرداختند و در نتیجه دنیا شما را هلاک کند، آن چنانکه  
 آنها را هلاک کرد.

و لذا اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند:

بُلِينَا بِفِتْنَةِ الضَّرَاءِ فَصَبَرْنَا وَ بُلِينَا بِفِتْنَةِ السَّرَّاءِ فَلَمْ  
 نَصْبِرْ؛<sup>۱</sup>

مادر امتحان فقر و بلا قرار گرفتیم، مقاومت کردیم و  
 پیروز شدیم. ولی در امتحان نعمت و وسعت در زندگی که  
 واقع شدیم، مقاومت را از دست دادیم و شکست خوردیم.

### این است دنیای فریبنده!

رسول خدا ﷺ در حین عبور از راهی به کنار مزبله‌ای که در آن پاره‌هایی از  
 جامه‌های کهنه و استخوان‌های پوسیده و از هم متلاشی گشته افتاده بود، ایستاد و به  
 یارانش فرمود: «هَلُمُّوا إِلَى الدُّنْيَا»؛ بشتابید و دنیا را بنگرید. آنگاه از آن پارچه‌ها و  
 استخوان‌های پوسیده‌ی افتاده‌ی در مزبله مقداری برداشت و فرمود: «هَذِهِ الدُّنْيَا»؛ اینها  
 تمام دنیا است<sup>۲</sup> و با این عمل تنبّه داد که تمام این جامه‌های زیبا و غذاهای رنگین که  
 برای چاق و با نشاط کردن بدن‌ها جمع‌آوری می‌کنید و در راه تحصیل آن، چه رنج و  
 تعب‌ها تحمل می‌نمایید، دیری نمی‌پاید که به صورت این زباله‌ی منفور در می‌آید؛

۱- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲- همان ج ۵، ص ۳۵۴.

آنگونه که از دیدن آن نفرت می کنید و از لمس کردن آن مشمئز می شوید. حال، آیا دنیا و زخارف آن که فرجامش این است، سزاوار آن هست که مورد تعلق خاطر انسان شریف قرار گیرد و گوهر عمر عزیز آدمی صرف تزیین و تجمل آن گردد.

### پاسخ به یک اشکال درباره‌ی حقیقت زهد

اینجا ممکن است اشکالی به برخی از اذهان راه یابد و آن این که: اینگونه که شما در مورد «دنیا» و زینت دنیا روی جنبه‌ی «منفی» آن تکیه کرده و حال گریز از دنیا در مردم به وجود می آورید، در واقع ارائه‌ی راه تحصیل کمال روحی به انسان‌ها نمی کنید! چه آنکه کمال آن است که جنبه‌ی «اثبات» داشته باشد؛ بدینگونه که انسان دارای مال و جاه و زینت دنیا باشد، ولی به آن دل نبندد و مفتون آن نشود؛ نه اینکه از تحصیل آن خودداری کند و یا آنچه را که در دست دارد از خود دور سازد! چنانکه گفته اند:

لَيْسَ الزَّاهِدُ مَنْ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا وَلَكِنَّ الزَّاهِدَ مَنْ لَا  
يَمْلِكُهُ شَيْءٌ؛

زاهد، آن نیست که مالک چیزی نباشد، بلکه زاهد

کسی است که چیزی مالک قلب او نشود.

بنابراین زهد در صورتی کمال است که انسان در عین داشتن مال و جاه و دیگر شئون دنیا دل بسته به آن نباشد.

در جواب عرض می شود: درست است و حقیقت مطلب همین است، امام

الزاهدین امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در بیان حقیقت «زهد» می فرماید:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبحَانَهُ  
لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ  
مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ

أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ؛<sup>۱</sup>

تمام زهد در میان دو کلمه‌ی از قرآن است؛ خداوند  
 سبحان می‌فرماید: تا بر آنچه که از دستت رفته است  
 غمگین نشوید و به آنچه که خدا به شما داده است  
 شادمان نگردید و کسی که بر گذشته افسوس نخورده  
 و به آینده شادان نگردد، هر دو جانب زهد را به دست  
 آورده است.

طبیعی است که حالت «حزن» و «فرح» وقتی متصور است که انسان دارای  
 چیزی باشد و معنای کلمه «آناکم» محقق بشود؛ تا اینکه نه، داشتنش موجب فرح  
 گردد و نه از دست رفتنش مایه‌ی غم. ما نیز در گذشته گفتیم که معیار و میزان برای  
 اهل دنیا بودن انسان، داشتن مال و مقام نیست؛ بلکه مناط، تعلّق و دلبستگی به شئون  
 دنیوی است. بنابراین نه دارا بودن مال و مقام منافات با «زهد» دارد و نه فاقد بودن مال  
 و مقام، مستلزم کمال زهد است. اینها همه در جای خود درست و صحیح است، اما  
 آنچه که باید توجّه کامل به آن داشت این است که:

اولاً «زهد» عبارت از حال بی‌رغبتی به دنیا است که به طور طبیعی و قهری به  
 دنبال «معرفت» و شناسایی ماهیت «دنیا» و بی‌ارزشی آن در جنب «رضوان» خدا و  
 حیات سراسر بهجب عقباً، در انسان به‌وجود می‌آید؛ نه اینکه ما بخواهیم آن را تکلفاً  
 در کسی ایجاد کنیم و حال گریز از دنیا را به وی تحمیل نماییم! در واقع حال «زهد»  
 علیرغم تصوّری واهی که برای گروهی پیش آمده و آن را امر «منفی» تلقّی کرده‌اند،  
 یک امر مثبت و یک نوع قدرت روحی است که در انسان عارف به خدا و آخرت  
 پیدا شده و او را در مقابل جلوه‌گری‌های وسوسه‌انگیز دنیا مقاوم می‌سازد و البتّه

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۳۱.

نتیجه‌ی قهری این مقاومت، دور باش گفتن به دنیا و از خود راندن زینت و زخرف آن خواهد بود؛ آنگونه که سر سلسله‌ی دارندگان این فضیلت علیا، حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فرموده است:

الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ بَاعَ نَعِيمًا دَائِمَ الْبَقَاءِ بِكَسْرَةٍ  
تَفْنَى وَخِرْقَةٍ تُبْلَى؛<sup>۱</sup>

وای و صد وای بر حال کسی که زندگی خوش  
پایان‌ناپذیر را به پاره نانی فناپذیر و تکه لباسی  
پوسیدنی بفروشد.

و پس از وی جانشین به حق و آیین‌ی تمام نمای او، امیرالمؤمنین علیؑ نهیبی  
سخت به دنیا زد و فرمود:

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ قَدْ  
أَسْلَلْتُ مِنْ مَخَالِكَ وَأُفْلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ....  
أُعْزِبِي عَنِّي فَإِنَّ اللَّهَ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّي وَلَا  
أَسْلُسُ لَكَ فَتَقُودِي؛<sup>۲</sup>

دور شو از من ای دنیا! که افسارت بر دوشت رها  
است [یعنی این تو و این مهار بر گردن انداخته‌ات! تو  
را رها کرده‌ام، به هر جا که می‌خواهی برو] من از  
چنگال‌های تو رسته و از دام‌هایت جسته‌ام.... دور شو  
از من که [به خدا سوگند] رام تو نمی‌گردم که خواریم  
کنی و زمام اختیار خود را به دست نمی‌سپارم که به

۱- مجموعه‌ی وزام، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۴۵، آخرین قسمت آن.

هر جا که بخواهی مرا بکشی.

در بیان دیگری فرمود:

وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَآهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ  
تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَىٰ نَعْوَدُ  
بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَقُبْحِ الزَّلَلِ؛<sup>۱</sup>

به راستی که دنیای شما در نزد من پست تر از برگ است  
در دهان ملخی که آن را می جود! علی را چکار با  
زندگی [به ظاهر] خوشی که رو به فنا می رود و لذتی که  
پایدار نمی ماند! به خدا پناه می بریم از خواب رفتگی  
عقل [و غافل ماندن انسان از حقیقت دنیا] و زشتی لغزش.

حال، انصاف بدهید آیا این چنین شناخت از دنیا داشتن و به دنبال این شناخت از  
وی دوری جستن، یک امر «مثبت» و یک قدرت عظیم روحی است یا یک امر «منفی»  
نشأت گرفته از ضعف و عجز و ناتوانی فکری و عقلی! «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».  
ثانیاً این مطلب که می گوید کمال انسان در این است که دارای مال و جاه و  
سایر زینت های دنیا باشد، ولی دل به آنها نبندد و مفتون آنها نشود، در حدّ خود  
درست است و بی تردید درجه ی عالی ه ی کمال و قدرت روحی انسان همین است.  
قرآن نیز انسان هایی را به کمال می ستاید که در عین دسترسی داشتن به صحنه های  
جذاب دنیا مفتون آن نشدند. داستان های یوسف صدّیق و سلیمان بن داود علیهم السلام  
مصادق های عالی از این نوع کمال روحی را نشان می دهند که در مقابل جلوه ی  
جمال فریبنده ی «ثروت» و «قدرت» و «زن» با قوّت تمام ایستادند و کوچکترین راه  
نفوذی به شیطان بی ایمان برای وارد شدن در فضای قلبشان ندادند. اما آنچه مهم

۱- نهج البلاغه ی فیض الاسلام، خطبه ی ۲۱۵.

است، این است که ما از شما می‌پرسیم آیا در میان جامعه‌ی بشری، در هر عصری از اعصار، چند نفر از سنخ یوسف صدیق و سلیمان بن داود علیهم‌السلام می‌توانید ارائه دهید که یک جوان زیبا در نهایت درجه‌ی زیبایی و در بحران غریزه‌ی جنسی مورد تمایل سوزان و علاقه‌ی آتشین زیباترین و متشخص‌ترین زنان عصر خویش قرار گیرد و از هر جهت تمام شرایط کامجویی فراهم گردد. به بیان قرآن:

...وَوَعَلَقَتِ الْاُتُبَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ...<sup>۱</sup>

...زن تمام درها را بست و گفت: هین بیا که من در

اختیار توام...

ولی او کوچکترین نگاه رضا و تمایل به چهره‌ی زن نیفکند و با گفتن جمله‌ی «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي» تعلق روحی خود را به مقام اجمل و آبهای الهی نشان داده و با قوت قلب تمام، پشت به جمال زن و رو به جمال خدا پا به فرار بگذارد یا یک مرد تا آن حد از قدرت و سلطنت عجیب برسد که جن و انس و وحش و طیر و امواج هوا، تحت سلطه و تسخیر او قرار گیرند و جملگی مطیع فرمان وی باشند! اما او با این همه گستردگی مکنّت و حشمت، تن به تنعم و تلذذ از زینت و لذّت دنیا ندهد و به جای پوشیدن لباس‌های زربفت و خوردن انواع غذاها و خورش‌های رنگارنگ، لباس موین بپوشد و با دست خویش از الیاف درخت خرما، زنبیل بافته و از راه فروش آن، معاش روزانه‌ی خود را تأمین بنماید و به شب هنگام، به جای آرمیدن در بسترهای نرم و لطیف، به پا ایستاده و دست‌ها به گردن بسته و اشک ریزان تا به سحر در حال عبادت و عرض نیاز به درگاه خدا باشد که این جمله در «ارشاد القلوب دیلمی» در وصف حال آن مرد بزرگ الهی آمده است:

وَأَمَّا سُلَيْمَانُ عليه السلام فَقَدْ كَانَ مَعَ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْمُلْكِ

يَلْبَسُ الشَّعْرَ وَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ، شَدَّ يَدَيْهِ إِلَى  
عُنُقِهِ، فَلَا يَزَالُ قَائِمًا حَتَّى يُصْبِحَ بَاكِيًا وَكَانَ قُوَّتُهُ  
مِنْ سَفَائِفِ الْخُوصِ يَعْمَلُهَا؛<sup>۱</sup>

و نیز در حدیثی از رسول اکرم ﷺ می خوانیم که:

أَرَأَيْتُمْ مَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ مِنْ مُلْكِهِ، فَإِنَّ  
ذَلِكَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا تَحَشُّعًا. مَا كَانَ يَرْفَعُ بَصَرَهُ إِلَى  
السَّمَاءِ تَحَشُّعًا لِرَبِّهِ؛<sup>۲</sup>

خبر دارید که خداوند تا چه حدّ از سلطنت به سلیمان  
بن داود داد؟ اما این همه قدرت و حشمت، در او جز  
خشوع و فروتنی چیزی نیفزود؛ تا آنجا که حتی از  
شدّت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت.

حال آیا این اقلّیت بسیار محدود انگشت شمار نادرالوجود در اعصار و امصار<sup>۳</sup>  
را می توان معیار و میزان برای قوانین زندگی انسان ها قرار داد و حال و روال اکثریت  
قریب به اتفاق جامعه ی بشر را- که تمایل به زخارف دنیا و حالت آسیب پذیری در  
مقابل جلوه های فریبنده ی دنیا با سرشتشان عجین و بر روحشان غالب است - نادیده  
گرفت! آیا می شود گفت «تزیّن» و «تجمل» و «فرو رفتگی» در زر و زیور دنیا و  
داشتن همه گونه موجبات رفاه و تنعم، منافاتی با حال «زهد»، «تقوّا» و «عفاف» روحی  
انسان ندارد و آن همه اشیاء زیبا و دلربا نمی تواند دل انسان متقی را برباید و وابسته به  
خود سازد، به همین دلیل که آن همه جاه و جلال و حشمت در قلب حضرت  
سلیمان عليه السلام نتوانست اثر بگذارد و او را مفتون خود سازد و به همان دلیل که تجلّی

۱- ارشاد القلوب، الباب الثامن والاربعون فی فضیلة الفقر و سفیة البحار، ج ۱، کلمه ی زهد، ص ۵۶۹، نقل از رسول اکرم ﷺ.

۲- تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۳۹.

۳- امصار: جمع مصر به معنی شهرهای بزرگ.

جمال زن و آرایش‌های دلفریب قصر زلیخا که در آن زیور و زینت و زیبایی از همه سو موج می‌زد و دل می‌برد، در حصار قلب باایمان یوسف صدیق عليه السلام کوچکترین رخنه‌ای نتوانست ایجاد کرده و آن مرد خدا را از پا درآورد و سپس چنین ادعا نمود که بنابراین چه مانعی دارد که تجمل و زندگی باشد اما دلبستگی نباشد؟ اختلاط مرد و زن بدون محدودیت در نگاه و سخن در خانواده‌ها و آموزشگاه‌ها و کارگاه‌ها باشد، اما تعلق خاطر و دلدادگی مرد و زن به میان نیاید؟

آیا انصافاً این سخن، سخنی درست است؟ آیا این استدلال، استدلال صحیح است؟ که یک جریان شاذ<sup>۱</sup> نادرالوقوعی را که در جو روحی مردم عاری از مرز «تخیل ذهنی» فراتر نمی‌رود (جریان حضرت یوسف و حضرت سلیمان) دلیل مجوز عمومی قرار داده و آراستن چهره‌ی زندگی و افتادن در آغوش «تجمل» را یک برنامه‌ی مشروع و بلامانع اعلام نماییم؟ در صورتی که همین قرآن که یوسف و سلیمان عليه السلام را به عنوان دو انسان مقاوم در مقابل جلوه‌گری‌های دنیا ارائه فرموده است، طبیعت انسان را (با قطع نظر از مرتبه‌ی تهذیب و تربیتش) یک طبیعت طاعی متجاوز از حد آسب‌پذیر از زیبایی و زینت دنیا نشان داده و می‌فرماید:

...إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿١﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ ۖ<sup>۲</sup>

...حقیقت آنکه انسان، آنگاه که [به پندار خویش]

احساس بی‌نیازی کند [دستش به مال و جاه دنیا برسد]

طغیان می‌کند.

و در جای دیگری فرموده است:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ...<sup>۳</sup>

۱- شاذ: نادر و منفرد.

۲- سوره‌ی علق، آیات ۶ و ۷.

۳- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۷.

و اگر خدا روزی بندگانش را وسعت دهد، در زمین] و  
در جوّ زندگی] ستم می کنند] و سر از وادی تعدّی و  
طغیان بر می آورند]...

### سابقه‌ی تاریخی طبیعت طغیانگر انسان

مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان و مشاهده‌ی حالات معاصران نیز شاهد صدق این واقعیت است که تا چهره‌ی زیبایی از «دنیا» مقابل چشمشان جلوه نکرده و دستشان به دامن دنیا نرسیده است، انسان‌هایی آرام و بی‌آزار و عابد و زاهد و مسلمانند، اما همین که «دنیا» گوشه‌ی چشمی به آنها نشان داد و صاحب مال و جاهی شدند و خود را سوار بر مرکب مراد دیدند، دفعتاً تغییر راه و روش داده و از خدا فاصله می‌گیرند، دل در گرو زیبایی‌ها و زخارف دنیا داده و غرق دریای شهوات می‌شوند، باد کبر و غرور در دماغ افکنده و بابی‌اعتنایی نسبت به همه چیز و همه کس از هیچ جنایت و افسادی خودداری نمی‌کنند.

نفس اژدرها است او کی مرده است      از غم بی‌آلتی افسرده است

مولوی در این زمینه بیانی زیبا و رسا آورده است و می‌گوید:

|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| میل‌ها همچون سگان خفته‌اند      | اندر ایشان خیر و شرّ بنهفته‌اند |
| چونکه قدرت نیست خفتند این رَدّه | همچو هیزم پاره‌ها و تن زده      |
| تا که مرداری درآید در میان      | نفخ صور حرص کوبد بر سگان        |
| چون در آن کوچه خری مردار شد     | صد سگ خفته بدان بیدار شد        |
| حرصهای رفته اندر کتم غیب        | تا ختن آورد و سر بر زد ز جیب    |
| مو به موی هر سگی دندان شده      | وز برای حمله دُم جنبان شده      |
| صد چنین سگ اندر این تن خفته‌اند | چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند    |
| هر که هست از فقیه و پیر و مرید  | وز زبان آورانِ پاکِ نَفَس       |

چون به دنیای دون فرود آمد به غسل در بماند همچو مگس

### دوری از تجمل، بهترین برنامه برای اصلاح رفتار

آری، ما یک وقت در مقام نشان دادن استعداد های مکنونه در جوهر قدسی روح انسان هستیم که می تواند در مسیر ارتقاء و تقرب به خدا آن چنان اوج بگیرد که تمام شهوات نفسانی را زیر پا نهاده و جز خدا چیزی نخواهد و جز او چیزی نبیند. بله، در این مقام است که سخن از مناجات شورانگیز «شعبانیه» به میان می آوریم که:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ انْرِ أَبْصَارَ  
قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ  
الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ  
تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ؛<sup>۱</sup>

و داستان عفاف یوسف صدیق و زهد سلیمان بن داود و فداکاری ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیه السلام را به عنوان نمونه های عالی این علو و ارتقاء ارائه می نمایم که اگر در میان دریای زُخرف<sup>۲</sup> و زینت دنیا هم غوطه ور باشند، دل از خدا بر نمی کنند و دل به دنیا نمی دهند! ولی یک وقت در مقام تنظیم برنامه و دستورالعمل زندگی برای عامه ی مردم هستیم، مردمی که با کمترین تجلی «دنیا» از خدا می بُرند و به دنیا می پیوندند. در این مقام باید تا می توانیم مردم را از زینت گرایی و آرایش طلبی برحذر بداریم و «تجمل» و «تزین» را عامل نفوذ شیطان در دل و سبب غفلت از ذکر خدا معرفی نماییم.

همچنان که گاهی برای جلوگیری افکار از یأس از قبول توبه ی گنهکاران و ایجاد امید در دل ها برای شمول توفیق خدا، بیجا نیست که قصه ی «فضیل بن عیاض» را

۱- قسمتی از مناجات شعبانیه است که در مفاتیح الجنان نیز نقل شده است.

۲- زخرف: بر وزن هدهد، زر، آراسته.

به عنوان مثال برای مردم بگوئیم که چگونه پس از یک عمر انحراف و فساد و گناه و خطا، یک شب بر حسب اتفاق در همان حال که بر سر دیوار خانه‌ی مردم برآمده و قصد سرقت و خیانت داشت، صدای قرائت آیه‌ای از قرآن به گوشش رسید که:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ  
وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...<sup>۱</sup>

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های باورداران [خدا و  
روز جزا] در برابر ذکر خدا و حقّ نازل شده از سوی  
خدا خاشع شوند...

این صدا چنان تحوّلی در روح وی پدید آورد که در همانجا حال ندامت از گذشته‌ی عمرش عمیقاً در دلش به وجود آمد و از همان لحظه از مسیر شیطان بازگشت و رو به خدا رفت و در زمره‌ی توابین واقعی درآمد.<sup>۲</sup>

آری، نقل این جریان تا این حدّ و برای آن مقصود درست و بجاست. اما هرگز صحیح نیست که این قصّه به عنوان یک الگو و سرمشق عمل به مردم ارائه شود که چنین پندارند که آنها هم می‌توانند با آرامش خاطر به هرگونه گناه و خیانت دست بیالایند، به این امید که شبی بر سر دیواری آیه‌ای از قرآن بشنوند و توبه کار و سرانجام بهشتی شوند! خیر، این قصّه - به فرض وقوع - از حوادث بسیار نادر عالم است و از میلیون‌ها تبه‌کار و مجرم ممکن است یکی به این کیفیت توبه کار شده و راه سعادت بیابد و لذا نمی‌شود این واقعه‌ی نادرالوقوع را به عنوان یک دستورالعمل برای زندگی مردم در باب گناه و توبه‌ی از گناه ارائه نمود.

حاصل آنکه افراد عادی انسان‌ها که تشکیل دهنده‌ی اکثریت قریب به اتفاق

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

۲- اقتباس از سفینه البحار، ج ۲، کلمه‌ی «فضل»، ص ۳۶۹.

جامعه‌ی بشری هستند، توانایی خود نگهداری در مقابل جلوه‌گری‌های «دنیا» و تجمل آن ندارند و سریعاً تحت تأثیر وسوسه‌های شیطانی قرار می‌گیرند و به آلودگی کشیده می‌شوند و لذا صلاح کار و مصلحت زندگی آنان، دوری جستن از مظاهر «زینت» است و پرهیز از آراستن چشم‌انداز صحنه‌های حیات، تا لغزشگاه‌های خطیر و عظیم پیش پایشان باز نشود و به گفته‌ی سعدی: مایه‌ی لغزش پیلان نگرده! او در گلستان قصه‌ی عابدی را که از محیط لغزنده‌ی عصر خویش گریخته و در پناه کوهی به عبادت پرداخته، آورده است و می‌گوید:

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| بدیدم عابدی در کوهساری     | قناعت کرده از دنیا به غاری  |
| چرا گفتم به شهر اندر نیایی | که باری بند از دل برگشایی   |
| بگفت آنجا پری رویان نغزند  | چو گل بسیار شد پیلان بلغزند |

در این قصه، عذر فرار عابد از شهر و منزوی گشتن وی در غار را نشان می‌دهد که:

بگفت آنجا پری رویان نغزند      چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

یعنی محیط شهر و بازار و خیابان آن جلوه‌گاه جمال مهرویان است و لغزشگاه پیلتنان و قوی نفسان و من توانایی خود نگهداری در آن صحنه را در خود نمی‌بینم، مانند پیل قوی پیکری که در زمین پر از گل می‌لغزد، ترس آن دارم که من نیز در آن صحنه‌ی پر از «جمال» بلغزم و «دل» و «دین» از کف بدهم و لذا ناچار از شهر و فضای پر از زیور و زینت آن می‌گریزم و همچنین باباطاهر عریان در مقام نشان دادن همین طبیعت اکثری است که می‌گوید:

|                             |                                |
|-----------------------------|--------------------------------|
| ز دست دیده و دل هر دو فریاد | که هر چه دیده بیند، دل کند یاد |
| بسازم خنجری نیشش ز پولاد    | زنم بر دیده تا دل گردد آزاد    |

یعنی اکثریت مردم که بر حسب واقعیت عینی خارجی دارای قدرت روحی مقاومت در برابر دلربایی «دنیا» نمی‌باشند، طبیعی است که در مقام حفظ و صیانت

قلب خویش از فساد و آلودگی، چاره‌ای جز چشم‌پوشی و پرهیز و کناره‌گیری از مظاهر «زینت» آن ندارند و ناگزیر مانند آن عابد کوه‌نشین، از شهر و زیور آن باید بگریزند و مانند باباطاهر عریان خنجر پولادین «صبر» و امساک و پرهیز از زخارف دلفریب دنیا را بر چشم و گوش و دیگر نواحی و ابعاد وجود خویش فرود آورند تا دل بر اثر قطع رابطه‌ی قهری از «زینت دنیا» سالم بماند. هر چند چنانکه قبلاً گفتیم، کمال اعلای انسان در رسیدن به قدرت مقاومت روحی است که در مقابل جلوه‌گری‌های دنیا با صلابت تمام بایستد و از پا در نیاید، نه اینکه از مواجهه با آن بگریزد تا سالم بماند. ولی معهذا گفتیم که این کمالی است که اقلیت نادری می‌توانند آن را در وجود خود تحقق بدهند، اما اکثریت قاطع مردم جز برنامه‌ی پرهیز و دورباش از تجمل و تزین، برنامه‌ی اصلاحی دیگری نمی‌توانند داشته باشند.

### راه بینایی دل

حال، با توجه به مطالبی که بیان شد، وظیفه‌ی انسان «عاقل» آن است که از وسایل زندگی این جهان زودگذر به مقدار ضرورت اکتفا کند و در آن مقدار ضروری هم، آنچه را که از «تجمل» دورتر است برگزیند تا به کوری و نابینایی چشم دل مبتلا نشود. از حضرت مسیح علیه السلام منقول است:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى أَمْوَالِ أَهْلِ الدُّنْيَا فَإِنَّ بَرِيقَ أَمْوَالِهِمْ  
يَذْهَبُ بَنُورِ إِيْمَانِكُمْ<sup>۱</sup>

به اموال دنیا داران نگاه نکنید که درخشش اموالشان،

نور ایمانتان را می‌برد.

و همچنین از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مأثور است که روزی به اصحابشان فرمودند:

هَلْ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يُذْهِبَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَمَىٰ وَ  
يَجْعَلَهُ بَصِيرًا؟ أَلَا إِنَّهُ مَنْ رَغِبَ فِي الدُّنْيَا وَ طَالَ  
فِيهَا أَمَلُهُ، أَعَمَّى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَىٰ قَدَرِ ذَلِكَ وَ مَنْ زَهَدَ  
فِي الدُّنْيَا وَ قَصَرَ أَمَلُهُ فِيهَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عِلْمًا بِغَيْرِ  
تَعَلُّمٍ وَ هُدًى بِغَيْرِ هِدَايَةٍ؛<sup>۱</sup>

آیا از شما کسی خواهان این هست که خدا نابینایی  
[قلبی] را از او برطرف سازد و بینایش کند؟ هان [به  
هوش باشید که] هر کس تمایل به دنیا پیدا کرده و  
خود را با آرزوهای دراز آن سرگرم بدارد، خداوند به  
همان مقدار، از فروغ چشم دلش می کاهد و نابینایش  
می سازد و هر کس زاهد و بی رغبت به دنیا باشد و از  
آرزوهای دنیوی اش بکاهد، خداوند به او علمی عطا  
می کند که نیاز به تعلّم ندارد و روشندلی خاصی که  
احتیاج به راهنما نباشد.

نیز از آن حضرت ﷺ رسیده است:

لَا حَقَّ لِابْنِ آدَمَ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: طَعَامٍ يُقِيمُ صَلْبَهُ وَ  
تَوْبٍ يُوَارِي عَوْرَتَهُ وَ بَيْتٍ يَكْنُتُهُ. فَمَا زَادَ فَهُوَ  
حِسَابٌ؛<sup>۲</sup>

انسان [برای ادامه‌ی حیات دنیوی اش] جز به سه چیز  
احتیاج [مبرمی] ندارد؛ غذایی که نیرویش بخشد،

۱- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۵۷.

۲- همان، ج ۷، ص ۳۳۵.

جامه‌ای که تنش را بیوشاند و خانه‌ای که مصونش بدارد  
و زائد بر آن موجب حساب [روز جزا] خواهد بود.

### نشانه‌ی ایمان

جمعی در حضور رسول خدا ﷺ خود را به عنوان دارندگان ایمان توصیف کردند؛ فرمود: «وَمَا عَلَامَةُ إِيْمَانِكُمْ؟» نشانه‌ی ایمانتان چیست؟ گفتند: به هنگام بلا صابریم، در نعمت‌ها شاکر و رضا به قضای خدا می‌دهیم. فرمود:

فَإِنْ كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَلَا تَبْنُوا  
مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَنَافِسُوا فِيْمَا عَنْهُ تَرْجُلُونَ<sup>۱</sup>

شما اگر واقعاً دارای چنین ایمانی هستید [و در پرتو نور  
ایمان دل به نعمت‌های اعلای بهشت خدا بسته‌اید] پس  
زائد بر مقدار ضرورت که نمی‌خورید جمع نکنید،  
ساختمان‌هایی که از نظر سکنی مورد نیازتان نیست،  
احداث ننمایید و بر سر آنچه که به زودی آن را رها  
کرده و خواهید رفت، به تنازع و تنافس نپردازید.

آن کسی کو طالب دیدار شد این خوشی‌ها پیش او مردار شد

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ  
عَدُوَّانٍ مُتَقَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ  
الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ  
الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا كَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ  
وَاحِدٍ بَعْدَ مِنَ الْآخَرِ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ<sup>۲</sup>

۱- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۵۲.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۱۰۰.

دنیا و آخرت، دو دشمن ناسازگار و دو راه از هم جدا هستند. پس کسی که دنیا را دوست دارد و تن به حاکمیت آن دهد [طبعاً] آخرت را دشمن داشته و با آن به ستیزگی برخاسته است و آن دو همچون مشرق و مغربند که شخص راه رونده بین آنها، هر اندازه به یکی از آن دو نزدیک شود، به همان مقدار از دیگری دور گردد و آن دو علاوه بر این [نسبت بین مشرق و مغرب، به سان] دو هوو [یعنی دو زن یک شوهر] می باشند [که اظهار محبت به یکی، سبب بغض و رنجش خاطر دیگری خواهد بود].

### دنیا، لازمه‌ی رسیدن به آخرت

آری، انسان به هر میزان تمایل به «دنیا» پیدا کند، طبیعی است که به همان میزان از «آخرت» دور می گردد؛ مگر اینکه دنیا را از باب مقدمه‌ی رسیدن به آخرت وجهه‌ی همت خود قرار داده و همش تأمین سعادت اخروی باشد... که در این صورت، دیگر او دنیا طلب به حساب نخواهد آمد؛ بلکه این خود عین آخرت طلبی است؛ چنانکه در حدیث آمده است:

قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَاللَّهِ إِنَّا لَنَطْلُبُ الدُّنْيَا وَنُحِبُّ أَنْ نُؤْتَاهَا فَقَالَ تُحِبُّ أَنْ تَصْنَعَ بِهَا مَا دَا قَالَ أَعُولُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ أَصْلُ بِهَا وَ أَتَصَدَّقُ بِهَا وَ أَحُجُّ وَ أَعْتَمِرُ فَقَالَ عليه السلام لَيْسَ هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ<sup>۱</sup>

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد، به خدا  
 سوگند، حقیقت امر اینکه ما [چنین هستیم که] دنبال  
 دنیا می‌رویم و دوست داریم که خداوند از مال دنیا به  
 ما بدهد! امام علیه السلام فرمود: دوست داری که با مال دنیا چه  
 کاری انجام بدهی؟ عرض کرد: با آن نیازمندی‌های  
 خود و عایله‌ام را برطرف سازم، صله‌ی رحم کنم،  
 صدقه بدهم و حجّ و عمره به جا آورم. امام علیه السلام فرمود:  
 این دنیا طلبی نیست [بلکه] این، آخرت طلبی است.

در این واقعیت تردیدی نیست که آدمی تا در دنیاست، به این «بدن» نیاز دارد  
 که مرکب او در راه سیر و سلوک به سوی آخرت است و ناگزیر باید به خاطر حفظ  
 «مرکب» به خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر حوائج ضروری آن پردازد، هر چند  
 از نظر درک عالی انسانی و الهی که دارد، تمایل و رغبتی به این سنخ از لذائد حیوانی  
 پست در خویش احساس نمی‌کند و بلکه احیاناً متنفر هم هست. ولی از نظر نیاز  
 طبیعی، چاره‌ای جز اخذ و اقتباس از آن در حدّ ضرورت ندارد!

همانگونه که انسانِ گرسنه‌ی مشرف به هلاکت، تغذّی از مردار را - با کمال  
 نفرتی که از آن دارد - در حدّ حفظ رمق، وظیفه‌ی عقلی و شرعی خود می‌داند و  
 همانگونه که آدمی چنانکه می‌دانیم، بر حسب طبع نخستین خویش، از نشستن در  
 مستراح و دیدن منظره‌ی نفرت‌بار و شمّ بوی اشمئزاز‌آور آن شدیداً گریزان است؛  
 ولی می‌بینیم از نظر نیاز قهری و طبیعی، چاره‌ای جز این ندارد که به طور حتم و الزام  
 باید در کنار سالن‌های زیبا و اطاق‌های مزین سرسراهای مجلّل مستراح هم بسازد و  
 هر چند ساعتی یکبار هم به قید لزوم به آنجا تشریف‌فرما گشته و در آن مکان  
 خبیث، دقیقی از عمر عزیز خود را بگذراند تا بتواند در کنار سفره‌ی غذا به راحتی

بنشینند و در بستر خواب به آسودگی بیارامد و در تفرّجگاه‌ها با آرامش خاطر به تفرّج و گردش پردازد.

البته تردیدی در این نیست که کار اصلی انسان در زندگی‌اش به مستراح رفتن و در آن جایگاه عَفْن نشستن نیست، بلکه مطلوب اصیل او سُکْنی گزیدن در کاخ‌های رفیع و تناول نمودن غذاهای لذیذ و آرمیدن در بسترهای لطیف و گردش کردن در گلستان‌های بدیع و ظریف است؛ ولی بدیهی است تا مستراح در یک گوشه‌ی از صحنه زندگی‌اش نباشد، تمام دستگاه‌های حیات و موجبات رفاه زندگی مختل و کارشان لنگ است و آسایش جسم و آرامش فکر از آدمی سلب شده و هیچ لذّتی از لذّات در ذائقه‌اش گوارا نیست. حال، آیا با این همه اهمّیت تا به حال انسان عاقلی را دیده‌اید که مستراح خانه‌اش را به دلیل لزوم وجودش بیش از سالن پذیرایی و اطاق خواب و مطالعه‌اش تزئین نموده و پر نقش و نگار بسازد؟

به طور مسلّم خیر، بلکه اگر این نیاز طبیعی مبرم در کار نبود، احدی رضا نمی‌داد این جایگاه عفونت‌زا و نفرت‌انگیز در صحنه‌ی زندگی‌اش ظاهر شود تا چه رسد به اینکه به نقش و نگار آن پردازد. اینک به همین منوال است موقعیت دنیا از نظر واقع‌بینان انسان‌شناس که می‌دانند کار اساسی و مقصد اصلی انسان در این جهان، خوب خوردن و خوش خوابیدن و دیگر شهوات حیوانی را ارضاء نمودن نیست؛ بلکه هدف و منظور نهایی از خلقت، نشستن انسان است در کنار سفره‌ی عبادت حق و منور نمودن جان به نور «معرفة الله» و تزئین خانه‌ی «قلب» به زینت فضایل و پرواز دادن طائر دل در مدارج قرب خدا و سرانجام رسیدن به «جَنَّة المأوی» و تشرّف به شرف «لقای خدا» و ذلک هو الفوز العظیم!

منتهی چه باید کرد، تا شکم پر نشود و بدن پوشانده نشود و انحاء تمایلات حیوانی ارضاء نگردد، حواس پرت است و کار «عبادت» لنگ و بازار «آخرت» در

حال کساد که فرموده‌اند:

لَوْلَا الْخُبْرُ، مَا صَلَّيْنَا وَلَا صُمْنَا وَلَا آدَيْنَا قَرَائِضَ رَبَّنَا؛<sup>۱</sup>  
اگر نان نداشت، ما نه نماز می خوانیم و نه روزه می گیریم  
و نه [سایر] واجبات خدای خود را انجام می دهیم.

و نیز فرموده‌اند:

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْآخِرَةِ الدُّنْيَا؛<sup>۲</sup>

خوب کمکی است دنیا برای تأمین حیات عقبی.

و لذا «مردان خدا» با تمام نفرتی که از «دنیا» دارند و اشتغال به آن را مانند همان نشستن در مستراح موجب تضییع عمر و سبب بازماندن از فیض حضور «حق» می‌دانند، ولی از باب ناچاری و رفع ضرورت، توجهی به «دنیا» کرده و از آن به قدر حاجت خویش بهره‌ای می‌گیرند و سپس زائد بر آن را همچون شیء پست و منفور از خود دور می‌افکنند و می‌گویند:

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؛<sup>۳</sup>

آیا آزادمردی نیست که این ته مانده‌ی طعام در دهان را  
به اهلش واگذار د؟

و لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ؛<sup>۴</sup>

خوب می‌فهمید که دنیاى شما [با همه‌ی این زینت و  
زیورش] در نزد من، بی‌ارزش‌تر از آبی است که از  
بینی ماده‌بزی فرو ریزد.<sup>۵</sup>

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشه، ص ۷۳، ح ۱۳، از رسول اکرم ﷺ.

۲- همان، ص ۷۲، ح ۹، از امام صادق علیه السلام.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۴۸، امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۴- همان، خطبه‌ی ۳، قسمت آخر خطبه، امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۵- مرحوم حاج میرزا حبیب الله خویی در شرح نهج البلاغه‌ی خود ذیل این جمله معنایی دقیق‌تر برای عبارت «عفطه عنز» بیان کرده که حقارت و بی‌ارزشی دنیا را روشن‌تر نشان می‌دهد: اهل تحقیق به آن رجوع کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

يَا حَفْصُ! مَا أَنْزَلْتُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا بِمَنْزِلَةِ  
الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطَرَّرْتُ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا؛<sup>۱</sup>

ای حفص [نام راوی حدیث است] من، دنیا را برای  
خودم فقط به منزله‌ی مرداری می دانم که به هنگام  
اضطرار [و نیاز به حفظ رمق] از آن می خورم.

## راه دل‌کندن از این دنیا

آری، آدمی تا با خارج از خود در حال بازی است، طفلی است نابالغ و بلکه  
غیر ممیز، آن روز به سر حدّ رشد و بلوغ و تمیز می‌رسد و بر کسی عقل می‌نشیند و  
وارد جرگه‌ی مردان می‌شود که از هر چه خارج از ذات خودش هست دیده بردارد و  
خود را بنگرد و جستجوگرِ کان وجود خویشتن بشود تا به گوهرهایی بس عالی‌قدر و  
پر بها دست بیابد که خدا فرموده است:

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟<sup>۲</sup>

در وجود خودتان نیز [نشانه‌های علم و قدرت و حکمت

حق فراوان است] آیا دیده باز نمی‌کنید تا بنگرید؟

این هم معمّای عجیبی است که آدمی همه چیز را ببیند و خود را نبیند. به  
استخراج گوهر از هر معدنی بپردازد، اما از معدن وجود خویش و گوهرهای عالی و  
گرانقدر آن بی‌خبر بماند. به رنگ آمیزی هر در و دیوار خشت و گلی همت بگمارد،  
ولی از رنگ آمیزی خانه‌ی «دل» که شایسته‌ی «صِبْغَةُ اللَّهِ» است<sup>۳</sup> با بی‌اعتنایی تمام

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷، ح ۵.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۲۱.

۳- اقتباس از آیه‌ی ۱۳۸ سوره‌ی بقره است که می‌فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ رنگ‌خدایی [را باید  
بپذیرند] و چه رنگی بهتر از رنگ‌خدایی هست.

اعراض نماید. در صورتی که این استعداد فوق‌العاده عظیم به انسان داده شده است که می‌تواند بر اثر خودکاو و خودشناسی و اعتصام به حبل‌الهی، به مقام‌اعلای قرب ربوبی رسیده و در آن مقام بر هر چه که بخواهد تسلط بیابد و در هر چه که بخواهد تصرف نماید.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا...<sup>۱</sup>

هر چه که در آنجا [بهشت برین] بخواهند برای آنان

حاصل است...

مشیت انسان «مقرب» در بهشت، خلاقیتی عجیب پیدا می‌کند، آن هم مشیت آنجایی‌اش (با توجه به کلمه‌ی «فیها» به دنبال «ما یشاءون») که تا در شرایط حیات دنیوی هستیم، از درک سنخ مشیت بهشتیان و میزان قدرت خلاقه‌ی آنان در حجابیم. حال آیا انصافاً حیف نیست انسانی که یک چنین نیروی شگرف و استعداد عجیب به او عنایت شده که می‌تواند در مسیر تکامل و ارتقاء آن چنان اوج بگیرد که از «ملائکة الله» هم پیشتر رفته و از نظر جامعیت در کمالات روحی، مثل اعلای حضرت حق و مظهر قهاریت او - جلّ شأنه العزیز - گردد و فرمانروای در آسمان و زمین بشود... آیا به‌راستی حیف نیست این چنین موجود شریف عزیز، آن چنان به خفت و پستی تن در دهد که از اعلای درجات قرب ربوبی تنزل یابد و در اسفل درکات بهیمی سرنگون شود و تمام این عمر گرانبهای زودگذر را به خاک و لجن کشیده و شصت سال و هفتاد سال خدمتکار در و دیوار و خانه‌ی پر نقش و نگار و مغازه و بازار شود و دائماً در این فکر و تلاش، شب و روزش بگذرد که فلان خانه را چگونه بخرم و آن مغازه را چگونه تعمیر کنم؟ موزاییک از کجا و آهن و سیمان از چه راهی به دست آورم؟ پست حسّاس اداری و جاه و مقام اجتماعی‌ام را به چه نحو از زوال و

تزلزل نگه دارم؟ لباس از چه جنسی بخرم و به کدام خیاط بدهم؟ چه بخورم و چه بپوشم... که ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد!!

ای عجب! آیا همین! انصافاً و وجداناً همین! زندگی آدم همین است و حقیقت انسانی انسان همین! نه به جان خود انسان، این نیست حقیقت انسانی انسان، این نیست معنای حیات آدمیان!

تو، به قیمت ورای هر دو جهانی چه کنم؟ قدر خود نمی دانی  
این ندای امام انسان هاست که در عالم بلند است:

إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا؛<sup>۱</sup>

حقیقت آنکه بهای [گوهر] جان شما جز بهشت نیست.

حال آن را جز به بهشت مفروشید.

این سخن پربار نیز از همان امام بزرگ است که: «وَلَيْسَ الْمَتَجِرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا»؛<sup>۲</sup> بد تجارتی است که دنیا را بهای خود دانی. یعنی برای تمام جهان، ارزشی مساوی با ارزش خود دانستن خطاست و همه چیز دنیا را به قیمت شخصیت انسانی خود تحصیل نمودن و آنگاه به آن بالیدن، معامله ای سفیهانه و رسواست و از امام صادق علیه السلام منقول است که می فرمود:

أُثْمِنُ بِالنَّفْسِ النَّفِيسَةِ رَبَّهَا فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَمَنٌ<sup>۳</sup>

متاع گراند قدر روح و جانم را به قیمت پروردگار ش

[رضا و قرب او] در معامله آورده و قیمت گذاری

می کنم؛ چه آنکه در تمام خلق آنچه که ارزش برابری

با شخصیت انسانی من داشته باشد وجود ندارد.

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۴۴۸، امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- همان، ضمن خطبه ی ۳۲، امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵.

خلاصه آنکه طوری زندگی نکنیم که فردا وقتی خوانِ نعمتِ بی پایان خدا در بهشت برین گسترده شد و هنگام برخورداری از آن مائنده‌ی الهی فرا رسید، به ما بگویند: دور باشید شما از این نعمت، بر کنار روید از این ضیافت که:  
 ...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا...<sup>۱</sup>

...شما آنچه که باید لذت ببرید، در دنیا بردید؛ دیگر جا برای این طیبات در جان خویشتن باقی نگذاشته‌اید...

آن کس که معده‌ی خود را پیش از سفره‌ی غذا از خیار و شلغم پر کرده و اشتها را از بین برده است، طبیعی است که در کنار سفره‌ی رنگین، احساس بی‌اشتهایی کرده و جز محرومیت و ندامت و افسوس، از آن سفره چیزی نصیبش نخواهد شد! در حدیث آمده است که روزی عمر بن خطاب به حضور رسول خدا ﷺ آمد در حالی که آن حضرت بر حصیری از برگ درخت خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن شریفش روی خاک قرار داشت و بالشی از لیاف درخت خرما زیر سر نهاده بود، عمر سلام کرد و نشست. آنگاه گفت: یا رسول الله، تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی، کسری و قیصر بر تخت‌های طلا و بسترهای حریر و دیبا می‌خوابند و شما این چنین و با این وضع و حال، چرا؟ رسول مکرّم ﷺ فرمود:

أُولَئِكَ قَوْمٌ عَجَلَتْ طَيِّبَاتُهُمْ وَهِيَ وَشِيكَةُ الْإِنْقِطَاعِ  
 وَإِنَّمَا أُخِّرَتْ لَنَا طَيِّبَاتُنَا؛<sup>۲</sup>

آنان گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده است و به زودی به پایان خواهد رسید. ولی

۱- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۰.

۲- اقتباس از تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی احقاف.

طیبات ما ذخیره‌ی قیامت ما شده است] و آن پایانی  
نخواهد داشت].

در حدیث دیگری آمده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام میل به خوراکی از  
جگر بریان با نان نرم داشت، یک سال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد؛  
تا روزی به امام حسن علیه السلام دستور تهیه‌ی آن را داد. در حالی که حضرتش صائم بود،  
غذا برای افطار آماده شد. هنگامی که امام علیه السلام قصد افطار نمود، سائلی بر در خانه  
آمد، امام علیه السلام فرمود:

يَا بُنَيَّ اَحْمِلْهَا إِلَيْهِ، لَا نَقْرَءَ صَحِيفَتَنَا غَدًا: أَذْهَبْتُمْ  
طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا؛  
فرزندم، این غذا را به سائل بده، مبادا فردا که نامه‌ی  
اعمال خود را می‌خوانیم این آیه را در آن ببینیم که:  
طیبات اخروی خود را با بهره‌مندی دنیوی خویش از  
بین برده‌اید.<sup>۱</sup>

باز هم به حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام بر می‌خوریم که آن حضرت به نقل  
از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی حلوی مخصوصی به حضور امام  
امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، حضرت از تناول آن ابا نمود، عرضه داشتند: آیا آن را  
حرام می‌دانید؟ فرمود: «لا، وَلَكِنِّي أَخْشَى أَنْ تَتَوَقَّ إِلَيْهِ نَفْسِي، فَاطْلُبْهُ»؛ نه، حرام نمی‌دانم  
ولی می‌ترسم که نفسم مشتاق آن گردد و آنگاه همیشه به دنبال آن باشم. سپس این  
آیه را تلاوت فرمود: «...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا...»؛<sup>۲</sup> قرآن  
کریم نیز زندگی سرشار از شادابی خاندان رسالت در سرای آخرت را در گرو زندگی

۱- تلخیص از نقل سفينة البحار، ج ۲، ماده‌ی کبد، ص ۴۵۸.

۲- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۷۵، ذیل آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی احقاف.

مملو از رنج خودداری از تمتعات در این سرا می داند و می فرماید:

...وَلَقَاهُمْ نَصْرُهُ وَ سُرُورًا ﴿١٠﴾ وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا  
جَنَّةً وَ حَرِيرًا<sup>۱</sup>

..شادابی و خوشحالی را به استقبالشان برده و خرّم و  
شادشان فرمود و در مقابل صبری که کردند، خدا جنت  
و حریر را پاداششان قرار داد.

این جمله نیز از امام امیرالمومنین علیه السلام منقول است:

حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَارَةُ الْآخِرَةِ وَ مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ  
الْآخِرَةِ<sup>۲</sup>

شیرینی دنیا تلخی آخرت است و تلخی دنیا شیرینی آخرت.

### دنیا و آخرت با هم تضادی ندارند

باز هم باید توجه داشت که مقصود از اینگونه تعبیرات آن نیست که بگویند  
«دنیا» و «آخرت» تضادّ با یکدیگر دارند، بدان معنی که اصلاً با هم قابل جمع  
نمی باشند، آنگونه که برخورداری از لذائذ دنیا، مطلقاً مستلزم محرومیت از زندگی پر  
حلاوت آخرت می گردد و آخرت گرایی نیز قهراً سبب محرومیت مطلق از لذائذ  
دنوی می شود، به طوری که انسان های «متقی» که در مسیر تقوا و تأمین سعادت  
عقبی حرکت می کنند، ناگزیر باید از تلذّذات حلال دنیا برکنار باشند تا به حلاوت  
لذات اخروی نائل گردند. خیر! این نیست مقصود بزرگان دین از بیانشان! چه آنکه  
این امام المتّقین امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید:

وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ دَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ

۱- سوره انسان، آیات ۱۱ و ۱۲.

۲- روضة الواعظین فتال نیشابوری، ص ۵۱۰.

آجِلِ الْآخِرَةِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَلَمْ  
يُشَارِكُهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا  
بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا  
مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتَرَفُّونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا  
أَخَذَهُ الْجَبَّارَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ؛<sup>۱</sup>

بدانید ای بندگان خدا که پرهیزگاران [آخرت گرا]  
نقدینه‌ی دنیای گذرا و نسیه‌ی آخرت آینده را [توأمًا]  
بردند [به سود و بهره هر دو جهان رسیدند] لذا آنها با اهل  
دنیا در [برخورداری از لذات] دنیاشان شریک شدند،  
ولی اهل دنیا در [بهره‌ی] آخرت آنها شریک نگشتند.  
[آخرت طلبان] در مساکن دنیا به بهترین وجه آن مسکن  
نمودند و خوردنی‌های دنیا را به برترین گونه‌ی آن  
خوردند. پس آنان نیز بهره از دنیا بردند، همچنان که  
مردم خوشگذران عالم بردند! کام از دنیا گرفتند، آن  
چنانکه متکبران گردنکش گرفتند [اقابا] این تفاوت که  
اینان با تقوا و توأم با رضای خدا و آنان، بی پروا و  
مشمول خشم خدا، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!].

بنابراین تضادی که بین «دنیا» و «آخرت» در ضمن بیانات گذشته به آن اشاره  
شده است و برخورداری از حلاوت دنیا را سبب محرومیت از حلاوت آخرت  
دانسته‌اند، در واقع مربوط به یک مرتبه‌ی اعلای از مراتب «زهد» است و آن مقام  
آزادگی و پیراستگی روح از تمام قیدها و بندهای مشتهیات نفسانی و وابستگی‌های

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۲۷.

حیوانی است تا قادر بر عروج به آسمان «عرفان» و «ذکر» و «انس» با خدا گردد. یعنی آنها که روزنه‌ای از فضای قلبشان به سوی عالم بالا گشوده شده و با دیدن گوشه‌ای از مجالی انوار حسن و بهاء دل به «جمال» اعلی داده‌اند و علی‌الدوام به گوش جان خویش «صفیر از کنگره‌ی عرش عظیم» می‌شنوند:

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تو، نه این کنج محنت آباد است  
دست و پای کن و دامن از این دامگه پررنج و محن برچین و بال و پرزنان  
همراه آسمانیان به جمع ملکوتیان پیوند؛ آری، اینان دیگر روح آزادشان نمی‌تواند در اسارت آنچه که در نظر مالذّت و حلاوت است (هر چند از حلال و مباح باشد) درآید و پای‌بند از این امور غیر قابل اعتنا به پای خود بسته و سرانجام از پرواز در اوج آسمان کمال و تقرّب باز بماند. چنانکه تردیدی نیست در اینکه سبکباری و سبکبالی شرط مسلمّ آزادی در پرواز است و برهنگی، شرط لازم در شناوری است که به قول شاعر:

در شطّ حادثات برون آی از لباس

کاوّل برهنگی است که شرط شناوری است  
از آن سو نیز طبیعی است که تلذّذ از مُلذّات زائد بر ضروریّات حیات در حدّ خود تعلق و وابستگی است و به همان میزان، نتیجه‌اش رکود و واماندگی است که مولا و پیشوای آزادگان امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «تَحَقَّقُوا، تَلَحُّقُوا»؛ «سبک شوید تا ملحق شوید».

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است  
در این مرتبه از زهد است که می‌گوید:

مَا لِعَلِيٍّ وَلِإِعِيمٍ يَفْتَنِي وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى؛<sup>۲</sup>

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۱.

۲- همان، خطبه‌ی ۲۱۵.

علی را چه کار با زندگی [به ظاهر] خوشی که رو به فنا  
می رود و لذتی که پایدار نمی ماند.

و نیز می فرماید:

وَ اَیْمُ اللَّهِ یَمِینَا اَسْتَتْنِیْ فِیْهَا بِمَشِیَّتِهِ اللَّهُ لَا رُوضَنَ  
نَفْسِی رِیَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا اِلَى الْقُرْصِ اِذَا قَدَرْتُ  
عَلَیْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَا دُومًا وَ لَا دَعَنَ مُقْلَتِی  
كَعَیْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِیْنَهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا اُ تَمْتَلِیُ  
السَّائِمَةَ مِنْ رَعِیْهَا فَتَبْرُكَ وَ تَشْبَعُ الرَّیْبِضَةُ مِنْ  
عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ وَ یَأْكُلُ عَلِیُّ مِنْ زَادِهِ فِیْهَجَّ قَرَّتْ  
اِذَا عَیْنُهُ اِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّیْنِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهْمَةِ  
الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِیَّةِ طُوبَى لِنَفْسٍ اَدَّتْ اِلَى  
رَبِّهَا فَرَضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِی  
اللَّیْلِ غُمُضَهَا حَتَّى اِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَیْهَا افْتَرَشَتْ  
اَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِی مَعْشَرٍ اَسْهَرَ عُیُونَهُمْ  
خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ  
هَمَّهُمْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ  
اَسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ اُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ  
اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، با خواست خدا چنان نفس خویش را به  
ریاضت تربیتش داده و ورزیده اش سازم که گردهی  
نان را با انبساط بپذیرد و از برای خورش به اندکی نمک

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ی ۴۵، قسمت آخر آن.

قانع گردد. [در خلوت شب‌های تار آن قدر بگریم] و کاسه‌ی چشمم را به حال خود بگذارم که از اشک تهی گردد، مانند چشمه‌ای که آبش فرو نشسته باشد. آیا [این درست است که] حیوانات چرنده در صحرا چربیده و آنگاه از پُری شکم به زانو در آیند و در خوابگاه خود بخسبند و گله‌ی گوسفندان از علف و گیاه بیابان سیر گشته، در جایگاه خود آرام بگیرند و علی هم از زاد و توشه‌ی خود خورده و [در بستر خویش] آرام بخوابد؟ در این صورت چشم علی روشن که پس از سال‌های دراز [زندگی در جوّ اسلام و ایمان] از چهارپایان رها و چرندگان صحرا تبعیت کرده است. خوشا به حال آن کس که به وظیفه‌ی واجب خود در پیشگاه پروردگارش عمل نموده و بار سنگین شدائد را با صبر و شکیبایی تحمّل کند و شب هنگام از خواب دوری گزیده و آنگاه که سپاه خواب به او هجوم آور شود، زمین را بستر و دست خود را بالش قرار دهد. در میان جماعتی باشد که ترس روز بازگشت و معاد، خواب از چشمانشان ربوده و در دل شب پهلوی خوابگاه خود تهی می‌کنند و لب‌هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته در حرکت می‌باشد و بر اثر استغفار مداوم [پاره‌های ابر] گناهانشان پراکنده می‌گردد [و از صفحه‌ی آسمان جانشان برطرف می‌شود] اینانند حزب خدا، همانا حزب

خدا رستگارانند.

## عالی ترین انگیزه‌ی زهد در عالی ترین مرتبه‌ی آن!

با توجّه به مطالبی که راجع به عالی ترین مرتبه‌ی «زهد» ارائه گردید، این حقیقت روشن است که کسی که در این مرتبه‌ی اعلیٰ از «زهد» است، انگیزه‌اش در ترک تلذّذات دنیا نه «ایثار» است که نمی خورد تا به دیگران بخوراند و نه «همدردی» با محرومان است که با ساده زیستش دل دردمند آنان را تسکین داده و آرامش بخشد! زیرا ما چنین فرض می کنیم که اصلاً محروم و دردمندی وجود ندارد و همه‌ی افراد جامعه از حدّ متوسط موجبات رفاه زندگی برخوردارند و نه منظورش «نبیل به لذّات آخرت» است، زیرا گفتیم که از نظر شرع، التذّذات حلال دنیا سبب محرومیت از تلذّذات عقبی نمی باشد و با هم هیچگونه تضادی ندارند و کاملاً قابل جمعند.

**حال این سؤال مطرح می شود که آیا در این شرایط، باز زهد و ترک لذائذ دنیا ممکن است دارای انگیزه‌ای صحیح باشد؟**

**در جواب عرض می شود:** آری، انگیزه‌ای بسیار عالی تر از سایر انگیزه‌ها و آن نیرومندی روح است در سیر و سلوک به سوی خدا و سبکبالی مرغ جان است در پرواز به سوی عالم اعلیٰ که فرموده اند:

حَرَامٌ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ  
تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا؛<sup>۱</sup>

بر دل‌های شما حرام [و ناشدنی] است که با حلاوت  
ایمان آشنا شوند، مگر اینکه نسبت به دنیا زاهد و  
بی رغبت گردند.

۱- سفینة البحار، ج ۱، کلمه‌ی زهد، ص ۵۷۲، از امام صادق (ع).

و همچنین فرموده‌اند:

وَ إِنَّمَا أَرَادُوا بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ  
لِلْآخِرَةِ؛<sup>۱</sup>

همانا [خداشناسان آخرت‌گرا] هدفشان از زهد و  
اعراض از دنیا، این است که قلبشان برای [تحصیل  
سعادت] آخرت فارغ گردد.

چه آنکه بدیهی است اشتغال به امور دنیا و صرف وقت و فکر و عمل برای به  
دست آوردن امتعه‌ی دنیا و سپس نگهداری و آنگاه مبارزه با موانع آن فراغتی برای  
انسان نمی‌گذارد تا در فکر تحصیل سعادت آخرتش باشد. لذا فراغت قلب از شواغل  
دنیا بهترین وسیله برای خودیابی و آن نیز عالی‌ترین راه خدایابی و آخرت‌طلبی است.  
گوهر خود را هویدا کن، کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن، کمال این است و بس  
سنگ دل را سرمه کن در آسیای معرفت

دیده را زین سرمه بینا کن، کمال این است و بس  
دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران با عصا

چشمه‌ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و بس  
باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را

بشکن از خود عین دریا کن، کمال این است و بس  
سوی قاف نیستی پرواز کن بی پر و بال

بی محابا صید عنقا کن، کمال این است و بس

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹، ح ۵، از امام صادق علیه السلام.

۲- عنقا: سیمرغ، مرغ افسانه‌ای.

چون به دست خویشان بستی تو پای خویش را

هم به دست خویشان وا کن، کمال این است و بس<sup>۱</sup>  
 البته روشن است که ما هرگز توقع این را نداریم که در مسأله‌ی زهد و پرهیز از  
 «دنیا» همدوش و پابه پای انبیاء و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام به‌ویژه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام  
 برویم؛ خودشان هم فرموده‌اند که ما از شما چنین توقعی نداریم. این کلام از امام  
 امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که می‌فرماید:

أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ  
 طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ  
 لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ<sup>۲</sup>

آگاه باشید که امام شما از دنیای خود به دو کهنه  
 جامه [ازار و رداء] و از خوراکش به دو قرص  
 نان [برای افطار و سحر] اکتفا کرده است و بدانید که  
 شما توانایی بر چنین کاری ندارید! ولی [آنچه که از  
 شما مورد انتظار است این که] با پرهیز و ورع [از  
 محرمات] و کوشش [در انجام وظایف بندگی] و  
 پاکدامنی و درستکاری مرا کمک کنید [تا دست به  
 دست هم، به اصلاح جامعه‌ی اسلامی بپردازیم].

آری، هدف در مورد ما، شکستن قلعه‌ی حرص دنیا طلبی و پرهیز از تجمل پرستی  
 و زینت گرایی است؛ نه پابه پای علی علیه‌السلام رفتن که کاری ناشدنی است!

۱- از حاج میرزا حبیب خراسانی رحمته‌الله است که قسمتی از آن به طور منتخب از نقل گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۷،  
 صفحات ۱۳۹ و ۱۴۰ آورده شد.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۴۵، قسمت اول آن.

## زهد و تلاش با هم منافات ندارند!

توجّه به این نکته لازم است که دعوت به «زهد» و «ساده زیستی» در زندگی شخصی، هیچگونه منافاتی با ترغیب به سعی و کوشش و فعالیت در سطح زندگی اجتماعی و تقویت بنیه اقتصادی امت اسلامی ندارد؛ بلکه جامعه‌ی مسلمین به طور حتم باید دارای منابع اقتصادی بسیار قوی و جوشانی باشند تا استقلال همه‌جانبه‌ی خود را در مقابل دنیای کفر و استکبار و الحاد عالمی نگه دارند و به حکم کریمه‌ی:

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ  
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ<sup>۱</sup>؛

در برابر دشمنان آنچه توانایی دارید از نیرو و همچنین

اسب‌های ورزیده [برای میدان جهاد] آماده سازید تا

بدین وسیله، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید...

با تحصیل قوه و قدرت همه‌جانبه از صنعت و فرهنگ و ارتش که کلاً مبتنی بر «نیروی اقتصادی» است، موجب ارهاب<sup>۲</sup> و ارعاب<sup>۳</sup> دشمنان حق گردند.

آری، بسیار زیبا و جمیل است که مسلمانان از حیث زندگی شخصی، زاهد باشند و دور از تجمل؛ ولی از حیث موقعیت جهانی، سرشار از غنا و ثروت باشند و در چشم دشمن، آراسته و پرتجمل!! اینجاست که: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»؛

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۰.

۲- ارهاب: ترساندن.

۳- ارعاب: وحشت ایجاد کردن.



## فصل چهارم

ترس از فقر و کمبود رزق  
یکی دیگر از راه‌های نفوذ  
شیطان در دل انسان!



## ترس از فقر

از جمله راه‌های نفوذ شیطان در دل آدمی «ترس از فقر» است که سبب پیدایش بیماری‌های هلاکت‌بار از قبیل: حرص، بخل، سوءظن به خدا، تعدی به حقوق ضعیفاء و تذلل در مقابل اقویاء می‌گردد! این کلام خداوند حکیم است که می‌فرماید:

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...<sup>۱</sup>

شیطان، به شما وعده‌ی فقر و تهی‌دستی می‌دهد و به

زشتی‌ها و ادا رت‌ان می‌سازد...

## وسوسه‌ی شیطان، گرفتاری به فقر احتمالی

آری، این شیطان است که فقر احتمالی در آینده‌ی عمر را در نظر انسان به صورت یک امر مسلم با قیافه‌ای هول‌انگیز و وحشت‌بار جلوه می‌دهد و او را برای محفوظ ماندن از خطرات آن دیو مهیب، به حرص در جمع‌آوری اموال، خودداری از انفاق در راه خدا، سختگیری بر خانواده، خیانت در معاملات، ستم بر ضعیفان، خاکساری در برابر زورمندان و انحاء رذائل دیگر از این قبیل وا می‌دارد. دم به دم به گوش جان آدم می‌خواند که توهنوز سال‌ها باید در دنیا عمر کنی، فردا پیر می‌شوی و محتاج این و آن می‌شوی! پس هم اکنون فکر آتیه‌ات باش و محصول دسترنج خود را به رایگان تحت عناوین گوناگون از قبیل انفاق در راه خدا و کمک به مستمندان و تأسیس مؤسسات خیریه و حج و زیارت و ضیافت و امثال این امور از دست مده.

هشیار باش و بیدار! از قوای بدنی و نیروی جوانی خویش تا آنجا که می توانی بهره ی خود برگیر و از طرق مختلف به جمع آوری مال پرداز و مگو که فلان کار حرام است و فلان پول اکتسابش نامشروع. این افکار و این سخنان، مایه ی سرگردانی انسان است و آخر الامر سبب عقب ماندگی از دیگران خواهد شد و سرانجام به هنگام فقر و بیماری و پیری، کسی به سراغت نخواهد آمد و حالی از تو نخواهد پرسید.

آری، اینها وسوسه ی شیطان پلید است که از یک سو عمر طولانی همراه با فقر و بیماری و دیگر حوادث احتمالی را در نظر آدمی مجسم می سازد و با ارائه ی آن هول و هراس و وحشت در دل وی می افکند و از دیگر سو خدای رحیم قدیر را که سر رشته ی تنظیم و تدبیر حوادث عالم به دست اوست، اصلاً به حساب نمی آورد و طبعاً نگرانی و به دنبال آن زشتخویی ها و زشتکاری ها را سبب می شود.

### سبب دلواپسی ما از زندگی خود

لذا می بینیم از آن روز که چشم باز کرده و خود را شناخته ایم و با محیط خویش آشنا گشته ایم، «خوف فقر» و «نگرانی از آتیه» مانند یک کابوس وحشتناک مستمر بر مغز و قلب ما سایه افکنده و در تمام مراحل زندگی با ما همراه است و همواره آزارمان داده و جداً ناراحتان می سازد! با آنکه هر کدام از ما - در حدّ خود - وسایل زندگی داریم و آب و نان داریم، اما از این زندگی لذّت نمی بریم و احساس خوشی نمی کنیم! مرد و زنمان، بزرگ و کوچکمان، عالم و جاهلمان، فقیر و ثروتمندمان با یک حالت عجله و شتاب آمیخته با ترس و اضطراب، افتاده ایم در این سنگلاخ زندگی محنت بار، افتان و خیزان از این سو به آن سو می دویم، به چاله و چاه می افتیم؛ هم دامن و اندام خود را پاره و مجروح می سازیم و هم دیگران را شکسته و نالان و سرانجام، روزگار خود و مردم را سیاه و تباه می کنیم و همین است معنای: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ...»؛ حال آنکه خداوند رحیم و ودود در ذیل

همان آیه‌ی کریمه که سخن از وسوسه‌ی هول‌انگیز شیطان به میان آورده است، نوید امیدبخش «فضل» از جانب خویش داده و می‌فرماید:

... وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>۱</sup>

... و خدا به شما وعده‌ی آمرزش [گناهان گذشته] و

فزون‌ی [نعمت آینده] می‌دهد و خدا، وسیع [از نظر

قدرت] و عالم [به همه‌ی امور] است.

یعنی آگاه باشید و مطمئن که دستگاه خلقت، دستگاه کور و نادان و تنگ و مضیق نیست! عالم آفرینش، عالم بی‌نظم آشفته و سر در گم و درهم نیست؛ بلکه دستگاهی است کاملاً منظم و روی حساب و تنظیم کننده‌ی آن هم مدبّر علیم قدیری است که:

... لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي

الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي

كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۲</sup>

... به اندازه‌ی سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او

پنهان نمی‌ماند [و از حوزه‌ی قدرت او بیرون نمی‌رود] و نه

[چیزی] کوچک‌تر از آن هست و نه بزرگ‌تر، مگر این

که [تمام آنها] در کتاب مبین ضبط است.

تمامی مخلوقات در هر لحظه‌ای از لحظات زمان و در هر نقطه‌ای از نقاط جهان و در هر حالی از حالات، تحت نظارت دقیق و حکیمانه‌ی او تدبیر می‌شوند و بدون کمترین تأخیر و کوچک‌ترین خطا به آنچه که مورد نیازشان هست، نائل می‌گردند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۸.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳.

## تحول رزق و مجاری رزق به موازات تحول شرایط زندگی

جنین تا در رحم مادر است غذای مناسب با مزاجش، خونی است که از طریق بند ناف به او می‌رسد و رشدش می‌دهد. هنگام تولدش که فرارسید و عالم زندگی‌اش دگرگون شد و قدم به عرصه‌ی دنیا نهاد، دستگاه تغذیه‌اش دگرگون می‌شود و ماده‌ی غذا نیز عوض می‌شود؛ دهان، جای ناف را می‌گیرد و خون تبدیل به شیر می‌گردد و پیش از اینکه آن میهمان نورسیده لب به تقاضای رزق نو فراهم شده‌اش بگشاید، دو منبع سرشار از موادّ غذایی بسیار مناسب با جهاز هاضمه‌اش به نام دو پستان، روی سینه‌ی مادر قرار گرفته و آماده‌ی تغذیه است. آری، او «مُبْتَدِئُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا» است؛ روزیِ روزی‌خواهان خود را پیش از وقت نیازشان مهیا فرموده و غمّال دست اندرکار رزق‌رسانی را به گونه‌ای عجیب به کار انداخته است!

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| چون زمین را پا نباشد جود او | ابر را، راند هماره سوی او |
| طفل را چون پا نباشد مادرش   | آید و ریزد وظیفه بر سرش   |

## روزی بعضی از پرندگان هوایی

از عجایب اینکه می‌گویند رزق بعضی از پرندگان هوا به فضای دهان و لای دندان بعضی از جانوران گوشتخوار شناور در دریا حواله شده است؛ بدین گونه که حیوان عظیم‌الجثّه‌ی دریایی که تمساح نامیده می‌شود، بقایای غذا را که خورده در لای دندان‌هایش می‌ماند و تبدیل به کرم می‌شود و حیوان را می‌آزارد؛ خداوند حکیم پرنده‌ای آفریده که قوت و غذای او همان کرم‌های لای دندان آن حیوان است! جانور دریایی که از دست کرم‌ها به ستوه آمده است، سر از آب بیرون کرده و دهان خود را که از فراخی همچون دهانه‌ی غاری است زیر آسمان باز نگه می‌دارد؛ آن پرنده‌ی حقیر در دهان آن حیوان عظیم می‌نشیند و بی‌هرگونه ترس و هراس، سرگرم برچیدن کرم‌های لای دندان او می‌گردد. برای اینکه آن حیوان نتواند آن

پرنده‌ی خدمتگزار را ببلعد، خالق حکیم شاخکی تیز و محکم مانند درفش، بر سر آن مرغک ناتوان قرار داده است که اگر آن جانور نیرومند اندکی دهان بجنباند، در فکّش فرو می‌رود و لذا او همچنان دهان خود را باز نگه می‌دارد و آن پرنده‌ی کوچک نیز با آرامش خاطر تمام، کرم‌ها را بر می‌چیند. در نتیجه هم روزی خود را می‌خورد و هم خدمت به آن جانوار دریایی نموده و او را از زحمت کرم‌های مزاحم می‌رهاند. پس از آنکه آن پرنده‌ی ضعیف از کار خود فارغ شد و رفت، پرنده‌هایی از نوع دیگر که غذای آن حیوان دریایی می‌باشند از هوا فرود آمده و در دهان او می‌نشینند، او هم بی‌درنگ دهان خود را می‌بندد و با آسودگی خاطر به اعماق آب فرو می‌رود! <sup>۱</sup> جَلَّ الخالق و عظم القادر.

|                           |                          |
|---------------------------|--------------------------|
| چشم دل باز کن که جان بینی | آنچه نادیدنی است آن بینی |
| گر به اقلیم عشق روی آری   | همه آفاق گلستان بینی     |
| دل هر ذره را که بشکافی    | آفتابیش در میان بینی     |

و راستی که تنظیم روابط اجزاء عالم و حفظ دقیق محاسبات و رعایت عمیق مناسبات در جهان خلق، از بارزترین شواهد و اعجاب‌انگیزترین دلایل بر وجود مدبّری علیم و حکیم و قدیر است.

### نظم دقیق در ساختمان بدن انسان

در همین ساختمان بدن خود تأمل کنیم و ببینیم این مجموعه‌ی عجیب با چه حساب دقیقی تشکیل شده و این صورت جامع و کامل را به خود گرفته است، در حالی که ما ابتدا ذرات پراکنده‌ای بوده‌ایم میان خاک‌ها و آب‌ها و امواج هوا و اشعه‌ی خورشید و اشیاء دیگر عالم؛ نه خبر از جایی داشته‌ایم و نه توانایی بر کاری! در این حال، دستی مهربان و دانا و توانا شروع به کار کرده و ذرات وجود ما را از

۱- کتاب عجائب المخلوقات، زکریا بن محمد قزوینی، ص ۱۳۹.

دامن ابرها و قطرات باران‌ها و شکاف کوه‌ها و سینه‌ی زمین و شاخه‌های درختان از اطراف و اکناف عالم جمع‌آوری نموده و بدون اینکه در این حساب دقیق و وسیع اشتباهی کرده و یا فردی را به جای فرد دیگری بگیرد، در تمام مراحل و منازل نیازهای هر یک از ما را با رعایت تناسب کامل تأمین نموده و همچنان تا به صلب پدر و پس از آن به رحم مادر رسانیده است. آنگاه از وراء سه پرده‌ی ظلمانی تاریکخانه‌ی «رحم»<sup>۱</sup> با چه ظرافت و نازک‌کاری اعجاب‌انگیز و محیرالعقول به صورتگری پرداخته و از کوچک‌ترین عضو مورد نیاز در زندگی خارج رحم غفلت نکرده و حتی خطوط کف دست و انحناء کف پا و رگ‌های ریز و درشت و ماهیچه‌های بزرگ و کوچک و انگشت‌های ده‌گانه‌ی متناسب با دست و پا و در کنار هر انگشتی ناخن با کم و کیفی زیبا و بجا و همه روی حساب نیازمندی‌های ما در دنیا... هیچ‌یک را از یاد نبرده است.

### فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ وَتَعَالَى اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ؛

حال، ای انسان فراموشکار تنگ‌نظر! به خود بیا و بنگر؛ آیا آن خالق مهربانی که در گذشته از مراحل خلقت، تو را اینگونه مورد لطف و عنایت خویش قرار داده و انحاء نیازمندی‌های تو را تأمین نموده و تا به این حد از کمال در هستی رسانیده است، آیا او ممکن است در این مقطع پر ماجرای حیات، تو را به حال خود رها کرده، تسلیم حوادث روزگار بنماید و توجهی به مشکلات و نیازهای زندگی‌ات نکند؛ در صورتی که هم عجز و ضعف تو را در مقابل حوادث سنگین جهان می‌داند، هم قادر بر رفع نیاز و حل مشکلات تو می‌باشد و هم خود را به رأفت و رحمت دربارہ‌ی بندگانش توصیف می‌فرماید: «تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكْ عُلُوًّا كَبِيرًا»؛

---

۱- اشاره به آیه‌ی ۶ سوره‌ی زمر است: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثَ»: شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه می‌آفریند، در حالی که آفرینشی پس از آفرینش دیگر به شما می‌بخشد. مقصود از ظلمات ثلاث، ظلمت شکم، ظلمت رحم و ظلمت مشیمه است؛ یعنی کیسه‌ی مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است.

فراموش نکرد ایزد در آن حال که بودی نطفه‌ای مدفوق و مدهوش  
 ده انگشت مرتب داد بر کف دو بازویت مرگب کرد بر دوش  
 روان داد و طبع و عقل و ادراک جمال و نطق و رأی و فکرت و هوش  
 کنون پنداری ای ناچیز همت که خواهد کردنت روزی فراموش  
 آری آن قادر مهربان و آن خالق رحیم و رؤف، هم‌چنان با ما و لطفش شامل  
 حال ماست و تا آخرین لحظه‌ی عمر ما، کوچک‌ترین نیاز جسمی و روحی ما را در  
 نظر گرفته، طبق آن نیاز و متناسب با شرایط خاص آنچه را که دخیل در سعادت  
 مادی و معنوی ماست، تقدیر نموده و قطعاً به شرط انجام وظایف لازم به ما خواهد  
 رسانید. اوست که در قرآن کریمش می‌فرماید:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ  
 مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۱</sup>

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر  
 خداست و [خدا] قرارگاه و محلّ نقل و انتقال او را  
 می‌داند؛ همه‌ی اینها در کتاب آشکاری [لوح محفوظ و  
 عالم علم خدا] مضبوط است.

با جمله‌ی «يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا» اطمینان خاطر می‌دهد که مسأله‌ی رزق و  
 روزی جنبندگان - از هر قبیل که باشند - در تمام شرایط و اوضاع و احوال مختلف، اعم  
 از ثبات آنان در قرارگاه اصلیشان و یا انتقال به محلّ مستودع و در حال سیر و حرکتشان  
 در اعماق دریاها و اطراف صحراها و اوج آسمان‌ها و در هر جا و در هر حال و وضعی  
 که باشند، در علم دقیق و وسیع خدا مضبوط است و رزق مقدر هر کدام - بی‌کم و  
 کاست - در دسترسشان قرار خواهد گرفت. «كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ».

تعدادِ تمامی روزی خواران- از جانوران غول پیکر دریا گرفته تا حشرات بسیار ریز نامرئی در لابه لای برگ‌های درختان از جنین آرام خفته‌ی در مشیمه‌ی<sup>۱</sup> ارحام مادران تا آهوان رمیده در دامن کوهساران- با تمام خصوصیات، کم و کیف رزقشان در کتاب «علم» حق آشکار و خالی از هرگونه ابهام است! نه فردی از قلم می‌افتد و نه سهم رزق او به دیگری داده می‌شود و از اینرو نسزد که کسی نگران امر «روزی» و وضع آینده‌ی خود باشد و آرامش قلبی خویش را از دست بدهد! در آیه‌ی دیگری می‌فرماید:

وَ كَأَيِّنْ مِنْ ذَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ  
إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ<sup>۲</sup>

چه بسیارند جنبندگان که رزق خود را بر دوش نمی‌کشند  
[و برای آینده‌ی خود ذخیره نمی‌کنند] خداست که به آنها  
و شماروزی می‌دهد و او شنوا و داناست.

هستند مردمی که به «محلّی» انس گرفته‌اند و به کار و شغلی عادت کرده‌اند و سال‌ها از مجرای آن کار روزی خورده‌اند؛ حال چنین می‌پندارند که هجرت از آن «محلّ» و ترک آن «شغل» - مخصوصاً اگر شغل پردرآمدی هم باشد - مساوی است با فقر و محرومیت از رزق و تهی دستی از مال و لذا نمی‌توانند دل از آن «کار» و دست از آن محلّ بردارند، هر چند در آن «محلّ» و آن «کار» انواع آلودگی‌ها و مفساد اخلاقی و ناپسند الهی ببینند. گویی که آنان کار و محلّ کار را، رازق و روزی‌رسان خود می‌دانند، نه خدا و تقدیر خدا را و کار را برای رسیدن به روزی انجام می‌دهند، نه محض امتثال فرمان خدا و همین جا سر دو راهی انسان‌های «مؤمن» و «غیر مؤمن»، «متوکّل» و «غیر متوکّل» است! یعنی انسان مؤمن به خدا و متوکّل بر تقدیر خدا همی جز تأمین رضای خدا ندارد و لذا اگر دنبال کسب و کاری هم می‌رود، نه برای

۱- مشیمه: پرده‌ای که جنین را می‌پوشاند.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۰.

کسب و توسعه‌ی امر روزی؛ بلکه صرفاً برای این است که:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُؤْمِنَ الْمُحْتَزِفَ<sup>۱</sup>

خداوند تعالی، مؤمن پیشه‌ور را دوست می‌دارد.

وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ الْعَبْدَ التَّوَّامَ الْفَارِعَ<sup>۲</sup>

خداوند عزّوجلّ بنده‌ی پرخواب بیکار را دشمن می‌دارد.

بر همین اساس است که انسان مؤمن از هر کاری که موجب خشم خدا گردد، دوری می‌جوید؛ هر چند آن کار از پیر درآمدترین کارها باشد و به هر کاری که خدا رضا دارد و وظیفه‌ی شرعی وی ایجاب می‌کند تن در می‌دهد، هر چند به ظاهر آب و نانی از آن در نمی‌آید و رونق بازار چندانی ندارد. چه آنکه او معتقد است که تنگی و وسعت روزی به دست خدا و روی مشیت خداست، نه بر اساس با رونق و بی‌رونق بودن بازار کار!!

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ...<sup>۳</sup>

خداوند، روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد،

گسترده می‌کند و برای هر کس بخواهد تنگ و

محدود می‌سازد...

بلکه از امام صادق علیه السلام منقول است که:

أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ

حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ<sup>۴</sup>

خداوند عزّوجلّ، اراده‌اش بر این است که ارزاق افراد

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب الصّنائع، ص ۱۱۳، ح ۱، از امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲- همان، باب کراهیه التّوم و الفراغ، ص ۸۴، ح ۲، از امام کاظم علیه السلام.

۳- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۲.

۴- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشة، باب الرّزق من حیث لا یحتسب، ص ۸۳، ح ۱.

باایمان را از راه‌هایی که خود گمان نمی‌برد برساند.  
 إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَسَّعَ فِي أَرْزَاقِ الْحُمَقَاءِ لِيَعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ وَيَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ<sup>۱</sup>  
 خداوند تعالی، روزی ابلهان [بی‌عرضه] را گسترش  
 می‌دهد تا اندیشمندان عبرت گیرند و بدانند رسیدن به  
 بهره‌های دنیا [منحصراً] در گرو کاردانی‌ها و  
 چاره‌سازی‌ها نیست.

آری، از نظر انسان مؤمن متوکل «حساب روزی» از حساب «کار» جداست!  
 کار را صرفاً برای اطاعت امر خدا باید کرد و روزی را هم به تقدیر خدا باید  
 وا گذاشت که فرموده است:

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تَوْعَدُونَ ﴿٢٠﴾ فَوَرَبَّ  
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ<sup>۲</sup>  
 رزق شما و آنچه که به آن وعده داده می‌شوید، در  
 آسمان است [از ماوراء عالم تدبیر شما تقدیر می‌گردد]  
 به خدای آسمان و زمین سوگند که این مطلب، حق  
 است [و تردیدناپذیر] آنگونه که شما سخن می‌گویید  
 [و کمترین تردید در سخنگویی خود در حین سخن  
 گفتن ندارید].

و اگر راستی بنا بود که روزی روزی خوار، بسته به شاخ کارش باشد و کارش  
 تنها مجرای رزقش باشد، پس آن چارپای علفخواری که کارش بار سنگ و آهن و  
 آجر کشیدن است، از گرسنگی باید بمیرد و حتماً باید کاه و یونجه و علف بارش

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۸۳، ح ۱۰.

۲- سوره‌ی ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳.

کنند تا از کار و بار خود تأمین رزق خود نماید و زنده بماند و یا آن حیوانی که قادر بر ذخیره کردن مواد غذایی خود نیست و هر روز نو، روزی نو می خواهد، طبعاً از گرسنگی باید بمیرد. در صورتی که چنین نیست؛ چه بسیارند حیواناتی که روزی خود را ذخیره نمی کنند و بر خلاف بعضی حشرات از قبیل موش و مورچه و زنبور عسل، روزانه باید دنبال روزی نو بروند و همچنین چه بسیارند حیواناتی که رزقشان باربر خودشان نیست؛ احیاناً رزقشان کاه و یونجه و علف است و بارشان سنگ و آجر و کتاب!

حال، آیا این حیوان این حق را دارد که جفتک به صاحبش بپرانند و لب به اعتراض بگشاید که چرا سنگ و آجر و کتاب بارم کرده ای؟ پس من حیوان بیچاره ی علفخوار از کجا بخورم؟ بار علف بر دوشم گذار تا به خانه که رسیدم علف بخورم! خیر، این حق او نیست، بلکه صاحبش به پوزه اش می زند که: ای حیوانک نادان، تو را چه به این فضولی ها؟! من انبار کاه و یونجه و علف فراوان دارم و هرگز تو را بی آب و غذا نمی گذارم؛ ولی تو تنها وظایف این است که بینی من از تو چه خواسته ام و همان کار را با کمال خضوع و تسلیم انجام بدهی و در کار مربوط به من که علوفه دادن به ستوران است دخالت ننمایی! من تو را برای سنگ و آجرکشی انتخاب کرده ام؛ برای حمل بار کتاب برگزیده ام، تو کار خود را طبق دستور من انجام بده و بار خود را به مقصد برسان، نگران کاه و علف نباش و مطمئن باش که هنوز بار سنگ و کتاب از دوش بر زمین ننهاده، آخور پر از کاه و یونجه و جو در برابر خویش آماده و حاضر خواهی دید!

اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ؛

... خداوند به چارپایان و شما روزی می دهد...

مخصوصاً چنانکه می بینیم در آیه ی شریفه ضمیر راجع به «دائمه» جلوتر از

ضمیر مربوط به «انسان» مورد ذکر و توجه قرار گرفته که «الله یرزقها و ایاکم» و نفرموده که «الله یرزقکم و ایاهما»! و لذا آن حیوان چون طبق فرمان خالقش بار صاحبش را می برد و هرگز غم روزی نمی خورد، خالق او نیز صاحبش را موظف کرده که باید تلاش کند تا آخور او را پر از کاه و علف سازد. آری:

هر که کار خدا کند به یقین روزی اش می شود فراوانا

بنده باید گوش به فرمان خدایش باشد و هر کاری را که به عهده اش گذارده و از او خواسته است، طبق دستور و مطابق فرمان انجام دهد و هرگز به فکر این نباشد که از این کار پولی در نمی آید و نان و آبی حاصل نمی شود. درست این مطلب باورش بشود که «کار» باید خداپسند باشد نه روزی رسان! روزی به دست خداست و کار هم بهانه است.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...<sup>۱</sup>

آیا خدا برای [تأمین نیازمندی های] بنده اش کافی

نیست...؟

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ؛<sup>۲</sup>

حقیقت آنکه خدا [آری همو] است که روزی دهنده و

صاحب قوت و قدرت است.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند

تلاش برای تحصیل معاش تکلیف الهی است

ممکن است از سخنان گذشته برای برخی از اذهان ساده و کم اطلاع از منطق

۱- سوره ی زمر، آیه ی ۳۶.

۲- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.

دین، این توهم پیش آید که پس بنا بر اعتقاد به مقدر بودن «روزی»، چه نیازی به سعی و تلاش برای امر معاش داریم؟ ما گوشه‌ای می‌خزیم و رزق مقدر ما هم به پای خود به سوی ما می‌خزد! آنگاه همین توهم غلط، دستاویزی برای دشمنان گردد و بگویند: «دین» عامل تخدیر<sup>۱</sup> و سبب رکود «چرخ اقتصاد» و خاموش شدن شور و حرارت کار و فعالیت‌های اجتماعی و نتیجتاً وسیله‌ای برای استیلاء<sup>۲</sup> آیادی استعمار و تسلط استثمارگران است و باید دفع و طرد شود!

در صورتی که هرگز چنین نیست! بلکه هدف از بیانات گذشته که نشان دهنده‌ی منطق دین است، تعدیل<sup>۳</sup> روح سعی و تلاش و فعالیت در امر معاش و تأمین اقتصاد است؛ نه «تعطیل» و «تخدیر» و خاموش ساختن آن! دین مقدس می‌گوید: همانگونه که سستی و بیحالی و تن‌زیر بار کار ندادن سبب محرومیت و ذلت و بدبختی در دنیا و ناپسند نزد خداست، همچنین با حرص و ولع و بی‌حساب به دنبال دنیا دویدن و در این راه از هیچ ظلم و جنایتی خودداری ننمودن نیز، بیماری مهلک و بازدارنده‌ی انسان از تأمین سعادت عقباست.

آری، «روزی» هر کس مقدر است، اما به شرط سعی و تلاش از طریق مشروع و در حد اعتدال و لذا نه تن‌پروران بیحال، بدون سعی و تلاش می‌تواند از آن «رزق مقدر» برخوردار گردند و نه حریصان بی‌بندوبار با دوندگی خارج از حد اعتدال می‌توانند به بیش از آن مقدار مقدر از رزق خود دست بیابند.

این گفتار از رسول خدا ﷺ منقول است:

أَلَا وَ إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ  
لَا تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ

۱- تخدیر: سستی اندام، بی‌حس شدن.

۲- استیلاء: غالب شدن.

۳- تعدیل: برابر قرار دادن.

وَجَلَّ وَ أَجْمَلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛<sup>۱</sup>  
 هان [توجه کنید] که روح القدس [پیک وحی خدا] بر  
 قلبم دمیده و آگاهم ساخته است که کسی تا رزق  
 [مقدّر] خود را به طور تمام و کمال استیفا<sup>۲</sup> نکند،  
 نمی‌میرد! بنابراین تقوای خداوند عزّ و جلّ را در نظر  
 بگیرید و در امر طلب [و تحصیل معاش] اعتدال در  
 سعی و روش نیکوی در تلاش را رعایت نمایید! نکند  
 که دیر رسیدن چیزی از رزق [مقدّر] شما را بر این  
 وادارد که از طریق معصیت و نافرمانی خدا برای به  
 دست آوردنش بکوشید.

حاصل آنکه نظام مقررّ خدا را که همان نظام تلاش در تحصیل معاش است  
 رعایت کنید و برای طلب و تحصیل رزق مقدّر خود به پا خیزید؛ ولی مراقب باشید  
 که از حدّ اعتدال در کوشش خارج نشوید؛ به افراط و زیاده‌روی در طلب که همان  
 بیماری «حرص» است دچار نگردید! این دستور جامع از امام صادق علیه السلام منقول است:

لَيْكُنْ طَلَبُكَ لِلْمَعِيشَةِ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضِيعِ وَ دُونَ  
 طَلَبِ الْحَرِيسِ؛<sup>۳</sup>

باید تلاش و کوششت در امر معاش بالاتر از کار آدم تنبل  
 و بی‌حال باشد و پایین‌تر از فعالیت یک آدم حریص!

۱- فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشت، باب الاجمال فی الطلّب، ص ۸۳، ح ۱۱.

۲- استیفا: طلب تمام کردن، همه را فرو گرفتن.

۳- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۶، ح ۷۵.

## فصل پنجم

بی‌مبالاتی در روابط زن و مرد



## بی‌مبالاتی در روابط زن و مرد

می‌دانیم که «غریزه‌ی جنسی» یعنی خصیصه‌ی «تجاذب» و کشش متقابل میان زن و مرد، یکی از آیات و نشانه‌های اعجاب‌انگیز حکمت بالغه‌ی الهیه است که به‌منظور تداوم و بقاء نوع بشر در سرشت هر انسان سالم صحیح‌المزاجی نهاده شده است! این غریزه علاوه بر اینکه سبب تولید نسل و بقاء نوع است، اگر از طریق مشروع و طبیعی خویش ارضا گردد، در مسیر پر حوادث زندگی، یک نوع «آرامش» توأم با شور و نشاط و لطافت روح ایجاد کرده و دل‌ها را نسبت به هم مهربان و ودود و رحیم می‌گرداند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا  
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي  
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ<sup>۱</sup>

از جمله نشانه‌های [حکمت] خدا این است که از جنس  
خود شما برای شما همسرانی آفرید تا به سبب آنها  
آرامش یابید و در میانان مودت و رحمت قرار داد؛ در  
این جریان نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند.

ولی همین نعمت بزرگ الهی که یکی از عوامل اصلی برای تشکیل یک  
مجتمع آرام و متین، سرشار از طهارت و پاکی، مواج از دل‌های پرمهر و وداد

می‌باشد، در نتیجه‌ی بیرون رفتن از مرز اعتدال و زیر پا نهادن مقررات خالق حکیم، مبدّل به یک بلا و نعمت عظیم می‌گردد و اجتماع آدمیان را تبدیل به یک لجنزار عَفِن لبریز از فساد و جنایت، توأم با هزاران نابسامانی‌ها و دربدری‌ها می‌نماید. نمونه‌ی بسیار روشن آن، همین جوامع - به اصطلاح - متمدّن دنیای امروز است که بر اثر یک سلسله علل استعماری شیطانی، بی‌بندوباری در ارضای این غریزه‌ی حادّ و آتشین را به نام تمدّن و تجدّد در زندگی پذیرفته‌اند و نتیجتاً مبتلا به انواع مفساد اخلاقی ننگین و بیماری‌های خانمانسوز و از هم پاشیدن خانواده‌ها و گسترش دامنه‌ی فحشاء بشر بر باد ده گشته‌اند.<sup>۱</sup>

### زن، مایه‌ی آرامش دل یا موجب اضطراب؟

آری، زن که مظهر کامل «جاذبه‌ی جنسی» است و به بیان قرآن کریم باید مایه‌ی آرامش قلب «مرد» باشد و جوّ خانه و اجتماع را کانون مهر و محبّت و رأفت و رحمت بسازد، در دنیای امروز می‌بینیم که چگونه بر اثر انحراف از مدار طبیعی و شرعی‌اش مایه‌ی اضطراب و ناآرامی فکر مردان گردیده و خانه و جوّ جامعه را به صورت میدان جنگ و خشم و خصومت و نفرت درآورده است. زن با پخش آوازش، با نشان دادن اندام خود، با تبرّج و خود آرایشی‌اش، با ارائه‌ی عکس‌های هوس انگیز و سایر جلوه‌های گوناگونش، هوس‌های نهفته در نفوس مردان را تهییج کرده و طوفانی عجیب در مغزهای جوانان برمی‌انگیزد و فکرها را پریشان و دل‌ها را پرآشوب می‌سازد. به طوری که یک نوع سکر و مستی و حیرت‌زدگی در طبقه‌ی جوان پیدا می‌شود که نمی‌توانند با آرامش فکر و سکونت خاطر به کارهای تحصیلی و فعالیت‌های اجتماعی خود دل بدهند و پرشورترین لحظات عمرشان در حال

---

۱- در این زمینه به کتب و مقالاتی که آمارهای تکان دهنده‌ای از نتایج شرم‌آور این آزادی شوم ارائه داده‌اند از جمله کتاب بلاهای اجتماعی قرن ما رجوع شود.

هیجان و التهاب ناراحت کننده‌ای می‌گذرد! غریزه‌ی حادّ جنسی به اقتضای جوانی از داخل فشار می‌آورد و جلوه‌های هوس‌انگیز زنان از خارج، دامن به آتش درونی زده و آن را داغ‌تر و شعله‌ورتر می‌سازد و فکر هرگونه کار و فعالیت را در وجود جوان می‌سوزاند! از طرفی هم احساس عقب‌ماندگی از کار و تحصیل، سرکوفتش می‌دهد، در نتیجه جوان بیچاره، کلافه می‌شود و مثل اسپند روی آتش برشته می‌گردد و دود عمر و جوانی و استعدادهای عالی‌اش به هوا می‌رود؛ لذا این شکست خوردگان، برای تسکین التهاب درونی خویش، گاه به پناه مشروبات الکلی می‌روند و گاه به دامن موادّ مخدرّ می‌افتند و عاقبت دست به انتحار و خودکشی می‌زنند... و وّاَسفاه که چه سرمایه‌های عظیم انسانی از دست می‌رود!!

### «نَفَاثَاتِ فِی الْعُقَدِ» کیستند؟

خداوند حکیم در سوره‌ی «فلق» که موارد پناه بردن به خدا را می‌شمارد، از جمله می‌فرماید:

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ<sup>۱</sup>

پناه به خدایم برم از شرّ آنان که در گره‌ها و بندها می‌دمند.

صاحب تفسیر مجمع البیان ضمن تفسیر آیه‌ی شریفه که مورد نزول آن زن‌های ساحر و جادوگرند، معنای جامعی را نقل می‌کند که - از نظر جامعیتی که آیات قرآن کریم دارند و نمی‌شود آنها را مختصّ به مورد نزول دانست - معنای لطیف و مناسبی است؛ می‌گوید:

النَّفَّاثَاتُ: النِّسَاءُ اللَّاتِي يُمِلْنَ آرَاءَ الرِّجَالِ وَ  
يَصْرِفْنَهُمْ عَنْ مُرَادِهِمْ وَ يَزِدُّنَهُمْ إِلَى آرَائِهِنَّ؛

نَفَائَاتُ فِی الْعُقَد، زنانی هستند که مردان را تحت تأثیر  
جمال و رفتار و گفتار تحریک آمیز خود قرار داده و  
آنها را از عزم و تصمیمی که دارند بر می گردانند و  
تسلیم هوای نفس خود می سازند.

یعنی: جلوه‌ی زن یکی از عواملی است که عُقْده‌ی ایمان را در دل انسان  
می گشاید و رشته‌ی حمیت و مردانگی را پاره می کند و عزم و اراده و تصمیم را از  
دست می گیرد و یک حالت بی قیدی و بی بندوباری در آدمی ایجاد می کند! در آن  
موقع، مردی که مسحور جلوه‌ی زن شده است، از اقدام به هیچ گناه و جنایتی  
خودداری نمی کند. به همین جهت می گویند: هر جنایتی که در عالم واقع شده، اگر  
علل و موجبات آن را دقیقاً بررسی کنیم، می بینیم پای زنی در میان بوده است.<sup>۱</sup>

### دلدادگی به زن و تضعیف اراده

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که لشکری به جنگ با دشمن می فرستاد،  
برای بدرقه‌ی آنها آمده و در مقام اندرز و نصیحت آنان فرمود:

أَعْذِبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛<sup>۲</sup>

تا می توانید از زن‌ها دوری کنید.

سیدرضی رحمته الله در شرح این جمله‌ی امام علیه السلام می فرماید: یعنی به هنگام جنگ،  
از یاد زن‌ها و دل بستن به آنها دوری نمایند که یاد زنان و دل مشغولی به آنان، بازوی  
حمیت و مردانگی را سست می گرداند و اخلال در عزم و اراده و تصمیم به وجود  
آورده و شخص رزمنده را از دشمن شکست می دهد و از پیشرفت و فعالیت در  
میدان نبرد باز می دارد. حال، وقتی در میدان جهاد اصغر که جنگ با کفار است، فکر

۱- البته این سخن شاید اغراق آمیز و به ظریفه‌گویی شبیه‌تر باشد تا به یک مطلب جدی.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، باب الحکم، ص ۱۱۹۹، فصل غریب کلامه، ح ۷.

زن و دلدادگی به زن، مایه‌ی شکست سربازان گردد، آیا در میدان جهاد اکبر که جنگ با هوس‌های سرکش نفسانی است، جلوه‌ی زن و خاطر مشغولی به زن، چه شکست‌هایی برای مردان و جوانان به وجود می‌آورد؟ همچنانکه می‌بینیم با کمال تأسف، طبقه‌ی جوان در سطح عمومی جهان در تمام جهات و جوانب میدان زندگی با شکست‌های ننگین و شرم‌آوری مواجه می‌شوند! قوای عالی فکری و نیروهای سرشار جسمی و روحی جوانان، دستخوش امواج کوبنده‌ی طوفان هوس گشته و قربانی جلوه‌های نامشروع زنان می‌گردد و در اثر دل‌مشغولی و پریشان‌فکری که معلول طبیعی جلوه‌های گوناگون زنان است، نه در میدان تحصیل علم و دانش موفق و پیروز می‌شوند و نه در میدان کسب و تجارت و صنعت به جایی می‌رسند! هم در جبهه‌ی سیاست و حفظ مصالح ملت و مملکت شکست می‌خورند و هم در مسیر عبادت و خداپرستی و تحصیل سعادت آخرت تهی‌دست و بی‌بهره می‌مانند! چه نیکو و بجا فرموده است رسول اکرم ﷺ:

مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ<sup>۱</sup>

زیان‌بخش‌ترین فتنه برای مردان اتم‌پس از رحلت من،  
فتنه‌ی زنان خواهد بود.

### دستور سعادت بخش و حکیمانه‌ی حجاب برای زنان

قرآن کریم که کتاب «هدایت» بشر به صراط مستقیم سعادت است و از جانب خالق مرد و زن نازل شده است، در مقام جلوگیری از طغیان غریزه‌ی جنسی آدمیان، دستور «حجاب» و پوشش «زن» و پرهیز از نگاه شهوت‌آلود مردان و زنان به یکدیگر را صادر فرموده است که:

۱- مستدرک الوسائل، کتاب النکاح، باب ۱۱۷، ج ۱۵.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا  
فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا  
يَصْنَعُونَ ﴿۳۴﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ  
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ  
مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ  
زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ... وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ  
لِيُعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً  
أُيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛<sup>۱</sup>

به مردان باایمان بگو چشم‌های خود را [از نگاه به  
نامحرم] فرو گیرند و دامن‌های خویش حفظ کنند.  
این، برای آنها پاکیزه‌تر است و خدا به آنچه که انجام  
می‌دهند آگاه است و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود  
را [از نگاه به نامحرم] فرو گیرند و دامن‌های خویش  
حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که پیداست،  
آشکار ننمایند و [اطراف] روسری‌های خود را بر  
سینه‌ی خود افکنند] تا گردن و سینه با آن پوشانده  
شود] و زینت خود را آشکار نسازند، مگر برای  
شوهرانشان یا [گروه‌هایی از محارم نسبی و سببی که  
در متن آیه بیان شده است] و هنگام راه رفتن، پاهای  
خود را [به زمین] نکوبند که زینت پنهانشان دانسته  
شود] و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش مردان

برسد و جلب توجه آنان نماید] و همگی به سوی خدا  
باز گردید ای گروه اهل ایمان تا رستگار شوید.

### اثر زهرآگین نگاه شهوت آلود

امام صادق علیه السلام می فرماید:

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ؛<sup>۱</sup>

نگاه [شهوت آلود] تیری است از تیرهای زهرآگین  
شیطان [که به دل می رسد].

همان حضرت می فرماید:

النَّظَرُ بَعْدَ النَّظَرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقُلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى  
بِهَا لِصَاحِبِهَا الْفِتْنَةَ؛<sup>۲</sup>

نگاه خیره، در زمین دل، بذر شهوت را می رویند و  
همان کافی است که آدمی را به راه فساد افکنده و  
گرفتارش سازد.

این همه آفت که به تن می رسد      از نظر تو، به شکن می رسد  
دیده فروپوش چو دُر در صدف      تا نشوی تیر بلا را هدف

### نحوه ی سخن گفتن و ارتباط زنان با مردان

قرآن کریم، آن چنان در حفظ عفاف زن و جلوگیری از هرگونه رفتار  
تحریکی زن دقیق است که خطاب به زن های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّبَعْتُنَّ فَلَا

۱- وافی، ج ۳، باب العفة و ترک الفجور، ص ۱۲۷.

۲- همان.

تَخْضَعْنَ بِالنُّقُولِ فَيُطْمَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ  
قَوْلًا مَعْرُوفًا؛<sup>۱</sup>

ای همسران پیامبر، شما [از آن نظر که دارای شرف  
ارتباط نزدیک با رسول خدا ﷺ هستید] در ردیف  
سایر زنان نیستید، اگر تقوا پیشه کنید [که در این  
صورت قرب منزلت و حرمت خاصی در نزد خدا  
دارید] بنابراین [مراقب باشید] در حین سخن گفتن،  
نرمش دلربا و مهیج به کار نبرید [صدا و گفتار خود را  
هوس انگیز نسازید] که بیمار دلان در شما طمع کنند و  
سخن شایسته بگویند [که مورد رضای خدا و توأم با  
حق و عدالت باشد].

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النِّسَاءِ وَكَانَ  
يَكْرَهُ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَقَالَ: اتَّخَوَّفُ أَنْ  
يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ مِنَ الْأَثَمِ عَلَى أَكْثَرِ مِمَّا  
أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ؛<sup>۲</sup>

روش امام امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که به زنها سلام  
می کرد، ولی خوش نداشت که به زنهای جوان سلام  
کند و می فرمود: ترس آن دارم که صدایش مرا خوش  
آید و از این راه آلوده به گناهی شوم که [زبان آن به  
روحم] بیش از پاداشی باشد که از سلام بر وی طالبم.

۱-سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲-بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۷، ۲۶، نقل از مکارم الاخلاق، ص ۲۷۰.

قرآن حکیم باز درباره‌ی همسران پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:  
 ...وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ  
 ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ...<sup>۱</sup>

...هنگامی که [برای کاری] با همسران پیامبر سخن  
 می‌گویید [یا] می‌خواهید چیزی از وسایل زندگی  
 بگیرید و بدهید، طوری عمل کنید که در میانتان  
 حجاب باشد و از پشت پرده با آنان تکلم کنید، این  
 روش [یعنی در حجاب بودن زنان و فاصله گرفتنشان از  
 شما مردان در روابط مختلف اجتماعی] برای حفظ  
 پاکی دل‌های شما و دل‌های آنان نیکوتر است...

### آیا این حکم، مختصّ به همسران پیامبر ﷺ است؟

هر چند از نظر برخی مفسّران<sup>۲</sup>، این حکم مختصّ به همسران پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد؛ ولی با در نظر گرفتن اینکه احکام قرآن ناظر بر عموم افراد بشر در همه‌ی زمان‌هاست و شأن نزول آیات هم موجب تخصیص احکام به مورد خاصّ معین نمی‌باشد، طبعاً مسأله‌ی لزوم فاصله‌گیری مردان از زنان در تمام کارهای اجتماعی (لااقل در حدّ مطلوبیّت استحبابی) یک دستور عمومی و همه‌عصری خواهد بود، مخصوصاً جمله‌ی «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» که به عنوان تعلیل و بیان حکمت «احتجاب زن» آمده است، شاهد روشن برای تعمیم این حکم است و نشان می‌دهد که جذبه و کشش تمایل جنسی میان مرد و زن به حدّی قوی است و آن چنان در پریشانی فکر و آلودگی دل مؤثر است که امکان این هست، یک

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۳.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۱.

برخورد و یک نگاه اتّفاقی (حتّی برای زنان پیغمبر اکرم ﷺ که اکثراً پیر بودند و معمولاً برکنار از تبرّج) بذر فساد در دل بپاشد و آرامش روح را بر هم زده و احیاناً اساس زندگی خانواده‌ای را متزلزل سازد! درست تأمل فرمایید! وقتی بنا شد در مورد همسران پیامبر ﷺ این چنین خطرات احتمالش باشد، در صورتی که آنها به صریح قرآن مادران امتند که می‌فرماید:

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ  
أُمَّهَاتُهُمْ...<sup>۱</sup>

پیامبر، نسبت به مومنین از خودشان اولی است و  
همسران او مادران آنانند...

و بسیار بعید است که کسی با نظر ریه و تلذّد به مادر یا مادر مقامی خود بنگرد. با این وصف، تا این درجه از تستّر و احتجاب به آنها دستور داده می‌شود که هنگام چیزی دادن و گرفتن، از مردان در حجاب باشند و موقع سخن گفتن با آنان، نرم و لطیف و دلربا سخن نگویند که مبادا بیماردلی در آنان طمع کرده و قلبی شهوت‌آلود گشته و به ناپاکی گراید. حال، از روی انصاف و داوری وجدان بفرمایید، آیا صاحب این قرآن نسبت به سایر زنان مسلمان تا چه حدّ از دقّت در تستّر و پوشش و احتجاب را لازم خواهد دانست و آیا خلطه و آمیزش مردان و زنان مسلمان - به‌ویژه با بهانه‌ی خواهر و برادر انقلابی که دستاویز خوبی است برای بیماردلان - تا چه مقدار فتنه‌انگیز و خطرناک خواهد بود و چه دل‌هایی طهارت و پاکی خود را از دست داده و به ناپاکی و آلودگی خواهند گرایید! چه ناپاک‌دلانی بر اثر بی‌بندوباری زنان - و آن هم چه بسا تحت عنوان حجاب اسلامی - تطمیع گشته و مرزها را خواهند شکست و چه رسوایی‌ها در خانواده‌ها به وقوع خواهد پیوست و چه

زندگی ننگین و عاری از شرفی به وجود خواهد آمد! «فاعتبروا یا اولی الابصار».

### بدترین صف در نماز جماعت

از رسول خدا ﷺ منقول است که:

خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَ شَرُّهَا آخِرُهَا وَ خَيْرُ  
صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَ شَرُّهَا أَوَّلُهَا؛<sup>۱</sup>

[در نماز جماعت] بهترین صفوف مردان، صف اول

است و بدترین آن، صف آخر و بهترین صفوف زنان،

صف آخر است و بدترین آن صف اول.

با توجه به اینکه در نماز جماعت، معمولاً زن‌ها پشت سر مردها می‌ایستند، طبعاً آخرین صف مردان به اولین صف زنان نزدیک می‌شود و همین مقدار از نزدیکی مرد و زن - حتی در حال نماز - از نظر رسول مکرم خدا ﷺ امکان اثر تخریبی دارد و ممکن است لطمه به حال حضور و صفای دل بزند. ولی صف اول مردان و صف آخر زنان بر اثر فاصله داشتن، طبیعی است که از احتمال این آسیب بسیار دور خواهد بود و لذا فرمود: بهترین صف مردان، صف اول و بهترین صف زنان، صف آخر است. حال، این دقت‌ها و باریک‌بینی‌های صاحب اسلام را در ایجاد فاصله بین مرد و زن بنگرید و آنگاه این بی‌پروایی‌ها و سهل‌انگاری‌های ما مدعیان پیروی از اسلام را در اختلاط مرد و زن ملاحظه فرمایید و ببینید تفاوت کار از کجاست تا به کجا.

### مسأله‌ی وجه و کَفَّین<sup>۲</sup> بانوان!

می‌دانیم مسأله‌ی «وجه و کَفَّین» زن از لحاظ ستر<sup>۳</sup> و نظر<sup>۴</sup> مورد بحث در بین

۱- الاثنی عشریه فی المواظ العددیّه، الباب الاوّل فی المفردات، الفصل الثامن ممّا ورد من حکمیه ﷺ بلفظة خیر.

۲- وجه یعنی صورت و کَفَّین یعنی دست‌ها که از سر انگشتان تا مج دست راکف می‌گویند.

۳- ستر: پوشاندن.

۴- نظر: نگاه کردن.

آقایان فقه‌ای اسلامی است که آیا بر زن واجب است که صورت و دست‌های خود را از نامحرم بپوشاند و همچنین آیا بر مرد حرام است که به صورت و دست‌های زن نامحرم نگاه کند یا خیر؛ نه بر زن، پوشش واجب است و نه بر مرد، نگاه حرام؟ ولی آنچه که مهم است و باید توجه کامل به آن داشت، این است که این اختلاف نظر فقهی در صورتی است که خوف «ریبه» و قصد «تلذذ»<sup>۱</sup> در بین نباشد و مرد و زن در یک وضع کاملاً عادی مانند برخورد دو مرد یا دو زن با یکدیگر باشند! آری، در این صورت است که بنا به نظر بعضی از فقها، «ستر» واجب نیست و نگاه هم جایز است (هر چند رعایت احتیاط را مطلقاً لازم می‌دانند). اما در شرایطی که مرد از نگاه به چهره‌ی زن «تلذذ» می‌کند و زن هم توجه به این حال دارد و می‌داند که در معرض «نظر بازی» مرد است! در این صورت به اتفاق تمام فقها هم «ستر» و پوشاندن صورت بر زن واجب است و هم «نظر» و نگاه کردن به صورت زن بر مرد حرام است.<sup>۲</sup>

حال، آیا شما می‌توانید در همین جامعه‌ی اسلامی کنونی ما که از یک طرف زنان و دختران جوان (هر چند دور از آرایش مصنوعی هم باشند) با چهره‌ی باز و زیبا - که زیبایی و جاذبیت، طبیعی خلقت زن است و همچنین تبرّج و خودنمایی و خودآرایی - در صحنه‌های مختلف اجتماع حضور دارند و از سوی دیگر، مردان و جوانان در کوران غریزه‌ی حادث جنسی و به‌ویژه که اکثراً بی‌همسر و در حال التهاب نسبت به زنان می‌باشند، به هم می‌رسند، آیا انصافاً و وجداناً شما می‌توانید دور از هرگونه تعصّب و لجاجت، تضمین کنید که نگاه‌هایی که بین این دو گروه مبادله می‌شود، کاملاً عادی و خالی از شائبه‌ی «ریبه» و «تلذذ» است؟! آیا شما قانون «ستر»

---

۱- نگاه ریبه دار نگاهی است که عادتاً خطرانگیز باشد و ترس آن برود که منجر به وقوع گناه گردد و نگاه با تلذذ نگاهی است که صرفاً برای لذت بردن توأم با شهوت باشد، هر چند خوف لغزش و وقوع گناه در کار نباشد.

۲- به کتاب العروة الوثقی چاپ آخوندی، فصل ۸، از فصول کتاب الصلوة، ص ۱۸۴ و کتاب النکاح، ص ۶۲۶، مسأله‌ی ۳۱ با حواشی مراجع وقت رجوع شود.

و «نظر» را برای یک جامعه‌ی متشکّل از «یوسف‌ها» و «مریم‌ها» که امروز جز در عالم خیال تصوّر نمی‌شود تنظیم کرده و با این حدّت درباره‌اش بحث می‌کنید؟ یا برای همین جامعه‌ی شکل گرفته‌ی از زنان و مردان مُلتَهَب از شهوت جنسی که عینیت خارجی دارد و بر اثر بی‌مبالاتی زنان در «جلوه‌گری» و بی‌پروایی مردان در نظر «بازی» دچار هزاران نوع از مفاسد و نابسامانی‌ها شده است و می‌شود؟ شما اوّل یک محیط خالی از «ریبه» و «تلذذ» به‌وجود بیاورید. آنگاه بحث اختلاف نظر فقها و فتوای بعضی بر جواز نظر و عدم وجوب «ستر» را در مورد «وجه و کفّین» به میان بکشید و گرنه در محیط کنونی که ما داریم، مطرح کردن این بحث، جز اغراء مردم به گناه و دامن زدن به آتش فحشاء و فساد، حاصل دیگری نخواهد داشت!

### مسأله‌ی «عُسر» و «حَرَج»!

آری، ممکن است شما مسأله‌ی «عُسر و حَرَج»<sup>۱</sup> را به میان بیاورید و بگویید: وجوب پوشاندن صورت بر زن یا مستلزم «محرومیت» زن از فعالیت‌های اجتماعی خارج از منزل خواهد شد و یا موجب «عُسر و حَرَج»، زیرا که اگر همیشه با صورت پوشیده بخواهد در مراکز کار-همچون خدمات فرهنگی و بهداشتی و غیر آن- وارد شود، دچار فشار و تنگی غیر قابل تحمّل خواهد گردید. در جواب عرض می‌شود: اصلاً شما چه الزامی دارید که زن را از محیط «خانه» و مراکز فعالیت مخصوص «زنان» بیرون کشیده و در مراکز فعالیت مردان و مرئی و منظر آنان به کار بگمارید تا زمینه برای مسأله‌ی عُسر و حَرَج پیدا شود؟ آیا اگر کار زن مسلمان در یک جامعه‌ی اسلامی منحصر به امور «تدبیر منزل» و فعالیت‌های فرهنگی و بهداشتی در واحدهای اختصاصی «زنان» باشد، به طوری که هیچگونه تماسی با مردان پیدا

۱- عُسر یعنی سختی و حَرَج یعنی فشار و تنگی.

نکند، نقص و فتوری در زندگی اجتماعی مسلمین به وجود می آید؟

آیا اگر زن مثلاً راننده‌ی اتومبیل و فروشنده در فروشگاه‌های عمومی و پشت میز نشین در ادارات و معلّم کلاس مردان و خبرنگار و گزارشگر رادیو و تلویزیون و امثال این امور نشود، نظام زندگی اجتماعی مسلمانان مختل می گردد و آشفتگی در همه جا آشکار می شود یا خیر، به عکس، اگر قوانین متین حقوقی اسلام درباره‌ی مرد و زن اجرا شود و هر یک جدا از دیگری به فعالیت‌های مناسب خود بپردازند، به طور قطع و حتم، در همه جا آرامش روحی و استقامت فکری برقرار می گردد و نظام امور اجتماعی با متانت کامل محفوظ و کارها با سرعت توأم با عفاف و امانت در جریان می افتد و سرانجام هر دو دسته از مردان و زنان به سعادت و خوشبختی خود نائل می شوند.

### تحقق نیافتن انقلاب اصیل فرهنگی در جامعه‌ی ما

آری، حقیقت امر این است که ما هنوز در لجنزار فضااحت‌بار «غربزدگی» گرفتاریم و هنوز آن «انقلاب اصیل فرهنگی» به معنای واقعی کلمه اش که پایه‌ی اصلی سایر انقلابات و تداوم بخش آنهاست در امت اسلامی ما به وجود نیامده است.<sup>۱</sup> نه «اسلام» عزیز، آنچنانکه هست در میان ما شناخته شده است و نه آن قدرت و صلابت روحی که برای مقاومت در مقابل فرهنگ رسوای «تمدن غربی» لازم است در روح و فکر ما به وجود آمده است و به فرموده‌ی قرآن کریم:

... لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...<sup>۲</sup>

...از ملامت هیچ کننده‌ای نمی هراسند...

طبیعی است تا این ضعف و تذلل فرهنگی در افکار ما باقی است، چاره‌ای جز

۱- منظور از امت اسلامی در اینجا مجموعه‌ی امم و جوامعی است که در دنیای امروز به نام کشورهای اسلامی شناخته می شوند؛ نه یک کشور خاص و یک امت مشخص.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

توجه‌گری و عذرتراشی به منظور تطبیق دادن احکام الهی اسلام با فرهنگ ابلیسی  
غریبان نداریم! نتیجتاً ملّتی خواهیم شد خیاری و شکاری، لا مسلمون و لانصاری!  
مست و حیران؛ نه نصرانی و نه مسلمان! و به فرموده‌ی قرآن کریم:

مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ؛<sup>۱</sup>

بی‌هدفهای سرگردان، نه متمایل به اینان و نه همراه با

آنان[نه در جرگه‌ی مؤمنان و نه در زمره‌ی کافران]...

از یک سو عملاً حقیقت اسلام را از کف داده‌ایم و احیاناً بر سر اموری که  
ضد اسلام است نام اسلام نهاده‌ایم و از دیگر سو در ظواهر زشت زندگی مادی از  
کافران تقلید کرده‌ایم، بدون اینکه از زیبایی‌های علم و صنعت آنان چیزی بیاموزیم.  
نتیجتاً نه از این مکتب بویی برده و نه از آن مسلک طعمی چشیده‌ایم! در عمل،  
مفلس و از حال، بی‌نصیب مانده‌ایم! نه عمل و هنری داریم که آن را به رخ دنیا  
بکشیم و نه از حالات روحی و معنوی بهره‌ای برده‌ایم که با حالات درونی خود  
خوش باشیم و از ادراکات ذوقی خود لذّتی ببریم! آری، در عالم «ادّعا» همه چیز  
داریم و از همه کس برتریم و:

...كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ؛<sup>۲</sup>

...هر گروهی به آنچه که در نزدشان هست [از روش و

آیین مخصوص به خود] خوشحالند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ

سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛<sup>۳</sup>

۱-سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۳.

۲-سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۲.

۳-سوره‌ی کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

بگو: آیا می‌خواهید شما را آگاه سازیم که زیانکارترین  
[مردم] کیانند؟ آنان که سعی و تلاششان در زندگی دنیا  
به بیراهه افتاده [و در گم‌گشتگی به سر می‌برند] و با این  
حال گمان می‌کنند که کار نیک انجام می‌دهند.  
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ  
لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ؛<sup>۱</sup>

### محیط خانه، بهترین میدان برای فعالیت زن

البته می‌دانیم عنوان بالا از نظر جمعی - به اصطلاح - روشنفکر و احیاناً  
طرح‌کنندگان برنامه‌های اجتماعی یک طرز تفکر ارتجاعی محکوم به طرد است.  
ولی از نظر پیشوایان اسلام، اساسی‌ترین و در عین حال پر مسئولیت‌ترین وظیفه‌ی  
«زن»، شوهرداری و فرزندپروری است. بدون اغراق، محیط خانه برای زن یک میدان  
جهاد عظیم و پایگاه بزرگ مبارزه است! جهاد در راه ساختن یک جامعه‌ی بسیار  
قوی و صالح و پیشرو و مبارزه با تمام عوامل ضعف و فساد و عقب‌ماندگی! چه آنکه  
بدیهی است یک جامعه‌ی پیشرفته در جهات مختلف، نیاز به مردانی تندرست و  
اندیشمند و صالح‌العمل دارد! هم‌چنانکه عقب‌ماندگی هر جامعه نیز نتیجه‌ی  
بیماری‌های جسمی و انحرافات اخلاقی و زشت کاری‌های افراد همان جامعه است و  
بی‌تردید این زن است که در نخستین مرحله‌ی تکوین شخصیت زشت و زیبای مرد و  
سعید و شقی ساختن وی، دخالت مستقیم پیدا می‌کند؛ یعنی زن است که می‌تواند با  
فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های مستمر خویش در تقیّد به وظایف شوهرداری و  
فرزندپروری، انسان‌هایی سالم و صالح و نیرومند تحویل جامعه داده و از این راه،

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۸.

عامل رشد آزادگی و استقلال و شرف برای اجتماع خود بشود!

همچنین «زن» است که می‌تواند با سبکسری‌ها و خودکامگی‌ها و بی‌اعتنایی به وظایف همسری و مادری، یک مشت افراد ناسالم و ناصالح و عقده‌دار و بی‌اعتنا به حدود و حقوق خدا و خلق خدا به وجود آورد و از این راه عامل انحطاط و فساد و شقاوت یک جامعه گردد. این هم بسیار روشن است که یک زن بخواهد از یک سو به فرموده‌ی قرآن کریم<sup>۱</sup>، همسری آرام‌بخش برای شوهرش بوده و از طریق تنظیم امور «خانه» و تأمین موجبات آسایش جسمی و آرامش فکری وی، خشنودی خاطر او را به دست آورده و رنج کار خارج از منزل را با انحاء ملاطفات مناسب با جهان ویژه‌ی «همسری» از تن و روح وی بزداید و از دیگر سو، مادری سازنده برای کودکانش باشد که با رعایت دقت کامل در رفتار و گفتار خود، تمام عواطف و احساسات رقیق و لطیف آنها را تحت نظارت خویش گرفته و همراه با رأفت و مهر خاص «مادری» و هماهنگی با عالم مخصوص «کودکی» به هدایت افکار و تهذیب اخلاق آنان بپردازد؛ تا هم شوهر را با تن و روحی سالم و آرام برای تلاش و فعالیت در میدان زندگی پرجوش و خروش اجتماعی آماده سازد و هم فرزندان را عناصری پاک و امین و صادق و فعال و نافع به دین و دنیای مردم به بار آورد.

آری، بسیار روشن است که چنین زنی، ناچار باید تمام نیروهای جسمی و روحی خود را صرف این دو امر حیاتی و این دو وظیفه‌ی سنگین انسانی و الهی نموده و از پرداختن به هر کاری که موجب فرسودگی جسم و آشفته‌گی روحش شده و طبعاً سبب رکود در انجام وظیفه‌اش می‌گردد بپرهیزد! حال، آن کار از قبیل امور اجتماعی و سیاسی باشد یا مسائل دیگر. چه آنکه وظیفه‌ی اصلی «زن» به حکم طبع و

۱- اشاره به آیه ی ۲۱ از سوره ی روم است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از نشانه‌های (حکمت) خدا اینکه از جنس خود شما برای شما همسرانی آفرید تا به سبب آنها آرامش یابید.

شرعش، همان دو کار مهم و حیاتی است و به طور حتم، تخلّف «زن» از این وظیفه‌ی اصلی موجب تعطیل و یا رکود آن دو امر عظیم گردیده و رکود آن دو نیز قهراً به فساد جامعه و اختلال نظام آن می‌انجامد! در حالی که مشاغل دیگر از امور سیاسی و اجتماعی و نظامی و امثال آن، نه تنها نیاز مُبرمی به «زن» ندارد؛ بلکه با دور بودن زن از مراکز این امور، کارها به وضع سالمتر و کاملتری انجام می‌پذیرد.

گمان نمی‌رود این واقعیت مورد انکار یک انسان منصف قرار گیرد که یک خانم مشغول به شغل خارج از منزل و به‌ویژه وارد شده در صحنه‌ی مبارزات «سیاسی» و «اجتماعی» نه می‌تواند یک «همسر» شایسته برای شوهرش باشد و نه یک «مادر» لایق برای فرزندانش. زنی که با تنی خسته و روحی آشفته و احیاناً عواطفی آلوده و ناسالم بر اثر برخورد با نامحرمان به خانه بر می‌گردد، چگونه می‌تواند محیط خانه را آسایشگاه کامل برای شوهر و آموزشگاه سالم برای فرزندانش بسازد؟ و لذا بر اساس همین واقعیت است که قرآن کریم با لحنی قاطع و محکم به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در حدّ «أُسوه» و الگو در نظر زنان دیگر هستند، دستور ثبات و استقرار در خانه را صادر کرده و فرموده است:

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...؛<sup>۱</sup> در خانه‌هایتان قرار گیرید...<sup>۲</sup>

البته روشن است که مقصود از این دستور، آن نیست که زن مطلقاً حتّی برای حوائج ضروری، حقّ خروج از منزل ندارد؛ بلکه در واقع این دستور اشاره‌ی لطیفی است به همان مطلبی که بیان شد. یعنی وظیفه‌ی اساسی زن بر حسب اقتضاء طبیعت خاصّ خودش که در کارگاه صنع آفریدگار حکیم با محاسبه و تقدیر دقیق ابداع

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۲- چنانکه در گذشته نیز اشاره شد، مورد خطاب قرار گرفتن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در این آیه و سایر آیات مربوط به عفاف و حفاظت زنان، چنانکه روشن است از باب این است که رفتار آنان سرمشق دیگران بوده و مسئولیتشان در رعایت احکام خدا شدیدتر می‌باشد و لذا تخصیص خطاب در اینگونه موارد هیچگونه منافاتی با تعمیم حکم و همگانی بودن دستور ندارد.

گردیده و ابزار مناسب آن نیز از جهت جسمی و روحی به وی اعطا شده است همانا مستقر گشتن او در سنگر «خانه» است. سنگری که اهمّیت آن از نظر موضع گیری و موقعیت مؤثر برای ساختن یک جامعه‌ی راقیه اسلامی، کمتر از سایر سنگرها و صحنه‌های مبارزات سیاسی و اجتماعی و حتی نظامی و رزمی نمی‌باشد. بلکه از آن نظر که قهرمانان میدان‌های «مبارزه» و «جهاد» در ابعاد مختلف اجتماعی، پرورش یافتگان در خانه‌های منور به نور ایمان و تقوا و الهام گرفتگان از مادران پاکدامن فداکار می‌باشند، می‌توان گفت که سنگر خانه در منطق عقلانی قرآن، به مراتب بالاتر و والاتر از سایر سنگرها به حساب می‌آید و زنان آشنا به وظائف «همسری» و «مادری» نیز که در سنگر مقدّس «بیوت»<sup>۱</sup> - به اصطلاح قرآن - با حسن تبعل یعنی شوهرداری نیکو و تربیت فرزندان سالم و صالح به پاسداری از شرف و کیان جامعه‌ی اسلامی مشغولند، از سایر پاسداران و مدافعان از حریم اسلام، محترم‌تر و ارجمندتر به شمار می‌آیند و به معنای واقعی کلمه «مادر»، مادر و تولیدکننده‌ی میدان‌های جهاد و صحنه‌های مبارزه‌ی با دشمنان اسلام می‌باشند. آری:

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زایند شیران نر

ادیبی گوید: در این جهان کوشش هر کاری را به کسی سپرده‌اند؛ مرد شیر است و «زن» شیربان! نگاهداری شیر از شیر بودن دشوارتر است! رام کردن پهلوانی که از صبح تا شام با غول طبیعت گلاویز است و مایه‌ی زندگی را باید از دل سنگ و چنگ آهنین این غول بیرون بیاورد، کار آسانی نیست! اینجا مناسب است با نمونه‌هایی از لطایف تعبیرات ائمه‌ی دین علیهم‌السلام در این باب آشنا شویم:

### جهاد زن، نیکو شوهرداری

برای نشان دادن ارزش و اهمّیت یک قسمت از کار زن در خانه این تعبیر

۱- وَ قَوْنٌ فِی بُیُوتِکُنَّ (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳).

لطیف از لسان ائمه‌ی دین علیهم‌السلام منقول است که:

### جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ<sup>۱</sup>

جهاد زن، نیکو انجام دادنِ وظیفه‌ی شوهرداری است.

یعنی: صحیح است که جامعه‌ی مسلمین برای حفظ حیات اجتماعی خویش و مصون نگه داشتن آن از هرگونه خطر، نیاز به مجاهدات و مبارزات همگانی دارند، اما آنچه که صاحب این دین و فرستنده‌ی این آیین از یک «زن مسلمان» انتظار داشته و همان را به عنوان جهاد در راه خدا و سعی در حفظ آیین اسلامی حق خواسته است، همانا قیام به وظیفه‌ی شوهرداری بر اساس «مقررات الهی» است که همدوش با جهاد رزم‌آوران در میدان قتال اسلامی است.

ضمن حدیثی از امام صادق علیه‌السلام رسیده است که: امّ سلمه (یکی از همسران پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حضور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرضه داشت: قسمتی از اجر و ثوابی که به زنان داده می‌شود برای من بیان فرمایید. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا حَمَلَتْ، كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ جَاهَدَ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. فَإِذَا وَضَعَتْ، قِيلَ لَهَا: قَدْ غُفِرَ لَكَ ذَنْبُكَ، فَاسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ، فَإِذَا أَرْضَعْتَ، فَلَهَا بِكُلِّ رَضْعَةٍ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ<sup>۲</sup>

زن، وقتی حمل برداشت، اجری همانند اجر کسی که با

جان و مال خود در راه خدا جهاد کند، به او داده

۱- فروع کافی، ج ۵، باب حقّ الزوج علی المرأة، ص ۵۰۷، ح ۴، از امام کاظم علیه‌السلام. نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۱۳۱، از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۵، باب جوامع احکام النساء و نوادرها، ضمن حدیث ۱، نقل از خصال صدوق، از امام باقر علیه‌السلام.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲، ذیل ح ۴۹، نقل از امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۳۰.

می شود و چون وضع حمل کرد، از جانب خدا به او گفته می شود: گناهت بخشیده شد، حال عمل را از سر بگیر و هنگامی که به کودکش شیر می دهد به هر نوبت از شیر دادن، ثواب آزاد کردن بنده ای از اولاد اسماعیل به او می دهند.

### تقسیم کار بین مرد و زن از دیدگاه رسول خدا ﷺ

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می فرماید که:

تَقَاضَى عَلَى وَ فَاطِمَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخِدْمَةِ. فَقَضَى عَلَى فَاطِمَةَ بِخِدْمَةِ مَادُونِ الْبَابِ وَ قَضَى عَلَى عَلِيٍّ بِمَا خَلْفَهُ. قَالَ: فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: فَلَا يَغْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ بِإِكْفَائِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْمَلُ رِقَابَ الرِّجَالِ؛<sup>۱</sup>

علی و فاطمه علیهما السلام از رسول اکرم ﷺ خواستند که در امر خدمت و کارهای مربوط به زندگی، در بینشان داوری نموده و وظیفه ی هر یک را روشن کند. رسول خدا ﷺ نیز آن قسمت از کارها را که مربوط به داخل خانه است به عهده ی فاطمه علیها السلام مقرر فرمود و آنچه را که مربوط به خارج از خانه است به عهده ی علی علیه السلام موکول نمود. به دنبال این تقسیم، فاطمه علیها السلام فرمود: خشنودی و سروری که از این تقسیم به قلبم

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۸۱، ح ۱، نقل از قرب الاسناد.

وارد شد، اندازه‌ی آن را جز خدا کسی نمی‌داند که  
 رسول خدا ﷺ مرا از تحمّل کاری که به عهده‌ی  
 مردان است بی‌نیازم فرمود [یا] از اینکه در بین مردان  
 ظاهر شوم بی‌نیازم فرمود.

یعنی: اسلام از «زن» نخواست است که به عنوان «جهاد در راه خدا» و یا عناوین  
 دیگر به صحنه‌های مبارزات اجتماعی و سیاسی خارج از منزل کشیده شود<sup>۱</sup> که  
 سرانجام، هم از وظیفه‌ی مخصوص به خود باز بماند و هم موجب اختلال در وظیفه‌ی  
 مردان گردد.

### زن، شاخه گلی خوشبو است نه یک قهرمان!

ضمن وصایای امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام مجتبی (علیه السلام) آمده است:  
 وَلَا تُمْلِكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ  
 الْمَرْأَةَ رِيْحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ<sup>۲</sup>؛  
 زن را به بیش از آنچه راجع به خود اوست، صاحب  
 اختیار و مسلّط مکن! زیرا زن، یک شاخه گلی خوشبو  
 است و قهرمان نیست.

قهرمان در لغت به معنای وکیل دخل و خرج بودن و همچنین به معنای کارفرما  
 و فرمانروا بودن آمده است. بنابراین مضمون دستور امام (علیه السلام) این می‌شود که هر کاری  
 که خارج از شئون طبیعی «زن» است و مستلزم قهرمانیت و کارفرمایی یا تدبیر و  
 تصدّی امر دخل و خرج زندگی است، در اختیار وی قرار مده. واضح است که  
 «تَبْعُل» یعنی شوهرداری و فرزند پروری، خصیصه‌ی طبیعی زن و کار مناسب با

۱- البته موارد ضروری و استثنایی حساب جداگانه‌ای دارد که بعداً نیز اشاره به آن خواهد شد.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه‌ی ۳۱، آخرین قسمت نامه.

جهازات خلقت او می باشد؛ ولی تصدّی امور خارج از منزل مصداق قهرمانیت است و تجاوز از شئون فطری او به حساب می آید. باید توجه داشت که این دستور به معنای تحقیر «زن» و یا منزوی ساختن او از صحنه زندگی نیست؛ بلکه در واقع به معنای تقسیم کار جامعه بر حسب استعداد طبیعی مرد و زن و تعیین سهم مناسب زن از سنخ کار و در عین حال آمیخته با تجلیل از مقام والای زن و حافظ حریم شخصیت اوست؛ چنانکه جمله‌ی «فانّ المرأة ریحانة» که در مقام «تعلیل» و بیان حکمت جمله‌ی پیشین است، اشاره‌ی بسیار لطیفی به همین نکته‌ی تجلیل و تکریم شخصیت «زن» دارد که نشان می دهد موقعیت «زن» در باغستان جامعه‌ی انسانی موقعیت «گل» در گلستان است. می دانیم که بقای لطافت و شادابی گل - که تنها مایه‌ی رونق بازار اوست - در گرو اتّصال به شاخه و بوته‌ی خود در میان باغ و زیر سایه‌ی اشجار و دور از سرما و گرما و برکنار از طوفان و گرد و غبار است و گرنه پیداست که تندبادی گذرا در لحظاتی کوتاه، برگ‌های آن را پرپر کرده و بی برگ و نوایش می سازد. دست تطاول سرما و گرمای شدید، آب رخ از وی گرفته و بی ارج و بهایش می گرداند!

حال از دیدگاه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام موقعیت «زن» در مجتمع بشری، یک چنین موقعیت بسیار لطیف و حسّاس و دقیق است که خروج وی از محیط خانه و اشتغال به مشاغل بیرون از «منزل» مانند جدا گشتن گل از بوستان، سبب از دست رفتن ارج و بهای مخصوص به زن گردیده و هوس‌ها و تمایلات شیطانی از ناحیه‌ی خود او و دیگران تحت عناوین فریبنده‌ی مختلف، مانند بادهای سُموم، او را ملعبه‌ی دست تطاولگران هوسباز قرار می دهند و سرانجام، آن مسکین به صورت موجودی عاطل و وامانده‌ی از کار طبیعی خویش و مایه‌ی اختلال کار «مردان» جامعه در می آید! لذا در همین قسمت از بیان آن امام بزرگ علیه السلام می بینیم مسأله‌ی شدّت اهتمام

به برکناری زن از صحنه‌های خارج از خانه را به جایی رسانده که می‌فرماید:

وَ اكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ اَيَّاهُنَّ فَإِنَّ  
شِدَّةَ الْحِجَابِ اُبْقَى عَلَيْهِنَّ.... وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ اَلَا  
يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ<sup>۱</sup>

با در پس پرده قرار دادن زنان، دیدگان آنها را [از دیدار  
مردان] باز دار [از برخورد با نامحرمان پرهیزشان ده]  
زیرا سختگیری در امر استتار و پوشش برای بقای  
[شرف و شخصیت با مکرمات] زنان، بهترین وسیله  
است.... و اگر بتوانی چنان کنی که آنان جز تو مرد  
دیگری را نشناسند، چنین کن.

هر چند این جمله بر حسب ظاهر، راجع به منع اختلاط مرد و زن است، نه  
مربوط به منع خروج از منزل، ولی پیداست که اشتغال زن به کار خارج از «خانه» و  
فعالیت وی در صحنه‌های گوناگون از اجتماعات و سیاسیات، تلازم عادی با  
برخورد با مردان و شناسایی آنان دارد و عادتاً تفکیک بین این دو مطلب بسیار بعید  
است و به طور حتم آن درجه از شدت «احتجاب زن» که منظور امام علیه السلام است، بدون  
احتجاب در «خانه» میسر نیست. جداً برای سالم ماندن شرف و شخصیت واقعی «زن»  
هیچ وسیله‌ای بهتر از محیط «خانه» و اکتفاء به انجام وظیفه‌ی مخصوص به خود در  
آن محیط مقدس نمی‌باشد. این همان فرمان خداوند است که می‌فرماید:

وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ  
الْأُولَى...؛<sup>۲</sup>

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، نامه‌ی ۳۱، آخرین قسمت نامه.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

در خانه‌ها بتان بمانید و همچون روش جاهلیت نخستین،

به تبرّج و ظاهر شدن در بین مردان نپردازید...

تبرّج زن در عصر جاهلیت چنین بود که از خانه بیرون می آمد و در میان مردان راه می رفت.

از تفسیر «جاهلیت» به «اولی» در آیه‌ی شریفه، این نکته ممکن است استفاده شود که قرآن حکیم با آینده‌نگری مخصوص به خود، خبر از پیدایش «جاهلیت ثانیه» بعد از اسلام می دهد که همانند جاهلیت اولی قبل از اسلام، بار دیگر، زنان از حدود الهی خود تعدّی کرده و از خانه بیرون می آیند و در بین مردان به تبرّج می پردازند، چنانکه روایتی نیز ذیل همین آیه از امام صادق علیه السلام رسیده است که فرمود:

أَيُّ سَتْكُونُ جَاهِلِيَّةً أُخْرَى؛<sup>۱</sup>

در آینده‌ی نه چندان دور، جاهلیت دیگری تحقّق خواهد یافت.

### هشدار به بانوان مسلمان!

ما امروز این جاهلیت «آخری» و «ثانیه» را به چشم خود در دنیای متمدّن کنونی به وضعی رسواتر و وحشتناکتر از جاهلیت اولی می بینیم و این پیشگویی تحقّق یافته را یکی از جهات «اعجاز» قرآن حکیم می شماریم. لذا با استناد به فرمان قرآن و دستور امام امیر مؤمنان علیه السلام به بانوان مسلمان هشدار می دهیم که بر حذر باشید و مراقب که شما تحقّق بخش به «جاهلیت ثانیه» نباشید و بار دیگر «تبرّج» زنان «جاهلیت اولی» را با رفتار ضدّ اسلامی خویش زنده نسازید. تبلیغات شیطانی دنیای غرق در «مادّیت» شما را نفریبد و با پیش کشیدن پول و درآمد سرشار و زندگی مرفّه

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۶۹، ۲۷۹.

در عالم خیال، از محیط پاک و مقدّس «خانه» که میدان «جهاد» عظیم شماس، بیرونتان نکشند و بازپچه‌ی دست دیوهای پلید انسان‌نما قرارتان ندهند.

دور است سرِ آب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریید به سرابت

این جمله‌ی لطیف از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقول است:

النِّسَاءُ لَحْمٌ عَلَى وَضْمٍ إِلَّا مَا دُبَّ عَنْهُ<sup>۱</sup>

وَضْم در لغت به معنای تخته‌ای است که قصابان روی آن گوشت خُرد

می‌کنند و به معنای سفره‌ی غذا نیز آمده است.<sup>۲</sup> بنابراین ظاهر و حاصل معنای کلام امام علیه السلام این است که:

زنان، مانند گوشت روی تخته‌ی قصابان و یا همچون

غذای پخته‌ی حاضر بر سفره‌ی غذا، آماده‌ی ربوده

شدن هستند و در معرض خطر و دستبرد مردان

می‌باشند، مگر آنان که شدیداً مورد حراست و مراقبت

کامل قرار گیرند.

### مرد، تأمین‌کننده‌ی معاش زن

دین مقدّس اسلام با توجّه به طبیعت و فطرت انسانی و همچنین با در نظر گرفتن

ضرورت‌ها و نیازهای زندگی اجتماعی؛ از یک سو، «زن» را به وظیفه‌ی بسیار مهم و

اساسی که برای آن آفریده شده و جهازات لازم و مناسب آن وظیفه نیز در حدّ کمال

و تمام به او داده شده، اختصاص داده است و از سوی دیگر، کفالت امر معاش و

هزینه‌ی زندگی او را به صورت یک «الزام و تعهّد واجب» بر ذمه‌ی مرد قرار داده

است، تا بدین وسیله آرامش فکری «زن» فراهم شده و خاطر وی از جهت امر «معاش»

۱- غُرُور الحکم، حرف الالف، شماره‌ی ۱۹۶۶.

۲- الْمُتَّحِد و لسان العرب.

و دشواری‌های کسب «رزق» آسوده گردد و نتیجتاً با تمام قوا به سعی و کوشش بی‌دریغ در انجام وظیفه‌ی بسیار اصیل و سازنده‌ی خود در محیط مقدّس خانه پردازد.

### استثناپذیر بودن موارد ضروری

همانگونه که در خلال گفتار گذشته اشاره شد، مقصود از این بحث آن نیست که «زن» در منطق اسلام «مطلقاً» حقّ خروج از «منزل» و اشتغال به کار خارج از منزل ندارد. بلکه مقصود، این است که وظیفه‌ی اصلی «زن» در جامعه‌ی اسلامی بر حسب اقتضای سرشت و طبیعت جسمی و روحی‌اش، «استقرار در خانه» و اشتغال به کار بسیار مهمّ «مادری» و «شوهرداری» است؛ آنهم با تمام شرایط بسیار سنگین وجدانی و الهی‌اش که در کتب مربوطه‌ی تربیتی مفصّلاً بیان شده است.

روی این اصل، «اسلام» به «زن» اجازه نمی‌دهد که بدون ایجاب ضرورتی، پا از مرز طبیعی خود فراتر نهاده و «سنت» اصیل و حیاتی خویش را در هم بشکند و به بهانه‌های مختلف به صحنه‌ی کار خارج از «خانه» کشیده شود. ولی اگر شرایط اضطراری استثنایی پیش آید و حفظ مصالح اجتماعی یا خانوادگی مانند تعلیم و تدریس دختران و پرستاری یا پزشکی امراض زنانه و همچنین نداشتن کفیل معاش و امثال این امور ایجاب کند که «زن» متکفّل انجام کاری از کارهای خارج از «خانه» شود، در این صورت طبیعی است که آیین حکیمانه و انعطاف‌پذیر آسمانی اسلام با خروج «زن» از «خانه» و اشتغال وی به کار خارج از منزل به شرط رعایت موازین عفت، توافق خواهد داشت. رَبَّنَا اَلْهَمْنَا التَّقْوٰی وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضٰی.



## فصل ششم

وارد شدن مردم عوام در مسائل  
فلسفه و عرفان



## ورود عوام در مسائل فلسفه و عرفان

از دیگر راههای نفوذ شیطان در دل انسان، وارد شدن افراد غیر مستعد ناآگاه از مبانی فنّ «استدلال» و قاصر از درک رموز «کشف» و «شهود» در وادی «فلسفه» و «عرفان» و سرگرم گشتن با آراء و اقوال حیرت‌زای فلاسفه و عارفان است. گروهی خام فکر سطحی‌نگر چنین می‌پندارند که با خواندن کتاب‌هایی چند در رشته‌های مختلف علمی - مثلاً - و آموختن پاره‌ای از قواعد و اصطلاحات صاحب‌نظران در مسائل عقلی و عرفانی، می‌توانند درباره‌ی مبدأ و منتهای جهان و حقیقت «روح» انسان و کیفیت پیدایش آن و شناخت راه سعادت و موجبات شقاوتش نظری بدهند و یا به تشریح و تخطئه و یا تصویب آراء صاحب‌نظران بپردازند و سپس آن را به افکار نااهلان دیگر نیز منتقل سازند.

آری، این راه هم یکی از راههای بسیار خطرناک نفوذ شیطان در دل انسان است که تحت عنوان «معرفت» و شناخت حقایق دینی و تحصیل عقاید تحقیقی وارد حومه‌ی فکر انسان می‌شود و او را یک عمر در میان تراوشات مغزی انسان‌های غیر معصوم که هیچگونه مصونیت از خطا و کجروی ندارند، گنج و گم می‌سازد و آخر الامر آن بینو در حالی که معتقدات ساده‌ی خود را از دست داده و از این راه پر پیچ و خم نیز به نتیجه‌ی آرام‌بخشی نرسیده است، با قلبی مرتاب<sup>۱</sup> و جانی حیران از

---

۱- مرتاب: آلوده به شک و تردید.

دنیا می‌رود و محروم از سعادت ابدی می‌گردد. چه بسا دیده می‌شوند مردمی که هنوز ضروریات اولیه‌ی زندگیشان در زمینه‌ی علم به ظواهر دین از واجبات و محرّمات در امر عبادات و معاملات و آداب همسرداری و فرزندپروری و راه و رسم معاشرت با خویش و بیگانه و نظایر آن، مختل است و هنوز آن اندازه توانایی تسلط بر نفس خویش را نیافته‌اند که جلو تاخت و تاز هوس‌های سرکش ذلت‌بار را در حومه‌ی وجود خود بگیرند و بر اثر اتباع هوی، دچار انواع بیماریهای جسمی و اخلاقی نگردند.

آری، همین مردم با همه‌ی این نقص و عیب‌های شرم‌آور و خفت‌بار، دیده می‌شوند که به جای پرداختن به اصلاح مفاسد ظاهر و باطنشان به فکر یادگیری «فلسفه» و «عرفان» افتاده و ایّامی چند پای گفتار فلان مُتَفَلِّسِف<sup>۱</sup> می‌نشینند و احیاناً نوشته‌هایی پراکنده از بافته‌های وهم و خیال فلان مدّعی عرفان<sup>۲</sup> به خورد مغز خود می‌دهند و از اینکه با پاره‌ای از اصطلاحات پُر باد و بُروت، آشنا شده‌اند، دلخوش می‌شوند و به خود می‌بالند و هر جا که نشستند دم از فضل و کمال برتر می‌زنند. آنگاه بدبختی دردناک اینکه از سویی خضوع اعتقادی را از دست داده و نسبت به عقاید ساده‌ی دینی خویش که در نظرشان عامیانه و قشری جلوه کرده است، بی‌اعتنا می‌گردند و از سوی دگر، بر اثر نداشتن استعداد لازم و لطافت روحی کامل، به اصل مرادات و مقاصد قوم و اهل فن نمی‌رسند و در نتیجه، یک سلسله اوهام و تخیلات واهی را به عنوان حقایق فلسفی یا لطایف عرفانی در جان می‌نشانند و سپس همانها را در پوشش ارشاد و هدایت افکار مردم به دیگران منتقل می‌سازند... و سرانجام گناه اضلال غیر را هم بر گناه «ضلال» خویش می‌افزایند.

۱- مُتَفَلِّسِف: مدّعی فلسفه دانی.

۲- البتّه ما منکر این نیستیم که در هر زمان آحادی عارف به معارف حقّه و راسخ در مبانی فلسفه و آشنا به دقایق عرفان پیدا می‌شوند؛ اما «قلیل ما هم» بسیار انکند و آنها غیر از این مدّعیان مغرورند.

این جمله در یکی از تألیفات مرحوم فیض کاشانی رحمۃ اللہ علیہ آمده است:

إِنَّ شَاهِقَ الْمَعْرِفَةِ أَسْمَحُ مِنْ أَنْ يُطِيرَ إِلَيْهِ كُلُّ طَائِرٍ وَ  
سَرَادِقُ الْبَصِيرَةِ أَحْجَبُ مِنْ أَنْ يُحَوِّمَ حَوْلَهُ كُلُّ سَائِرٍ؛<sup>۱</sup>

کوه بلند معرفت، بسی بلندتر از آن است که هر  
پرنده‌ای بتواند به سوی قلّه‌ی آن، بال و پر بگشاید و  
سراپرده‌ی بصیرت مستورتر از آن است که هر  
رهگذری بتواند در حول و حوش آن به گردش درآید.

شرح مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس      که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست  
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی      که جام جم نکند، سود وقت بی بصری  
نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز      چون نداری تو سپر واپس گریز  
پیش این پولاد، بی اسپر میا      کز بریدن تیغ را نبود حیا

### درخواستی غرورآمیز

در نهج البلاغه شریف آمده است که مردی از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست کرد که خدا را به گونه‌ای برای او وصف نماید که گویی او را آشکارا می‌بیند. امام علیه السلام از این درخواست غرورآمیز او (که فراتر از حدّش رفته و طمع در اکتناه ذات «حق» کرده است) خشمگین شد (و برای پیشگیری از پیدایش چنین وسوسه در افکار دیگران نیز) دستور داد مردم مجتمع شدند، آنگونه که مسجد بر انبوه جمعیت تنگ شد. آنگاه امام علیه السلام بالای منبر تشریف فرما شد و در حالی که رنگ چهره‌ی شریفش از شدّت خشم متغیر شده بود، آغاز سخن نمود و پس از حمد و سپاس خدا و درود بر رسول معظم صلی اللہ علیہ و آله و سلم و بیان شمه‌ای از صفات کمال حضرت

حق - عز و علا - فرمود:

فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ  
فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضَىٰ بُنُورُ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ  
الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ  
وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ أَيْمَةِ الْهُدَىٰ أَثَرُهُ فَكُلُّ  
عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَىٰ حَقِّ اللَّهِ  
عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ  
أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ  
الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ  
الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَىٰ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ  
تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّىٰ تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ  
فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصِرُوا  
عَلَىٰ ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَىٰ قَدْرِ  
عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ؛<sup>۱</sup>

هان ای سؤال کننده [که به فکر شناسایی ذات حق از  
طریق اندیشه و عقل خویش افتاده ای] بنگر، هر صفتی  
از صفات او را که قرآن نشانت داده است، تبعیت  
کن [خدا را به همان صفت توصیف کن] و از نور  
هدایت قرآن، روشنایی به دست آور [تا راه سعادت را  
به درستی ببیمایی] و آنچه را که شیطان [درباره ی  
خدا] تو را به دانستن آن [در پوشش اسرار توحید و

۱- نهج البلاغه ی فیض الاسلام، خطبه ی ۹۰ (خطبه اشباح)، قسمت دوم خطبه.

دقایق معارف] و امی دارد، از مطالبی که نه در قرآن، دانستن آن بر تو واجب شده است و نه در سنت پیامبر ﷺ و ائمه‌ی هدی از آن اثری هست [و بیانی شده است، رها کن و] علم آن را به خداوند سبحان واگذار [در پی یاد گرفتن و اعتقاد به آن مباش]. چه آنکه منتهای حق خدا بر تو همین است [که او را به همان صفاتی که خودش در قرآن کریم و یا به بیان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام وصف کرده است، وصف نمایی] و بدان که راسخان در علم کسانی هستند که در مورد آنچه در پس پرده است و از درک آنها پنهان است [و توانایی فهم آن را ندارند] با تکلف وارد آن نمی‌شوند و خود را برای پی بردن به آنچه که [حقیقت آن به تقدیر خدا] در پشت درهای بسته قرار دارد، دچار مشقت بی حاصل نمی‌کنند. بلکه فقط [در مقام انجام وظیفه] اقرار به [وجود] آن [حقیقت غائب] می‌نمایند [و به کنجکاوی در فهم و تفسیر آن نمی‌پردازند] و خداوند تعالی [نیز] اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در حدّ توانایی علمی آنها نیست، ستوده است و همین ترک تعمق و دست برداشتن از کنجکاوی فکری را که آنان درباره‌ی چیزی که بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آن را خدا از آنها نخواسته و تکلیفشان نکرده است، از

خود نشان داده‌اند، رسوخ و استواری [در علم] نامیده و آنها را به عنوان راسخین در علم معرفی فرموده است؛ زیرا از حدّ خود تجاوز نکرده و دربارهی آنچه که مأمور به اکتناه و درک حقیقت آن نیستند، تعمّق نمی‌کنند و تنها "آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا" می‌گویند و می‌گذرند.<sup>۱</sup> پس تو نیز اکتفا کن به همانچه قرآن کریم بیان کرده [و دربارهی آنچه که درخور فهم تو نیست و مأمور به دانستن آن نیستی، به اندیشه مپرداز] و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را به اندازه‌ی عقل خود تقدیر نکن که تباه و هلاک خواهی شد.

### مبانی خاصّ پیروان مکتب اهل بیت وحی ﷺ

مرحوم فیض رحمته الله در «رسالة الانصاف» خود، پس از شرح فحص و تحقیق خود در مسالک فرقه‌های مختلف از مدّعیان غور در معارف می‌گوید:

و بالجمله، طائفه‌ای «واجب» و «ممکن» می‌گویند و قومی «علّت» و «معلول» می‌نامند و فرقه‌ای «وجود» و «موجود» نام می‌نهند و «مِن عِنْدِی» هر چه خوش آید گویند! و ما متعلّمان که مقلّدان اهل بیت معصومین علیهم السلام و متابعان شرع می‌بینیم، «سبحان الله» می‌گوییم! «الله» را الله می‌خوانیم و «عبید» را عبید می‌دانیم.

قال الله سبحانه:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى

۱- اشاره به آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران است که ذیل آن می‌فرماید: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»؛ یعنی: تأویل آن [مشابهات] را جز خدا و راسخون در علم کسی نمی‌داند که می‌گویند: ایمان به آن داریم؛ همه از جانب پروردگار است.

الرَّحْمَنِ عَبْدًا؛<sup>۱</sup>

تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده‌ی سر  
به فرمان اویند.

نامی دیگر از پیش خود نمی‌تراشیم و به آنچه شنیده‌ایم قانع می‌باشیم و شکی  
نیست که در محکمت «ثقلین» از این نوع سخنان که در میان این «طوائف» متداول و  
اصطلاحاتی که بر زبان ایشان متداول<sup>۲</sup> است، هیچ خبر و اثری نیست و تأویل  
متشابهات نیز همه کس را میسر نی! بلکه مخصوص «راسخین فی العلم» است:

وَهُمُ الْمُقَرَّرُونَ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ، الْمُعْتَرِفُونَ  
بِالْعَجْزِ عَمَّا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا؛

آنان نیز کسانی هستند که به تمامی آنچه که تفسیرش  
را نمی‌دانند اقرار دارند و به ناتوانی خویش از پی بردن  
به آنچه که در خور فهمشان نیست اعتراف می‌نمایند.

علامه‌ی مجلسی - محدث بزرگ و فقیه سترگ شیعه - در کتاب ارزشمند خود  
«الفرائد الطریفة فی شرح الصحیفة» - که در شرح صحیفه‌ی کامله سجّادیه نگاشته - به  
مناسبت برخی از مباحث به تأویل‌های نابجای فلاسفه اشاره می‌کند که نقل بعضی از  
جملات آن مناسب است. مرحوم مجلسی در شرح جمله‌ی «اخترعهم علی مشیتة  
اختراعاً» (از دعای اوّل صحیفه) می‌نویسد:

این جمله بر حدوث عالم دلالت می‌کند و اخباری که صریحاً بر این معنی  
دلالت دارد، فراوان است که در بحارالانوار انشاءالله یاد می‌کنیم. در اینجا فقط بعضی  
از آنها را نقل می‌کنیم، برای ردّ بر بعضی از ملحدانی که لباس مسلمان پوشیده‌اند،

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

۲- متداول: بیان شدن، ردّ و بدل شدن.

زیرا ادّعا می‌کنند که در اخبار کلامی نیست که صراحتاً بر حدوث زمانی دلالت کند. ایشان پس از نقل چهارده حدیث در این مضمون می‌نویسد: اخبار در این مضامین زیاد است که در اینجا امکان نقل تمام آنها نیست و اگر تأویل اینگونه اخبار روا باشد - با وجود اجماعی که تمام صاحبان ادیان و شرایع بر ظاهر این اخبار دارند - در آن صورت هر ملحدی می‌تواند میان مسلمانان وارد شود و مذاهب آنها را تأویل کند. حتّی وجود واجب را می‌تواند تأویل کند. مثلاً بگوید: مراد ائمه و علمای مسلمانان از واجب تعالی، دهر یا طبیعت است و سایر اصول و فروع دین را همین گونه می‌تواند تأویل کند. خداوند، ما و سایر مسلمانان را از وسوسه‌ها، گمراهی‌ها و تأویلات آنها در پناه خود حفظ فرماید.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی در همان کتاب، ذیل جمله‌ی «حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرَزَخِ» (دعای اوّل صحیفه) بعضی از مطالب متواتر در میان مسلمانان در مورد برزخ و مستندات آنها را آورده و سپس به تأویل فلسفی آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: آنچه گفته شده که اینها باید بر اساس انکشاف علمی تامّ که برای نفوس مقدّسه در زمان مرگ پیدا می‌شود تأویل گردد، یا گفته‌اند که صورتی در حسّ مشترک برای آنها حاصل می‌شود و تأویلاتی مانند اینها همه ناشی از قَلّت اعتنا به شأن اخبار ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و کثرت اعتماد بر اندیشه‌های خام سست و جرأت بر خدا و رسول است. شگفت این است که آنها ادّعای ایمان می‌کنند؛ امّا از ارسطو و افلاطون خودشان برهان نمی‌طلبند و می‌گویند: دریافت آنها حجت است و از فهم آنها باید تبعیّت شود و نهایت کوشش خود را برای تصحیح کلمات آنها و ترویج مطالب سست آنان به کار می‌گیرند و از کلمات آنها نه چیزی را تأویل و نه ردّ می‌کنند، با اینکه مباحث فلاسفه، از زبانی به زبانی منتقل شده و مترجمان در آن تغییرات داده‌اند

۱- الفرائد الطریقه، چاپ اصفهان، کتابخانه علامه مجلسی، ۱۴۰۷، صفحات ۱۸ تا ۱۲۱.

و معلّمان و متعلّمان - هر کدام با فهم خود از مطالب - آنها را ضایع ساخته‌اند. (با این همه، اینگونه به مباحث فلسفی اعتماد می‌کنند) در حالی که گاهی اخبار ائمه‌ی هدی علیه السلام را به دلیل ضعف سند ردّ می‌کنند و گاهی با تأویلات زشت به این اخبار رو می‌آورند. خداوند، ما و سایر مؤمنان را از وسوسه‌ها و کیدهای آنها در پناه خود دارد و ما و ایشان را به صراط مستقیم هدایت فرماید.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی در همان کتاب، صفحه‌ی ۲۵۹ درباره‌ی تأویل ملائک به نفوس فلکی و در صفحه‌ی ۲۵۸ درباره‌ی تأویل روح به نفوس ناطقه‌ی مقدّسه، مطالبی به این مضمون دارد که رجوع به آن برای اهل تحقیق مناسب است.

### توجّه به یک هشدار مهم

فقیه کم نظیر و اصولی خبیر بصیر شیعه، مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی (صاحب کتاب قوانین الاصول، متوفی ۱۲۳۱ هجری قمری) در رساله‌ی رکنیه - که در پاسخ به پرسش‌های مولی علی مازندارانی نوشته - در مورد اینگونه تأویلات می‌نویسد:

تخلیه و مبرا کردن نفس در اینجا بسیار صعب است، چرا که هیچ لذّتی در دنیا فوق لذّت ادراک نیست و هیچ مایه‌ی دنیایی فریبنده‌تر از علم نیست. از همه چیز زودتر، آدمی را هلاک می‌کند و ادراک، هرچه دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد، فریبنده‌تر است. بسیار مرد بزرگی می‌خواهد که بعد (از) مجاهده‌ی بسیار، مطلبی را بفهمد و منظم کند و به مجرّد اینکه کلامی از معصوم به او برسد، از فکر خود دست بردارد و به حقیقت کلام معصوم عمل کند. بلکه چون امر او مردّد بین المحذورین می‌شود، سعی مالا کلام مبذول دارد که میانه‌ی آنها جمع کند. چون کلام خود را دل نمی‌گذارد که دست بردارد، کلام معصوم را تأویل می‌کند. فهم و ذهن و شعور

۱- الفرائد الطریقه، چاپ اصفهان، کتابخانه علامه مجلسی، ۱۴۰۷، صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۶ (نقل به تلخیص).

وَقَاد، مایه‌ی امتحانی است به جهت انسان که در هر زمانی، دینی می‌توان به اثبات آورد با ادله‌ی تمام و سخت شبیه است ذهن وَقَاد به صوت بسیار خوب که حق تعالی کسی را بسیار خوش صدا کرده باشد و می‌گوید که غنا مکن که حرام است. پس هر چند افلاطون را به شاگردی قبول نداشته باشی و ابوعلی را خوشه‌چینِ خرمن خود ندانی، همین که یک حدیث از معصوم به تو رسید و دانی که از معصوم است، همان‌جا بایست و بسیار اجتهاد و سعن کن تا تخلیه‌ی کامل کنی و از خدا بخواه که راهنمایی به حقیقت بکند.<sup>۱</sup>

### هشدار امام سجاد علیه السلام به حسن بصری

امام سید السّاجدین علیه السلام وارد مسجد الحرام شد، دید که حسن بصری<sup>۲</sup> در کنار «حجر الاسود» برای جمعی از مردم سخنرانی می‌کند. حضرت در مقابل او اندکی توقف کرد و سپس فرمود:

يَا هُنَاهُ! أَتَرْضَى نَفْسَكَ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَعَمَلُكَ فِي الْحِسَابِ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَتَمَّ دَاوُءُ الْعَمَلِ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَلِلَّهِ فِي الْأَرْضِ مَعَاذُ غَيْرِ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ: لَا.

قَالَ: فَلِمَ تَشْعَلُ النَّاسَ عَنِ الطَّوَافِ؟ ثُمَّ مَضَى. قَالَ

الْحَسَنُ: مَا دَخَلَ مَسَامِعِي مِثْلُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ مِنْ

۱- رساله‌ی رکنیه (به ضمیمه کتاب قم نامه) به کوشش سیدحسین مدرّسی طباطبائی، چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، صفحات ۳۶۶ و ۳۶۷.

۲- حسن بَصْرَی از افرادی است که در میان عامه‌ی مردم به زهد و پارسایی و گفتن سخنان حکمت‌آمیز شناخته شده و از زهاد ثمانیه به حساب آمده است. اما علیرغم ظاهر نیکوی فریبنده‌اش، باطنی پلید و سیرتی ناپاک داشته است. درباره‌ی او نقل شده که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ»؛ یعنی: آگاه باشید که هر قومی سامری دارد و این مرد سامری این ائت است. (سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۲، کلمه حسن). سامری همان مرد اغواگری است که به نقل قرآن کریم امت موسی علیه السلام را به گوساله پرستی واداشت.

أَحَدٍ قَطُّ! أَتَعْرِفُونَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالُوا: هَذَا زَيْنُ  
 الْعَابِدِينَ! فَقَالَ الْحَسَنُ: ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛  
 ای مرد! در اینجا؟ [بازداشتن مردم از عبادت حق، آن  
 هم در مسجد الحرام] آیا می‌پسندی که بمیری [خود را  
 از هر جهت کامل و آماده‌ی مرگ کرده‌ای و احساس  
 کمبود عمل نمی‌نمایی]؟ گفت: نه [کمبود عمل دارم و  
 خود را آماده‌ی مرگ نمی‌بینم].

فرمود: آیا اعمال‌ت را مناسب و شایسته‌ی موقف حساب  
 می‌دانی [که به اصلاح اعمال گذشته‌ات نیازی نداری]؟  
 گفت: نه [علمم را شایسته‌ی موقف حساب نمی‌بینم،  
 بلکه به اصلاح اعمال گذشته‌ام محتاجم]. فرمود: آیا  
 آنجا [عالم پس از مرگ] جای عمل است [که می‌شود در  
 آنجا به اصلاح عمل پرداخت]؟ گفت: نه [جای اصلاح  
 عمل، همین عالم دنیا است].

فرمود: آیا خداوند در روی زمین به غیر از این خانه،  
 پناهگاه دیگری [برای بندگان] قرار داده است [که  
 آنجا به عبادت وی بپردازند و کسب توشه‌ی راه  
 نمایند]؟ گفت: نه [پناهگاه بندگان و معبد عابدان در  
 روی زمین، همین خانه است].

فرمود: پس چرا مردم را از طواف [این خانه و اصلاح  
 اعمال گذشته و تحصیل توشه برای روز حساب] باز

می‌داری؟ امام، این جمله را فرمود و از آنجا دور شد.  
 حسن [در حالی که غرق تعجب و حیرت شده بود] به  
 یارانش گفت: تاکنون از احدی چنین کلماتی به گوشم  
 نخورده بود، آیا این مرد را می‌شناسید؟ گفتند: او  
 "زین العابدین" است؛ گفت: [آری] از خاندانی است که  
 تمام افراد آن در علوم و حکم، مشابه یکدیگرند.<sup>۱</sup>

منظور امام علی (ع) از این گفتگو، آن بود که به «حسن» تذکر دهد که راه برای مردم  
 - در حدّ خودشان - روشن است و وظیفه و تکلیف معلوم! عمر، به سرعت می‌گذرد و  
 فرصت «عمل» بسیار کم! برای چه مردم را با حرف‌های نابجای خود سرگرم کرده و  
 فرصت کار را از دستشان می‌گیری. بگذار مردم با همان عقیده‌ی پاک و قلب صافی  
 که دارند به کار خود برسند و رو به خدای خود آرند و با طواف بر گرد «بیت» و تضرّع  
 به درگاه «ربّ البیت» توشه‌ی راه بردارند و به راه مستقیم خود بروند. حرفهای حکیمانه  
 و تحقیقات عارفانه‌ات را برای خودت نگهدار! دایه‌ی مهربانتر از مادر مباش و خود را  
 به حال بندگان خدا، دلسوزتر از خدا و رسول خدا ﷺ مپندار! آنچه که در هدایت  
 مردم لازم بوده گفته‌اند و از چیزی فروگذار نکرده‌اند!

### حسن بصری، نماد نفاق در هر عصری

حال، در هر دور و زمان و در میان هر قومی امثال «حسن بصری» بوده‌اند و  
 اکنون نیز هستند که به زعم و خیال خویش خود را ارباب تحقیق و صاحبان «ذوق» و  
 «عرفان» می‌پندارند و حقایق عالیه‌ی دین را در بست در انحصار درک و فهم خود  
 دانسته و دیگران را عامی بی‌خبر از اسرار معارف به حساب می‌آورند. آنگاه هر جا که

۱- اشاره به آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی آل عمران است (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ).

می‌رسند و با هر جمعی که مواجه می‌شوند، حالا یا ریشه‌ای از هواپرستی و خودخواهی در باطن جانیشان پنهان است و عاشق جاهند و اشتهاور یا یک نوع خارش فکری و بیماری روحی دارند و دوستدار میراثند و جدال! به هر حال از سر عجب و غرور، لب به سخن گشوده و تحت عنوان حرف‌های تاره و اسرار ناگفته شبهه یا شبهاتی در اذهان ساده‌دلان می‌افکنند، پایه‌ی معتقدات مردم را که طیّ قرون متمادی با زحمات و خون دل‌های فراوان علمای پاکدل در قلوب عموم افراد امت جا گرفته است، می‌لرزانند؛ تشنّج در افکار و اضطراب در عقاید به وجود می‌آورند! گاهی مسائلی که جنبه‌ی بررسی علمی دارد و باید در حوزه‌های علمیّه بر اساس بحثهای مقدّماتی مورد تجزیه و تحلیل فنیّ به وسیله‌ی صنفی خاصّ از اهل علم قرار گیرد و به کلیّ از افق افکار عادی خارج است، در محافل عمومی مطرح می‌کنند و گاهی کتاب‌های «فلسفی» یا «عرفانی» پیچیده و غامض را که به منظور دور ماندن از دسترس مردم معمولی به عربی و اصطلاحات فنیّ نوشته شده است، ترجمه می‌کنند و به صورت مقاله یا در حدّ یک کتاب مُبتَدَل به افکار خام و ناپخته‌ی افراد عادی از مردان و زنان عرضه می‌کنند و طبیعی است که حاصلی جز حیرت و سرگردانی و تزلزل در عقیده و ایمان به دست مردم نمی‌دهند! در صورتی که همان عقاید - به اصطلاح - ساده و قشری که مردم مسلمان از برکات علمای سَلَف - که به ظنّ قویّ بر حسب مقتضیات شرایط زمان، پاک‌تر و بااخلاص‌تر بوده‌اند - به دست آورده‌اند، برای هدایت و نیل به سعادتشان کافی است! لذا در سایه‌ی همان عقاید ساده و صاف بوده که افراد پاک و باتقوا فراوان به وجود آمده‌اند و امروز با همه‌ی این تحقیقات و تدقیقات و شبهه‌پرانی‌ها و وسوسه‌دوانی‌ها، یک هزارم آنها را در میان هیچ صنفی از اصناف مسلمین نمی‌بینیم!

حال، ای داعیه‌داران ارشاد و هدایت مردم! بیایید مردم را به همان عقاید پاک و

سالمی که درباره‌ی «خدا» و «انبیاء» و «امامان» و «شفاعت» و «رجعت» و معراج و ولایت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین و اولاد اطهارش علیهم‌السلام دارند و از ظواهر روشن دینی به دست آورده‌اند، باقی بگذاریم و تدقیقات - به اصطلاح - عارفانه و تعبیرات مُبهم و متشابه اهل فن - از قبیل «صرف الوجود کلّ الاشیاء و لیس بشیء منها» و بیان مراتب «فناء» از «محو» و «طمس» و «محق» و سپس «صحو بعدالمحو» و تبیین سنخ ربط «خالق» و «مخلوق» از «ظّل و ذی ظلّ» و «شمس و شعاع شمس» و «نفس و قوای نفس» و «نم و یم» و «موج و بحر» و «اطلاق و تعین» و اشباه این مفاهیم دور از ذهن‌های ساده - را به عنوان ارتقاء در مدارج اعلای معارف به خورد مردم بیچاره ندهیم؛ فکرشان را گمراه و عملشان را ضایع نسازیم که اعظم خیانت‌ها، خیانت به اعتقادات مردم است.

در این نکته نیز اندکی بیندیشیم که این سنخ از مطالب غامض و پیچیده‌ی عرفانی، در واقع از دو حال خارج نیست؛ یا «حق» است و دارای اساس و یا «باطل» است و بی‌اساس! اگر واقعاً «باطل» است و جز مشتی اوهام و بافته‌های «خیال» جمعی از نوابغ در تخیل چیزی نیست! پس در این صورت، دعوت مردم به «باطل» و سرگرم کردن آنان با «متخیلات لاطائل» بدیهی است که ظلمی است بزرگ و ذنبی است لایغفر - و نستجیر بالله منه - و لذا نباید در میان مردم مطرح ساخت و اگر در واقع حق است و جداً مراتب عالی‌ای از توحید و معارف الهیه است، باز هم به طور مسلم و به تصدیق خود «اهل فن» این دقائق و رقائق و لطائف، در خور فهم عامّه‌ی مردم نیست و بحث و درک و فهم آن، نیاز به لطافت روحی خاص و ذوق و قریحه‌ی مخصوصی دارد و لزوماً در میان اهلس باید طرح شود، نه در میان توده‌ی مردم غیر مستعد که سبب اضلالشان گردد و حیرانشان سازد! لذا به هر حال، این سنخ از مطالب باید از دسترس عوام مردم خارج باشد و ملعبه‌ی دست رهگذران کوچه و بازار - از مردان و

زنان - نگردد! این کلام پر مغز رسول خدا ﷺ همیشه باید در مدّ نظر باشد که فرموده است:

إِنَّا مَعْشَرَ النَّبِيِّاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ  
عُقُولِهِمْ؛<sup>۱</sup>

ما گروه پیامبران، مأموریم با مردم به اندازه‌ی عقلشان  
سخن بگوییم.

و نیز از امام صادق علیه السلام منقول است که:

قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ:  
يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ! لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحِكْمَةِ،  
فَتُظْلِمُوها وَلَا تَمْنَعُوها أَهْلَهَا، فَتُظْلِمُوهُمُ؛<sup>۲</sup>

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در میان بنی اسرائیل به پا  
خاست و به سخنرانی پرداخت و فرمود: ای بنی  
اسرائیل! حکمت را برای نادانان مگویید که در این  
صورت درباره‌ی حکمت ستم روا داشته‌اید و آن را از  
اهلش دریغ مدارید که در این صورت درباره‌ی آنان  
ستم کرده‌اید.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن وصیّتش به امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلَّفْ وَ  
أَمْسِكْ عَنْ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ فَإِنَّ الْكَفَّ  
عِنْدَ خَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ؛<sup>۳</sup>

۱- تحف العقول، ص ۳۲.

۲- منیة المرید، ص ۸۴.

۳- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه‌ی ۳۱، قسمت دوم، نامه.

درباره‌ی چیزی که حقیقت آن رانمی‌شناسی] و  
 توانایی درک آن رانداری] سخن مگو و راجع به آنچه  
 که [دانستن آن را] از تو نخواسته‌اند، گفتگو مکن و از  
 [رفتن به] راهی که از ضلالت و گمراهی آن بترسی  
 خودداری کن؛ زیرا خودداری [از اقدام به هر کار] در  
 حال حیرت [و احتمال] گمراهی، بهتر از افتحام و ورود  
 به کارهای هول‌انگیز است.<sup>۱</sup>

### اعتقاد اجمالی برای عمل کافی است!

این مطلب باید باورمان شود و به دیگران نیز بفهمانیم که حقیقت «هستی» و راز  
 خلقت جهان و گُنه مبدأ و منتهای آن، از حوصله‌ی درک بشر بیرون است و  
 کنجکاوای زیاد در شناسایی آنها جز رنج بیهوده بردن و عمر تلف کردن و از «عمل»  
 باز ماندن نتیجه‌ای نخواهد داشت! لذا دین مقدّس اسلام که آیین «حکمت» است و  
 جز ساختن انسان سعید از طریق اصلاح «عقیده» و «اخلاق» و «عمل» هدفی ندارد،  
 در مقام شناسایی «حق» و «صفات حق» و رمز «نبوّت» و «وحی» و ماهیّت «روح» و سرّ  
 «مرگ» و «حیات» و «عوالم» پس از «مرگ»، اکتفا به «اعتقاد اجمالی» کرده و از بحث  
 تفصیلی درباره‌ی آن امور نهی فرموده است؛ چنانکه از امام باقر علیه السلام منقول است که:

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ  
 فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا؛<sup>۲</sup>

در [اسرار] مخلوقات خدا سخن بگویند، ولی درباره‌ی

۱- روایات دیگر و بیانی از مرحوم علامه مجلسی رحمته الله مناسب این بحث در فصل هشتم همین کتاب، تحت عنوان افشای  
 اسرار آل محمد علیهم السلام ممنوع است، خواهد آمد.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۹۲.

[ذات] خدا سخن مگویند! چه آنکه سخن در [ذات]

خدا گفتن، نتیجه‌ای جز افزودن بر حیرت انسان ندارد.

و راجع به مسأله‌ی قضا و قدر فرموده‌اند:

طَرِيقٌ مُّظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَ  
سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛<sup>۱</sup>

راهی است تاریک، در آن نروید [که سرگردان و گم

می‌شوید] و دریایی است ژرف، در آن داخل نشوید

[که غرق و هلاک می‌گردید] و راز نهان خداست

[برای فاش ساختن آن] خود را به رنج و تعب می‌فکنید

[که سودی نمی‌برید و به جایی نمی‌رسید].

قرآن کریم در پاسخ به پرسش از حقیقت روح [روح انسانی و یا روح‌الامین و

یا موجود دیگری غائب از عالم حس] فرمود:

...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا  
قَلِيلًا؛<sup>۲</sup>

...بگو روح از امر پروردگار من است و بهره‌ی شما از

علم اندک است.

مقصود از این جمله آن نیست که تنها بهره‌ی عرب‌های زمان نزول قرآن از علم

کم بود و قادر بر درک حقیقت «روح» نبودند؛ اما کسانی که بهره‌شان از علم زیاد

باشد، توانایی درک آن را خواهند داشت! بلکه مقصود این است که اصلاً بهره‌ی نوع

بشر از علم و فهم حقایق «هستی» اندک است و جز از طریق دیدن آثار نمی‌تواند به

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۲۷۹.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

حقایق «وجود» آنچنان که هست برسد وگرنه بشر نخواهد بود! حاصل آنکه دین مقدس اسلام با یک روش ساده‌ی فطری، ابتدا انسان را به خدای یگانه متوجه می‌سازد و سپس با توصیف او به «قدرت» و «حکمت» و «عدالت»، اعتقاد به روز حساب و ترتب «ثواب» و «عقاب» بر «اعمال» را در دل‌ها ایجاد می‌نماید و آنگاه «دستورات عملی» می‌دهد تا آنها را به کار ببندند و سعادت جاودانی خود را با «سعی» و «کوشش» خویش به دست آورند. بنابراین، تمام دین - لاقلاً برای عوام مردم که تشکیل دهنده‌ی اکثریتند - عبارت است از همین اعتقادات اجمالی و دستورات عملی و زائد بر این، هر چه که نافع به حال انسان در مسیر عمل نباشد و یا احیاناً بازدارنده‌ی وی از عمل باشد، در نظر اسلام مذموم و محکوم به منع و طرد است، اگرچه از سنخ مسائل «فلسفی» و «عرفانی» باشد که فرمودند:

مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَغْنِيهِ؛<sup>۱</sup>

از نشانه‌های یک مسلمان خوب این است که هر چه را

که نافع به حالش نیست رها کند.

بعید نیست که اشتغال به چنین مسائلی - حداقل برای نااهلان - از مصادیق

«خوض در آیات الهی» به حساب آید و مشمول «نهی قرآنی» گردد که می‌فرماید:

وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ

عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...؛<sup>۲</sup>

هر وقت کسانی را دیدی که خوض در آیات ما

می‌کنند [سخنان بی‌اساس غیر نافع به حال می‌گویند] از

آنها روی بگردان [و وقتی به سخنانشان مگذار] تا [متنبه

۱- المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۰۰، از رسول خدا ﷺ.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۶۸.

شوند و [به سخن دیگری بپردازند]...

حضرت رسول اکرم ﷺ می فرمود:

ذُرُونِي وَ مَا تَرَكْتُمْ؛ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ  
سُؤَالِهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ. فَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ،  
فَاجْتَنِبُوهُ وَ مَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛<sup>۱</sup>

مرا واگذارید! تا خودم چیزی نگفته‌ام از من مپرسید!  
امتهای پیشین به خاطر همین گونه پرسشها و اختلاف بر  
سر پیامبران و گفته‌های پیامبران، راه و رویه‌ی خود را  
از دست دادند و هلاک شدند! از آنچه که شما را از آن  
نهی می‌کنم بپرهیزید و آنچه را که شما را به آن امر  
می‌کنم، به قدر توانتان بجا آورید.

راستی بسیار جای تأسّف و تعجّب است، دینی که برای تربیت انسان و تأمین  
سعادت هر دو جهانی وی آمده و ساده‌ترین و کوتاهترین راه را پیش پای او نهاده  
است که به تصدیق متفکران منصف عالم، بهتر و جامعتر از این دستورات، تاکنون در  
جامعه‌ی بشری به وجود نیامده است؛ مع‌الاسف در میان ما به صورت یک سلسله  
«مسائل نظری» آمیخته با «فرضیات» و «تخیلات» بیگانه از اذهان اکثریت مردم  
درآمده و کار به جایی کشیده که مسلمانان و حتی - متأسفانه - علما و دانشمندان  
همین گونه گفتگوهای فرضی و خیالی را هنر و فضیلت فوق‌العاده ممتاز می‌دانند؛  
آنگونه که اگر کسی با زبانی ساده و خالی از تکلف و دور از قلمبه‌گویی و ظایف  
اخلاقی و عملی دین را برای مردم بازگو کند، در ذائقه‌شان مزه‌ای نمی‌کند و  
اشباعشان نمی‌نماید! بلکه توقع آن را دارند که پیوسته سخنانی خیال‌انگیز و حیرتزا

بشنوند و سپس بازاری داغ برای بحث و جدلهای عمر تباه کنِ بی اساس به وجود بیاورند. به فرموده‌ی دانشمندی صاحب سخن:<sup>۱</sup>

«روح اینگونه مردم چون رویه و استقامت فکری را از دست داده است، به بدنی می ماند که مبتلا به خارش گشته باشد؛ هر چه به آن بیشتر ناخن بزنند خارشش بیشتر می شود و هر چه خارش بیشتر شود، ناخن بیشتر می زنند، اینها هم در همین گفتگوهای بی سروته، عمر را ضایع می کنند؛ هر چه بیشتر می گویند و می شنوند، حیران تر می شوند و هر چه حیران تر می شوند، بیشتر به گفتگو می پردازند».

### پاسخ به دو اشکال!

شاید کسانی برای بهانه جویی و توجیه کار خود بگویند: تا نخست عقاید مردم درست نشود، در مقام «عمل» بر نخواهند آمد!

در جواب می گوئیم: البتّه این حرف صحیحی است، ولی آنچه که برای عمل لازم است، چنانکه گفتیم همان اعتقادات اجمالی است که همه‌ی مسلمانان دارند؛ نه آن تفصیلات پیچیده - فرضاً تحقیقی و علمی - نامفهوم برای عامه‌ی مردم که نه تنها لازم نیست، بلکه همانگونه که در گذشته بیان شد، احیاناً مضرّ هم هست و آیا راستی عقاید ساده‌ی فطری مردم را متزلزل ساختن - و به قول معروف «سربی درد را دستمال بستن» - به نظر شما اصلاح عقاید است؟! کسان دیگری هم ممکن است بگویند: تبلیغ دین و دفاع از حریم شرع مقدّس و پاسخگویی به تشکیکات و سوسه انگیز ملحدین و پیشگیری از سوء تأثیر القاءات ابلیسی مکاتب انحرافی دنیا، نیاز به تحقیقات عمیق علمی فلسفی دارد!

در جواب عرض می کنیم: بله، این سخن نیز سخنی است بسیار متین و مقبول

۱- مرحوم آقای راشد رحمته الله ضمن یکی از سخنرانی‌ها.

در نظر حکیم و شرع مبین. بلکه مجهّز شدن به جهاز علمی در مقابل افکار و آراء الحادی و دفاع از حریم مقدّس اسلام از اوجب واجبات است و هیچ تردیدی در آن نیست. امّا این هم - چنانکه قبلاً نیز اشاره شد - وظیفه‌ای است مربوط به گروه خاصّی از ارباب فضل و کمال در حوزه‌های علمیّه که واجد شرایط خاصّی می‌باشند، آن هم به قدر ایجاب ضرورت! نه اینکه ما به این بهانه، پای این سنخ از مطالب را به محافل عوام مردم باز کنیم و میدان سخن را در مجالس عمومی به هوسبازان مغرور فاقد شرایط بدهیم و افکار ساده و آرام مردم بیچاره را حیران و پریشان سازیم! نه مگر «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد».

### بهترین راه تبلیغ دین، عمل به تعالیم دین

به این حقیقت نیز باید توجّه کامل داشته باشیم که منشاء عمده‌ی خرده‌گیری‌های دشمنان نسبت به «دین» ما «اعمال» ماست و بهترین راه تبلیغ دین مقدّس ما نیز اعمال ماست. یعنی چون دیگران اعمال بد ما - مدّعیان پیروی از اسلام - را می‌بینند و گمان می‌کنند این بدی‌ها مربوط به اسلام است! طبعاً نسبت به اسلام اظهار تنفّر می‌کنند و از آن می‌گریزند و در این صورت اگر ما هزاران برهان قاطع از طریق «فلسفه» و «عرفان» اقامه کنیم، امّا «اخلاق» و «اعمال» خود را که در مرئی و منظر دنیاست اصلاح ننماییم، مؤثر نخواهد بود که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» امامان علیهم‌السلام نیز فرموده‌اند:

كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اُلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ  
وَ اِلَاجْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ الْحَيَرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ<sup>۱</sup>

مردم را با غیر زبانتان [به دین حق و آیین صلاح] دعوت کنید، باید [در مقام عمل طوری باشید] که از شما پرهیز

از گناه و کوشش در طاعت و انجام نماز و [اقدام به هر  
کار] خیر را ببینند [نه اینکه تنها سخنانی بشنوند] چه  
آنکه سبب مؤثر در جذب مردم به سوی حق، این نوع  
از دعوت است.

راستی اگر محیط زندگی ما امتی که خود را به نام «امت اسلامی» در دنیا معرفی کرده ایم جلوه گاه واقعی «اخلاق» و «احکام» اسلام بود و مردم دنیا آنچه که از ما مشاهده می کردند، در خانه ها و کوچه و بازارها و خیابان ها، در ادارات و کارگاه ها و آموزشگاه ها، همه اش صدق و صفا بود و امانت، عدل و وفا بود و محبت دل ها را با هم مهربان می دیدند و آراء و افکار را متحد! زبان ها را راستگو می دیدند و رفتارها را مؤدب! بدن ها را سالم می دیدند و اخلاق را مهذب! کوچه و خیابان ها را نظیف می دیدند و کارگاه ها را منظم! نه غش و دروغ و دغل می دیدند و نه خیانت! نه مکر و خدعه و تدلیس می دیدند و نه جنایت! طبیعی است که در این صورت از صمیم جان مجذوب «اسلام» می شدند و اسلام عزیز، خود به خود در دنیا پیش می رفت و تمام اتهامات از ساحت مقدسش رفع می گردید و - به اصطلاح مستحدث - صادر می شد! بدون اینکه نیازی به شعارهای داغ «بی محتوا» و «فلسفه بافی» های پر مدعا پیدا کند! حال اگر راستی ما قصد خدمت داریم، بکوشیم جنبه ی اخلاقیات مردم را اصلاح کنیم و در مرحله ی عمل تسدیدشان نماییم که امروز، مردم به «فقر در اخلاق» و «کسالت در عمل» سخت گرفتارند! دیگر ما قوز بالای قوز نگذاریم و با فلسفه بافی ها و عرفان گویی های خود، علاوه بر «اخلاق» و عمل در مرحله ی «اعتقاد» هم مستأصل و حیران شان نسازیم که فردا در موقف حساب خدا، سخت مستأصل و حیران خواهیم گشت و سپس محکوم به عذاب الیم خواهیم شد! «حسن بصری» مردم را پای کعبه و کنار حجرالاسود جمع کرده بود و به قول خود تحقیقات عارفانه

می‌کرد و درس معارف می‌داد! امام سیدالسّاجدین علیه السلام که پدر مهربان اُمّت بود و دلسوز به حال جمعیت، در حال طواف که آن صحنه را دید، تحمل نکرد، ایستاد و به او مطالبی فرمود که حاصلش این بود که:

مردم آنچه را که باید در حدّ توان خود راجع به اساس دین بفهمند، فهمیده‌اند، ره‌شان کن تا به «عمل» بپردازند و از راه «عمل» به درجات عالی تر معارف نائل شوند. عمر کوتاه است و فرصت عمل بسیار کم! «لَمْ تَشْغُلِ النَّاسَ عَنِ الطَّوَافِ»؛ چرا نمی‌گذاری مردم به طوافشان برسند! هی بحث علمی و هی تحقیقات عرفانی! هی نکته سنجی و هی لطیفه‌گویی! پس اصلاح «اخلاق» و «عمل» کو؟ یک عمر در مقدمه سرگردان ماندن و از ذی‌المقدمه غافل و محروم گشتن و مُردن، آیا صحیح است؟!

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَامْتَنِّعْنَا بِهَدْيِ  
 صَالِحٍ لَا نَسْتَبَدِّلُ بِهِ وَطَرِيقَةَ حَقٍّ لَا نَزِيعُ عَنْهَا  
 وَنِيَّةِ رُشْدٍ لَا نَشْكُ فِيهَا وَاسْتَعْمِلْنَا بِمَا تَسْأَلُنَا عِدَا  
 عَنْهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامَنَا فِيمَا خَلَقْتَنَا لَهُ؛<sup>۱</sup>

۱- اقتباس از دعای مکارم اخلاق، دعای بیستم از ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجّادیه.



## فصل هفتم

غرور برخاسته از محبت

خاندان رسالت ﷺ



## غرور نابجا از محبت ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام

از جمله اموری که در میان ما مردم شیعی مذهب مورد سوء استفاده قرار گرفته و دستاویزی عجیب برای بی‌پروایی در امر گناه و سبک شماری امر و نهی خدا گردیده است، موضوع «محبت و مودّت خاندان رسالت علیهم‌السلام» است؛ گویی این اعتقاد در اکثر مردم ما به وجود آمده است که دوستان اهل بیت علیهم‌السلام از ناحیه‌ی گناهانشان مورد اخذ و عقاب خدا قرار نمی‌گیرند و تنها به خاطر شیعه بودنشان نوعی آزادی در ارتکاب گناه و مصونیت از عذاب به آنها داده شده است.

لذا با کمال تأسف می‌بینیم این گروه عزیز شریف با در دست داشتن عالی‌ترین وسیله‌ی تحصیل طهارت و قداست در تمام ابعاد زندگی - که همان شرف ارتباط با خاندان عصمت است - دچار انواع رذائل اخلاقی و آلودگی‌های عملی گردیده و از اینرو طبعاً موجب شُئِن<sup>۱</sup> و عار و عیب اولیاء حق و پیشوایان مذهب خود نیز شده‌اند! در صورتی که محبت یک انسان کامل آن هم مانند علی امیرالمؤمنین و آل اطهارش علیهم‌السلام اگر صادقانه تحقّق پذیرد، طبیعی است که لازمه‌اش تبعیت «محبت» از «محبوب» و نتیجتاً متّصف گشتن محبّ به صفات «محبوب» است. چنانکه اهل عرفان و ارباب سیر و سلوک می‌گویند تأثیر نیروی «محبت» در ازاله‌ی رذائل و تحلیه‌ی جان به فضایل از قبیل تأثیر موادّ شیمیایی بر روی فلزّات است که همچون

اکسیری دفعتاً فلزّی را مبدّل به فلزّ دیگری می سازد و یا مانند سیم برقی است که از وجود محبوب به محبّ اتصال می یابد و یکجا و با سرعت، تمام صفات محبوب را به محبّ انتقال می دهد. بنابراین اگر دیدیم مدّعی محبّت به کسی، عاری از صفات محبوب و بلکه متّصف به صفات ضدّ صفات اوست، طبیعی است که در صدق ادّعای وی دچار تردید می گردیم و احیاناً تکذیبش می کنیم. لذا می فرمودند: «كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ماست و حال آنکه او وابسته‌ی به فروع غیر ماست. چه بهتر که تمام حدیثی که این جمله در ذیل آن رسیده است ذکر شود.

شیخ کلینی رحمته الله به اسناد خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلُّ بَرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ  
التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصَّيَامُ وَ كَظْمُ الْعَيْظِ وَ الْعَفْوُ  
عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ  
بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ وَ عَدُوَّتَنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ  
كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ فَمِنْهُمْ الْكَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ  
النَّمِيمَةُ وَ الْقَطِيعَةُ وَ أَكْلُ الرِّبَا وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ  
بِغَيْرِ حَقٍّ وَ تَعَدْيُ الْحُدُودِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ وَ رُكُوبُ  
الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الزَّنا وَ السَّرِقَةُ وَ  
كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ  
مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا؛

ما اساس و بنیاد هر خوبی و خیری هستیم و هر چه که

۱- اصول کافی، ج ۸، الرّوضة، ص ۲۴۳، ذیل ح ۳۳۶. از امام صادق علیه السلام، این مضمون به عبارت دیگری نقل شده است: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا وَهُوَ مُتَمَسِّكٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۸، ح ۴۹.

نیکی است از فروغ ماست [درخت مبارک و شجره‌ی  
 طیّبه‌ای هستیم که شاخه‌های آن جز فضیلت و تقوا  
 میوه‌ای از خود تحویل نمی‌دهد] و در شمار نیکی‌ها  
 است: توحید و نماز و روزه و خشم فرو خوردن و بد  
 کار را بخشیدن و دلجویی از فقیران و رعایت حال  
 همسایگان و اعتراف به فضل صاحبان فضل و [از آن  
 سو] دشمنان ما، ریشه و اصل و بنیاد هر شرّ و بدی  
 می‌باشد و هر چه که پلیدی و زشتی است از فروغ [و  
 شاخه‌های درخت ناپاک و شجره‌ی خبیثه‌ی] آنهاست و  
 لذا از آنان ناشی می‌گردد: دروغ و بخل و سخن چینی و  
 قطع رحم و رباخواری، تعدّی به مال یتیمان و زنا و  
 سرقت و ارتکاب هرگونه گناه و تبه‌کاری. بنابراین  
 دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ما [و از  
 پیوند خوردگان به درخت تقوا و طهارت ما] است، در  
 حالی که او [به گواهی اخلاق و اعمال قبیحش] وابسته‌ی  
 به فروغ غیر ما [و از پیوند خوردگان به درخت ناپاک  
 دشمنان ما] است.

این حدیث شریف هشداری است به مدّعیان پیروی از مکتب اهل بیت  
 رسول ﷺ که به خود بیایند و اعمال و اخلاق خود را که میوه و محصول درخت  
 وجودشان می‌باشد، دقیقاً مورد بررسی قرار داده و بنگرند که راستی خُلق و خو و رفتار  
 و گفتارشان در عِداد چه سنجی از اخلاق و اعمال است و مشابهت با محصول کدام  
 یک از آن دو درخت «خبیث» و «طیّب» دارد. اگر دیدند آنچه که از مغز و قلب و

اعضا و جوارحشان تراوش می کند، توحید و تقوا و طهارت است و فضیلت، دل خوش دارند و خدا را شاکر باشند که شاخه‌ی وجودشان پیوند با شجره‌ی طیبه‌ی اهل بیت عصمت علیهم‌السلام پیدا کرده و میوه‌ای هم‌سنخ با میوه‌ی آن درخت پاک از خود تحویل می‌دهند که از لوازم قهری و طبیعی هر پیوند صحیح همین است و اگر دیدند - العیاذ بالله - آنچه که از درون و برو نشان نشأت گرفته و ظاهر می‌گردد، درست نقطه‌ی مقابل اعمال و اخلاق خاندان عصمت است؛ نه کسب و کاری منزّه دارند و نه خانواده‌ای مبرّی، نه از فضائل برخوردارند و نه از قبایح عملی برکنار؛ چشم‌ها ناپاک است و زبان‌ها نامهدّب، پیوسته با هم در تنازعند و از دستِ هم در فغان، صدق و عفاف و امانت در حال سقوط است و ناراستی و ضدّ عفاف و خیانت در اوج صعود!

در چنین شرایطی است که جدّاً باید تجدیدنظر در راه و رسم خود بنمایند و بیندیشند که به‌راستی مبدا شاخه‌ی وجودشان با شجره‌ی خبیثه‌ی دشمنان اهل بیت پیوند خورده باشد و آنان پیش خود می‌پندارند که از پیوند خوردگان به شجره‌ی طیبه‌ی اهل بیت رسولند! و آنگاه عمری با همین خیال غرورآمیز آلوده‌ی به انحاء معاصی به سربرند... و ناگهان چشم باز کنند و خود را در روز قیامت، در صف آل زیاد و آل ابی سفیان، محکوم به عذاب الیم الهی ببینند. آنجاست که شراره‌های آتش حسرت و افسوس از درونشان طوری برجهد که هزاران بار مردن و با مقراض قطعه‌قطعه شدن را آرزو کنند و به آن نیز نرسند:

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي  
عَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۱</sup>

آنان را از روز حسرت و افسوس بترسان؛ روزی که کار  
گذشته است، در حالی که آنان در غفلتند و ایمان نمی‌آورند.

بار دیگر این جمله را از امام معصوم خود صادق آل محمد علیه السلام به خاطر بیاوریم و در آن نیک بیندیشیم که:

فَكَذَّبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا؛

دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ماست، در حالی که [به گواهی اخلاق و اعمال قبیحش] وابسته و پیوند خورده‌ی به شاخه‌های [درخت ناپاک] دشمنان ماست [چه آنکه درخت پاک و شجره‌ی طیبه‌ی خاندان ما، هرگز میوه‌ی بد نمی‌دهد و محصول ناپاک به بار نمی‌آورد].

### رعایت احکام دین، مطلوب خداوند حکیم

این واقعیت مسلم برای هیچ انسان معتقد به مبدأ و معاد و آگاه از موقعیت دین در نزد خدا قابل تردید نیست که دستورات آسمانی دین و احکام حقّی شریعت، تنها برنامه‌ی تربیت انسان و یگانه راه سیر و وصول وی به سعادت ابدی است که حضرت خالق حکیم با نظم و حسابی دقیق آن را تشریع و تنظیم فرموده و از طریق ارسال پیامبران معصوم علیهم السلام به دست بشر داده است «لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» که آنها را از تاریکی‌های جهل و کفر و ضلالت، به روشنایی علم و ایمان و هدایت درآورد. لذا انبیاء و اولیای خدا علیهم السلام در هر زمان با جدّ تمام مراقب حفظ و اجرای احکام الهی در بین بشر بوده و در این راه از تحمل هر نوع از شدائد و زحمت‌ها دریغ ننموده‌اند... تا آنجا که می‌دانیم چه سرها از عزیزان خدا به خاطر دفاع از دین خدا بالای نیزه‌ها رفته و اجساد طیب و طاهرشان زیر ستم ستوران متلاشی گشته و پرندگان حریمشان به اسارت دشمن درآمده‌اند.

حال، انصاف بدهید آیا آن خداوند علیم و حکیمی که روا داشته است که در راه حفظ دین و شریعتش اولیاء و احبّائش اینچنین آعشته به خون و در به در شوند،

آیا او روا می‌دارد که همان دین و شریعت در دست ما، مورد بی‌اعتنایی و سهل‌انگاری قرار گرفته و احکام حلال و حرامش به هم ریخته و در گوشه و کنار زندگی ما با دشمنی اهواء نفسانی ما آغشته به خون و در به در شود؟! آیا راستی ما چنین معتقد شده‌ایم که اگر دین خدا به دست یزید و عبیدالله بن زیاد که دشمنان اهل بیت رسولند، تعطیل و تخریب گردد، گناهی بس بزرگ است و موجب اخذ و عقاب خداست؛ ولی اگر به دست ما که دوستداران اهل بیت رسولیم تعطیل و تخریب گردد، نه تنها گناه نیست و ما از این جهت مورد اخذ و عقاب خدا واقع نمی‌شویم، بلکه به دلیل محبت ما نسبت به اهل بیت وحی:

يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِنَا بِأَصْغَرِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ؛

خداوند، گناهان ما را به حسنات چند برابر گناهان

تبدیل می‌کند.

در صورتی که می‌دانیم که دین و شریعت، در حکم ناموس حق است و خداوند غیور، به مراتب بیش از آن مقدار که ما برای حفظ حریم ناموس خویش غیرت می‌بریم، او برای حفظ ناموس خودش - که دین و شریعت حق است - غیرت می‌برد. در این روایات تأمل فرمایید تا حقیقت امر روشن شود.

تجاوز به حریم دین ممنوع

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَ  
لِغَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛<sup>۱</sup>

خداوند تبارک و تعالی غیرتمند است؛ هر غیرتمندی را

۱- اصول کافی، ج ۵، ص ۵۳۵، ح ۱ و وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۷، ح ۲.

دوست دارد و به خاطر غیرتش کارهای زشت نهان و  
عیان را تحریم کرده است.

از رسول معظم ﷺ منقول است:

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَ حَدَّ الْخُدُودَ وَ مَا أَحَدٌ  
أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ وَ نَهَى أَنْ  
يَطَّلَعَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِ جَارِهِ؛<sup>۱</sup>

آگاه باشید که خداوند تحریم حرام و تحدید حدود  
فرموده است و احدی غیرتمندتر از خدا نیست و از  
غیرتش کارهای زشت را تحریم نموده و از اینکه مردی  
سر به خانه‌ی همسایه‌اش بکشد، نهی کرده است.

و نیز از آن حضرت ﷺ منقول است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ وَ غَيْرُهُ اللَّهُ أَنْ  
يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛<sup>۲</sup>

خداوند تعالی [به خاطر تجاوز به حریم ناموش]  
خشمگین می‌گردد و فرد باایمان [نیز به خاطر تجاوز به  
حریم ناموش] خشمگین می‌شود و خشم غیورانه‌ی  
خدا، آنجاست که انسان مؤمن کاری را که خداوند بر  
او حرام کرده است، انجام دهد.

**احساس ارادتی که اساس ندارد!**

شگفتا، در کجای عالم می‌توان نشان داد که کسی یگانه‌فرزند دل‌بند کسی را

۱- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۳۲.

۲- کنز العمال، ج ۷۰۷۲.

که نور چشم او و مایه‌ی حیات قلب او و عزیزتر از جان اوست، زیر شکنجه و آزار شدید درآورد... پوست از سر و صورتش بکند، گوشت تنش را با مقرض قطعه قطعه نماید و در عین حال ادّعا کند که من دوستدار صمیمی و محبّ صدیق پدرش هستم؟! آیا شکنجه دادن فرزند محبوب پدر، در واقع شکنجه دادن پدر نیست! آنگاه اینگونه آزار رساندن به یک انسان، با محبّت او چگونه قابل جمع است؟ آیا قبول داریم که دین و احکام خدا در نظر رسول خدا و علی مرتضی و امام سیدالشهداء علیه السلام و سایر اهل بیت وحی علیهم السلام محبوب‌تر از فرزندان و عزیزتر از جانشان بوده است و به همین جهت تمام هستی خود را فدای دینشان نموده‌اند؟ حال اگر کسی دین خدا را با مقرض شهوات و اهواء نفسانی خود پاره پاره و قطعه‌قطعه گرداند، در واقع آیا همکاری با آن کسانی نکرده است که جوان هیجده ساله و فرزند دلبند مولای عزیزمان حسین علیه السلام را پاره پاره کردند و حلق کودک شیرخوارش را دریدند و پیکر شریف خودش را قطعه قطعه نمودند. آنگاه اینچنین جنایت عظمی با آنچنان محبّت مدّعا چگونه قابل جمع است؟

اندکی بیندیشیم، آیا این نوع اعتقاد، از راههای نفوذ شیطان در دل انسان نیست؟ آری، آن دشمن پلید دائماً در سعی و تلاش است که آدمیان را از طریق «عبادت» و پیروی هدایت حق باز دارد و با سهل و آسان نشان دادن امر تخلف از فرمان خدا، آنان را به آلودگی انواع معاصی مبتلا نموده و سرانجام به شقاوت و محرومیت بی پایان دچارشان سازد. او برای رسیدن به این منظور شوم، از راههای گوناگون وارد شده و هر قومی را به طریقی خاصّ اغوا می‌نماید. در دل اتباع یزید و آل ابی سفیان اینچنین القاء می‌کند که:

إِنَّ الْحُسَيْنَ خَرَجَ مِنْ دِينِ جَدِّهِ، فَدَمُّهُ هَذَرٌ؛<sup>۱</sup>

۱- مشهور است این جمله را یکی از عالم‌نمایان وابسته به دستگاه حکومت بنی امیه به عنوان حکم صادر از مقام قضاء اسلامی صادر کرده است. جمله‌ی دیگری نظیر همان جمله از ابن العربی اندلسی نقل شده که: «إِنَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ بِسَيْفِ جَدِّهِ».

حسین بن علی با تخلف از اطاعت ولی امر زمان!! -

نعوذ بالله - از دین جدش بیرون رفته است و لذا خویش

مباح و کشتنش واجب است.

به همین جهت در عصر روز تاسوعا که عمر بن سعد - لَعْنَهُ اللَّهُ - به لشکر تحت

فرمانش دستور حمله به اردوگاه امام حسین (علیه السلام) می داد، گفت:

يَا حَيْلَ اللَّهِ! اَرْكَبِي، وَ بِالْجَنَّةِ اُبْشِرِي؛<sup>۱</sup>

ای لشکر خدا! سوار شوید و با کشتن پسر پیغمبر و

کشته شدن در این راه، آماده‌ی بهشت شوید.

آنگاه آن مردم بدبخت اسیر دام شیطان نیز، چنان فریب این وسوسه‌ی ابلیسی

را خوردند که یکجا به خروش آمدند و به عنوان جهاد در راه خدا و بهشتی شدن، به

جنگ با حجت خدا برخاستند و به فرموده‌ی امام سید الساجدین (علیه السلام):

كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ؛<sup>۲</sup>

همه با ریختن خون پاک آن عزیز خدا به خدا تقرب

می جستند!

این یک نوع اغوای شیطانی است که مناسب با افکار آن قوم به آنها القاء کرده

و آنها را به وادی عصیان می افکند. نوع دیگری نیز مناسب با فکر شیعی به دوستان

علی امیر المؤمنین (علیه السلام) القاء می کند که: «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»<sup>۳</sup>؛ و از این

کلام، این معنا را به آنان تفهیم می کند که با داشتن حبّ علی (علیه السلام) هرگونه گناهی که

از شما صادر شود، تأثیر تخریبی در روح و جان شما نخواهد داشت و هرگز مستوجب

۱- نفس المهموم محدث قمی، ص ۱۳۶.

۲- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۴.

۳- البته این کلام نورانی بجای خود درست است و از صمیم جان مورد قبول؛ امانه به آن معنی که به اذهان بهانه‌جویان گنه‌دوست می‌رسد و به آنها جواز عبور از مرز عصیان می‌دهد؛ بلکه به معنایی که بعداً متذکر آن خواهیم شد. ان شاء الله.

عذاب الهی نخواهید شد.

روشن است که این نوع استفاده و برداشت معنی از حدیث شریف، اطمینان خاطری تمام به مدعیان تشیع می‌دهد و آنها را با آسودگی خاطر به دامن انواع معاصی می‌افکند. لذا در روایات آمده است که چنین برداشت نادرستی، احیاناً در ذهن بعضی از افراد شیعه، از بعضی کلمات امامان علیهم‌السلام به وجود می‌آمد و از سوی آن حضرات علیهم‌السلام شدیداً تخطئه می‌گردید؛ از آن جمله این روایت:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام  
حَدِيثَ رُويَ لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا  
شِئْتَ فَقَالَ قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ قَالَ قُلْتُ وَ إِنْ زَنَوْتُ أَوْ  
سَرَقْتُ أَوْ شَرَبْتُ الْخَمْرَ فَقَالَ لِي إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ  
رَاجِعُونَ وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخِدْنَا بِالْعَمَلِ وَ  
وُضِعَ عَنْهُمْ إِنَّمَا قُلْتُ إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ  
مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ؛<sup>۱</sup>

از محمد بن مارد نقل است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: حدیثی برای ما از شما روایت شده که فرموده‌اید: وقتی [امام را] شناختی، هر چه می‌خواهی عمل کن! فرمود: بلی، من گفته‌ام این سخن را. گفتم: هر چند زنا کنند یا دزدی نمایند و یا شراب بنوشند؟ امام فرمود: اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ، به خدا قسم با ما به انصاف عمل نکرده‌اند [چگونه ممکن است که] ما مسئول اعمالمان باشیم، اما شیعیان ما آزاد و غیر

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۴، ج ۵ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۷، ح ۲.

مسئول در عمل باشند؟ من گفته‌ام: وقتی [امام را] شناختی، هر چه می‌خواهی از کار خیر عمل کن، چه آنکه بسیار و اندک آن، از تو [که معرفت به امام داری] مقبول در نزد خدا می‌باشد.

یعنی: معرفت امام، زمینه‌ساز مقبولیت اعمال صالحه است؛ نه اینکه موجب گستاخی در امر معصیت باشد و آزادی‌بخش در ارتکاب گناه! ضمن یک حدیث مفصل که امام صادق علیه السلام در جواب سؤالات مفصل بن عمر مرقوم فرموده‌اند، این عقیده‌ی فاسد (اکتفا به معرفت امام و تهاون در مقام عمل) را با لحنی تند، مورد تخطئه و ابطال قرار داده و معتقد به آن را، مشرک به شرک بین، معرفی نموده‌اند؛ به این عبارت:

إِنَّهُ مَنْ كَانَ يَدِينُ بِهَذِهِ الصِّقَّةِ الَّتِي كَتَبْتُ، فَهُوَ عِنْدِي مُشْرِكٌ بِاللَّهِ بَيْنَ الشِّرْكِ لَا شَكَّ فِيهِ؛<sup>۱</sup>

هر کس معتقد به این نوع اعتقادی که تو نوشته‌ای باشد، او در نزد من مشرک به شرک روشن و آشکاری است که در آن تردیدی نیست.

سپس ضمن همان حدیث می‌فرمایند: این مردم، گفتار حق را شنیده‌اند، اما بدون اینکه در فهم معنای آن گفتار اهلش کمک بگیرند، آن را با سوء فهم خود توجیه کرده و به ضلالت افتاده‌اند، تمسک به «اصل» را مَغْنَى<sup>۲</sup> از «فرع» دانسته و معرفت را کافی از طاعت پنداشته‌اند غافل از اینکه:

لَمْ يَبْعَثِ اللَّهُ نَبِيًّا يَدْعُو إِلَى مَعْرِفَةٍ لَيْسَ مَعَهَا طَاعَةٌ

۱- مقدمه‌ی تفسیر مرآة الانوار، ج ۱۳، بصائر الدرجات، جزء ۱۰، باب ۲۱، ح ۱، صفحات ۵۲۶ تا ۵۳۶.

۲- مغنی: بی نیاز کننده.

فِي أَمْرِ وَ نَهْيٍ؛ فَإِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ الْعَمَلَ  
بِالْفَرَائِضِ الَّتِي افْتَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى خُدُودِهَا، مَعَ  
مَعْرِفَةٍ مَنْ جَاءَهُمْ بِهِ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَيْهِ. فَأَوَّلُ  
ذَلِكَ مَعْرِفَةُ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ ثُمَّ طَاعَتْهُ فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَيْهِ  
مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ وَ إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ أَطَاعَ وَ مَنْ أَطَاعَ  
حَرَّمَ الْحَرَامَ ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ...؛

خداوند، هیچ پیغمبری را بر نیانگیخته است که مردم را  
دعوت به معرفت کند، بدون اینکه اطاعت امر و نهی او  
همراه آن معرفت باشد. بلکه خدا از بندگان خواسته  
است که به تمام فرائض و احکامی که مقرر فرموده  
است با حدود و شرایط خاصه اش عمل نمایند؛ ولی بعد  
از معرفت و شناختن حجت و ولی خدا که آورنده ی آن  
احکام از جانب خدا و دعوت کننده ی مردم به سوی  
خداست. پس اوّل معرفت او و سپس اطاعت او امر و  
نواهی او و مسلم هر کس شناخت، مطیع می شود و هر  
کس مطیع شد، تخلف از فرمان او را [اعمّ از آشکار و  
نهان] حرام می داند.

### پیام رسول خدا ﷺ در وداع با امت

در حالات رسول اکرم ﷺ نوشته اند که چند روز پیش از وفاتشان به مسجد  
آمدند و در حالی که از شدّت ضعف حاصل از بیماری از یک طرف به امیرالمؤمنین  
علی (علیه السلام) و از طرف دیگر به فضل به عباس تکیه کرده بودند و دستمالی هم بر سر  
بسته بودند. آنگاه روی منبر نشستند و سپس فرمودند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ وَ قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوقٌ مِّنْ بَيْنِ  
 أَظْهُرِكُمْ. فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ  
 إِيَّاهَا وَ مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى دَيْنٍ، فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ؛  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ شَيْءٌ  
 يُغْطِيهِ بِهِ خَيْرًا، أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ بِهِ شَرًّا، إِلَّا الْعَمَلُ؛  
 أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَدَّعَى مُدَّعٍ وَ لَا يَسْتَمْتَنِي مُتَمَتِّنٌ وَ  
 الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَا يُنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ  
 وَ لَوْ عَصَيْتُ لَهَوَيْتُ! اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ؟<sup>۱</sup>

مردم، موقع مرگ من فرار سیده و نزدیک است که از بین  
 شما بروم؛ حال هر کس که به او وعده‌ای داده‌ام، بیاید تا  
 انجام دهم و هر کس از من طلبی دارد، بگوید تا ادا کنم.

آنگاه اینچنین ادامه‌ی سخن دادند که:

ای گروه‌های مردم [طبقات مختلف جمعیت، همه  
 بدانید که] بین خدا و کسی چیزی وجود ندارد که به او  
 خبری برساند و یا شری از او دور سازد، مگر عمل!  
 ای مردم، هیچ ادّعا کننده‌ای ادّعا نکند و هیچ آرزومندی  
 آرزو در سر نپروRAND [و چنین مپندارد که غیر از عمل  
 چیزی نافع به حالش باشد]. قسم به کسی که مرا به نبوّت  
 حق برانگیخته است، نجات نمی‌بخشد مگر عمل توأم با  
 رحمت پروردگار! من نیز اگر نافرمانی حق کنم، سقوط  
 می‌کنم! بار خدا یا! آ یا [همانگونه که تو می‌خواستی]

### ابلاغ رسالت کردم و انجام وظیفه نمودم؟

شیخ کلینی رحمته الله این حدیث را به اسناد خود در کافی نقل می کند:

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ لِي يَا جَابِرُ أَيْ كُنْتُ مَنِ يَنْتَحِلُ التَّشْيِيعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ فَوَاللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ وَمَا كَانُوا يُعْرِفُونَ يَا جَابِرُ إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ وَالتَّخَشُّعِ وَالأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ وَالْبِرِّ بِأُولِي الدِّينِ وَالتَّعَاهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَأَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَالْعَارِمِينَ وَالْأَيْتَامَ وَصَدَقَ الْحَدِيثُ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ وَكَفَّ الْأَلْسُنَ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَكَانُوا أَمْنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الْأَشْيَاءِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَقَالَ يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسِبَ الرَّجُلُ أَنْ يَقُولَ أَحَبُّ عَلِيًّا وَآتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحَبُّ رَسُولِ اللَّهِ فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَثْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ وَاللَّهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ، مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا فَهُوَ لَنَا

وَلَيْتَ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَمَا تُنَالُ  
وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ؛<sup>۱</sup>

جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر، آیا کسی که ادعای تشیع کرده و اعتراف به محبت ما [اهل بیت علیهم السلام] دارد، به همین مقدار از ادعا اکتفا می کند [و خود را مستغنی از عمل به تکالیف خدا می داند] در صورتی که به خدا سوگند، از شیعه‌ی ما محسوب نمی شود، مگر کسی که تقوای خدا را پیشه کرده و اطاعت فرمان خدا بنماید و آنان نیز شناخته نمی شوند [ای جابر] مگر به تواضع، افتادگی، امانت، زیاد به یاد خدا بودن، روزه و نماز، احسان به والدین، رسیدگی به حال همسایگان از فقیران و مستمندان، بدهکاران و یتیمان، راستگویی، تلاوت قرآن و بازداشتن زبان از گفتار درباره‌ی مردم مگر به نکوگویی و آنان چنانند که در میان قبیله و خاندان خویشان نسبت به تمام امور، امین شناخته می شوند. جابر گفت: یا بن رسول الله، ما که امروز احدی را با چنین صفت [که فرمودید] نمی شناسیم! فرمود: ای جابر، مسلک ها و مذهب های گوناگون تو را از راه بیرون نبرند! مرد چنین می پندارد که [تنها ملاک نجات و سعادتش این است که] بگوید: علی را دوست می دارم و او را به ولایت می پذیرم و در

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الطاعة والتقوى، ص ۷۴، ح ۳، مجموعه‌ی ورام، ج ۲، ص ۱۸۵، المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۶۴.

عین حال اهل عمل و فعال [در انجام وظایف] نباشد؟ در صورتی که اگر بگویید: من رسول خدا ﷺ را دوست می‌دارم، با آنکه رسول خدا بهتر از علی است [ولی پیروی از سیره و رفتار او ننماید و سنت و احکام شریعت او را به کار نبندد، تنها محبت او نافع به حال وی نخواهد بود] و به او مصونیت از عذاب خدا نخواهد داد [بنابراین، تقوای خدا را پیشه‌ی خود سازید و برای رسیدن به پادشاهی الهی کار کنید] و این را بدانید که [بین خدا و احدی از بندگان، رابطه‌ی خویشاوندی نیست] که به خاطر آن کسی را به گناهش نگیرد و بدون عمل به او پاداشی دهد]. محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند عزّ و جلّ و گرامی‌ترین آنان نزد او، پرهیزگارترین و کوشاوترین آنها در انجام وظایف بندگی است.

ای جابر! به خدا قسم، برای تقرّب جستن به خداوند تبارک و تعالی، هیچ وسیله‌ای جز طاعت و عمل به دستورات شریعت در کار نیست و ما [از جانب خدا] فرمان تبریّه و امان دادن از آتش [مخصوص مدّعیان تشیع که عاری از عمل باشند] در دست نداریم و احدی را بر خدا حجّتی نیست [که اگر کسی بر اثر بدعملی‌ها مستوجب آتش شد، در مقام احتجاج بر خدا برآمده و بگوید تو که وعده‌ی عفو شیعه را داده‌ای، پس چرا عفو نکردی و حال آنکه من نیز از شیعه هستم! نه خدا

چنین وعده‌ای به کسی داده و نه کسی را چنین حجتی بر خدا هست! آری درست است که اولیاء و دوستان را ما از آتش در امانند؛ اما باید دانست که [هر کسی مطیع فرمان خداست، اوست که ولی ما و دوستدار ماست] و از آتش در امان است [و هر کس متخلف از فرمان خداست، او دشمن ما] و محکوم به عذاب خدا [است و راهی برای رسیدن به ولایت و محبت ما نیست جز راه عمل] یعنی به کار بستن امر و نهی خدا [و ورع] یعنی پرهیز از گناه و دوری جستن از محرمات خدا [.

### هشدار دیگر

این جمله نیز ضمن روایتی از امام باقر علیه السلام منقول است که:

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلَّهِ لَمْ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا وَيُحَكِّمُ لَا تَغْتَرُّوا وَيُحَكِّمُ لَا تَغْتَرُّوا؛<sup>۱</sup>

هر کس از شما [شیعیان] مطیع فرمان خدا باشد، ولایت ما نفع به حال وی خواهد داشت و هر کس از شما متخلف از فرمان خدا گردد، ولایت ما نافع به حالش نخواهد بود. وای بر شما! فریب مخورید، وای بر شما فریب مخورید [به خیال کفایت شیعی بودن و اظهار ولایت ما نمودن، در حال غفلت به سر مبرید که خود را آلوده به

۱- اصول کافی، ج ۲، باب الطاعة والتقوى، صفحات ۷۵ و ۷۶، ح ۶.

گناهان نموده و سرانجام به آتش قهر خدا بسوزید].

**تنها کتیبه‌ی ولایت بر سر در خانه‌ها کافی نیست!**

تنها کتیبه‌ی بالای درب خانه که بر آن نوشته است:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ  
دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛<sup>۱</sup>

خداوند تعالی فرموده است: ولایت علی بن ابیطالب،

قلعه‌ی محکم من است، پس هر که داخل قلعه‌ی من

شود، از عذاب من در امان خواهد بود.

کافی نیست که آن خانه را شعبه‌ای از قلعه‌ی ولایت علی علیه السلام قرار داده و ساکنان آن نیز امان یافتگان از عذاب خدا باشند، چه آنکه اگر خدای ناخواسته در پشت دیوار آن کتیبه، صحنه‌های گناه همچون تشکیل محافل مختلط از مردان و زنان نامحرم به نام مجمع خانوادگی یا گسترش سفره‌های توأم با اسراف و تبذیر تحت عنوان ولیمه‌ی حجّ و عروسی و اطعام خویشان و دوستان به وجود آید... و یا - العیاذ بالله - از در آن خانه، زنان و دختران بی حجاب و بدحجاب داخل و خارج گردند و یا احیاناً در فضای آن خانه، صدای ساز و آواز و نغمه‌های نامرضی خدا پخش شود و یا - پناه بر خدا - سندهای رسمی ربا و ورق پاره‌های قمار و امثال آن در آنجا داد و ستد گردد...

آیا آن خانه با این اوصاف، باز هم قلعه‌ی ولایت علی علیه السلام و ساکنان آن نیز امان یافتگان از عذاب خدا هستند؟ آیا این به مسخره گرفتن شعار مذهبی نیست؟ آیا این افترا بستن به علی و خدای علی نیست؟ چه آنکه ما با این کار خود، چنین نشان می‌دهیم که خدا از یک سو شیطان را از در خانه‌ی خویش راند و گفت:

۱- سفینه البحار، ج ۲، کلمه‌ی «ولی»، ص ۹۲.

...أُخْرِجَ مِنْهَا مَذْءُومًا مَذْخُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ  
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>

...با بدترین ننگ و عار و ذلت و خواری، از آن [مقام  
قرب] بیرون رو. سوگند یاد می کنم که هر کس از آنها  
[آدمیان] از تو پیروی کند، جهنم را از شما همگی پر  
خواهم کرد.

آنگاه از سوی دیگر به علی علیه السلام - العیاذ بالله - اجازه داد که قلعه‌ی محکمی به نام  
«قلعه‌ی ولایت» تأسیس نموده و دست نوازش بر سر شیطان و پیروان شیطان کشیده،  
آنها را در پشت دیوار کتیبه‌ی ولایتش، آزادی در گناه و ایمنی از عذاب بدهد! راستی  
چه تناقضی از این روشن تر؟! و چه افتراقی از این بزرگتر؟ روز جزا، اگر خداوند عظیم  
ما را به پای حساب و احتجاج بکشد که روی چه میزانی قلعه‌ی شیطان و پرورشگاه  
عاصیان را قلعه‌ی ولای علی و امان‌خانه‌ی از عذاب من نامیدید؟ اگر من گفتم ولایت  
علی قلعه‌ی محکم من است، از آن نظر گفتم که پای شیطان اغواگر به آنجا نمی‌رسد  
و لذا هر کس به آن قلعه‌ی محکم متحصّن شود - یعنی تبعیت از علی کند - طبعاً از  
گناه و عصیان می‌گریزد و در نتیجه از عذاب من در امان می‌ماند. نه اینکه من به علی  
دستور تأسیس یک قلعه‌ی محکم به نام قلعه‌ی ولایت دادم تا هر چه تبهکار دغلباز  
است در آنجا جمع کرده و جملگی را از عذاب من در امان نگه دارد:

...اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ<sup>۲</sup>

...آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید؟

راستی مادر مقابل این اخذ و احتجاج خدا چه جوابی خواهیم داشت؟ آیا با آن

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۹.

همه بانگ بیدار باش های قرآن چگونه می شود تمام عمر را در خواب غفلت و گرانگوشی به سربرد و آن همه تهدیدهای جدی آن کتاب عزیز حکیم را نادیده گرفت و به آن وقعی ننهاد! اینک گوش فراد دهید که خداوند قهار شدیدالعقاب چه می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمُ الْحَيَاةُ  
الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ<sup>۱</sup>

هان ای مردم! [به هوش باشید که] به طور قطع و مسلم  
و عده‌ی خدا [نسبت به کيفر و پاداش روز جزا] حق است  
[و حتم!] بنابراین [سخت بیدار باشید که جلوه‌گری‌های]  
زندگی دنیا فریبتان ندهد و [شدیداً هشیار باشید که]  
و سوسه‌های شیطان [فریبکار، گولتان نزند].

بعضی از مفسران در توضیح این جمله از آیه (لَا يَغُرَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ) گفته‌اند:

لَا يَقُولَنَّ لَكُمْ: اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ يُغْفِرُ  
كُلَّ كَبِيرَةٍ وَ يَغْفُو عَنْ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛

مراقب باشید این و سوسه‌ی شیطان اغوا اگر شمارا نفریبد  
که بگوید: هر کاری که می خواهید بکنید و از هیچ گناهی  
نهراسید؛ چه آنکه خداوند آمرزنده و غفار است؛ هر  
کبیره‌ای را می آمرزد و از هر خطیئه‌ای می گذرد.

و به همین منوال آن رجیم پلید، از راه محبت اولیای خدا وارد شده و دوستان  
آن بزرگواران را به بهانه‌ی محبت آنان می فریبد و به وادی عصیان می کشاند.

### قاطعیّت اولیای حق در بیان حق

حال ای یاران عزیز، اندکی بیندیشیم... آخر این چه غرور بی‌اساسی است که

دامنگیر ما گشته و ما را به راه شیطان غرور افکننده و آرزوی او را که آلودگی آدمیان به نجاست عصیان است، در مورد ما تحقق بخشیده است؛ آنچنان که گویی مکتب طهارت و قداست، تبدیل به یک مؤسسه‌ی استخفاف به امر و نهی خدا گردیده و نتیجتاً پرورشگاه انسان‌های آلوده به انواع گناهان شده است! ما نیز آنچنان سرمست باده‌ی این غرور مهلک گشته‌ایم که حتی به هشدارها و تحذیرهای همان کسانی که دل به محبت و ولایت آنها خوش کرده‌ایم، وقعی نمی‌نهمیم که با قاطعیت تمام می‌گویند:

وَيَحْكُمُ! لَا تَغْتَرُّوْا!! وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوْا! وَ مَا تُنَالُ  
وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ؛<sup>۱</sup>

وای بر شما فریب مخورید! وای بر شما فریب مخورید!  
ولایت ما جز از راه عمل به تکالیف الهی و پرهیز از  
گناهان به دست کسی نمی‌رسد.

و با کمال صراحت کلام اعلام می‌نمایند که:

وَ أَعْلِمُهُمْ - يَا خَيْثَمَةُ - أَنَّا لَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ  
شَيْئًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِوَرَعٍ؛<sup>۲</sup>

ای خیمه! دوستان ما را آگاه ساز که ما نمی‌توانیم  
چیزی از عذاب خدا را از آنان دور سازیم [و آنها را از  
کیفر خدا برهانیم] مگر از طریق عمل [به وظایف دینی]  
و هرگز به ولایت ما نائل نخواهند شد، مگر از طریق  
ورع [و پرهیز از محرمات الهی].

یا للعجب! پس چگونه بگویند و با چه بیانی ادای مطلب بنمایند تا ما باورمان

۱- جملاتی است که ضمن دو حدیث مذکور در صفحات پیشین آمده است.

۲- سفینه البحار، ج ۲، کلمه‌ی «ورع»، ص ۶۴۳، از امام باقر (علیه السلام).

بشود که معیار تن به ولایت آنان دادن و شرط مصونیت از عذاب حضرت رحمان، تنها تبعیت عملی از دستورات آن بزرگواران است و بس!

### نشانه‌ی محبت، تبعیت از محبوب

این قرآن است که اتباع و پیروی عملی را نشان محبت انسان به خدا و همچنین سبب محبوبیت انسان در نزد خدا می‌داند، چنانکه می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...<sup>۱</sup>

بگو [به مردم ای رسول مکرم که] اگر خدا را دوست

می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا [هم] شما را دوست بدارد.

و همچنین تنها دلیل ارتباط و پیوند با پیامبران علیهم‌السلام را «اتباع» و پیروی از آنان

نشان می‌دهد؛ آنجا که می‌فرماید:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...<sup>۲</sup>

سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او

پیروی کردند...

در روایتی ذیل همین آیه از امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام با صراحت تمام این

حقیقت توضیح داده شده است که:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ، أَعْمَلُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ - ثُمَّ

تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ وَقَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مَنْ أَطَاعَ

اللَّهِ وَانْ بَعْدَتْ لُحْمَتُهُ وَانْ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مَنْ

عَصَى اللَّهَ وَانْ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

۲- همان، آیه‌ی ۶۸.

۳- تفسیر مجمع البیان، طبع قدیم، ج ۱، ص ۱۹۰ و تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۵۳، شماره‌ی ۱۸۳.

سزاوارترین مردم به پیامبران، آنها هستند که به دستورات آنها بیش از همه عمل می کنند سپس این آیه را تلاوت کرد و فرمود: دوست محمد ﷺ کسی است که اطاعت فرمان خدا کند، اگرچه نسبتش از پیامبر دور باشد و دشمن محمد ﷺ کسی است که نافرمانی خدا کند، اگرچه قرابتش با پیامبر نزدیک باشد.

و نیز از زبان حضرت ابراهیم خلیل علیهِ السلام می فرماید:

...فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي...<sup>۱</sup>

...هر کس از من پیروی کند [در واقع] اوست [که با پیروی خویش از من نشان می دهد] که از من است [و رابطه‌ی محبتش با من واقعیت دارد؛ تا آنجا که گویی جزئی از من است]...

ذیل همین آیه، روایتی از امام باقر علیهِ السلام منقول است که فرمود:

مَنْ أَحَبَّنَا، فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ مِنْكُمْ؟ قَالَ: مِثًا وَ اللَّهُ! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي؛<sup>۲</sup>

هر کس ما را دوست بدارد [در واقع] او از ماست [یعنی از شدت ارتباط روحی و پیوند معنوی با ما گویی که از افراد خاندان ماست. راوی می گوید: [گفتم: فدایت شوم؛ به راستی از شماست؟ فرمود: به خود سوگند از

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۴۸، شماره‌ی ۱۰۲.

ماست! آیا گفتار ابراهیم علیه السلام را نشنیده‌ای که هر کس از

من تبعیت و پیروی کند، او از من است.

حال، اگر چه صدر این حدیث «محبّت» را ملاک ارتباط و پیوند با خاندان رسالت نشان می‌دهد، ولی ذیل آن با استدلال به آیه‌ی «تبعیت» دلالت بر این دارد که در صدر حدیث نیز محبّتی مراد امام علیه السلام است که به دنبال خود تبعیت از محبوب و پیروی از مکتب او را بیاورد و گرنه چنانکه بر اهل تأمل و دقت روشن است، استدلال به آیه، استدلال صحیحی نخواهد بود (دقت شود).

### نشانه‌ی حُبّ صادق

حقیقت مطلب اینکه مسأله‌ی اتباع و پیروی «محبّ» از «محبوب» قانونی طبیعی و لازم لاینفک «محبّت» است! زیرا بدیهی است که انسان در صورتی به کسی یا چیزی دل می‌بندد که در وی کمالی یافته باشد و گرنه موجود فاقد هرگونه کمال، هیچگاه محبوب انسان واقع نمی‌شود. بنابراین، خداوند متعال که مورد حبّ انسان قرار می‌گیرد، برای این است که ذات اقدس او «کمال مطلق» است و منبع اصلی هرگونه کمال است و طبیعی است که چنین وجود اقدسی تمام دستورات و مقرّراتش نیز کمال‌آفرین است و تنها برنامه‌ی سیر و سلوک انسان به سوی کمال مطلوب است. بر این اساس چگونه ممکن است انسانی که واقعاً دوستدار «تکامل» و پیشرفت به سوی کمال مطلق است. از پذیرفتن آن برنامه‌ها و عملی کردن آنها سر باز زند و یا با تسامح و سهل‌انگاری از کنار آنها بگذرد! حال اگر دیدیم انسانی در عین اینکه ادّعای محبّت به خدا و اولیای خدا دارد، از برنامه‌های خدا و اولیائش که طریق منحصر برای رسیدن به «لقای محبوب» است، تخلف می‌ورزد و آنها را زیر پا می‌گذارد، آیا این دلیل و علامت آن نیست که او در ادّعای محبّتش کاذب است. چنانکه از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: «مَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ

عصاه؛ خدا را دوست ندارد آن کسی که نافرمانی اش می کند.

سپس این دو بیت معروف را خواندند:

تَعْصِي الْإِلَهِ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ      هَذَا مُحَالٌ فِي الْفِعَالِ بَدِيعُ  
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَا طَعَنَهُ      إِنَّ الْمَحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ<sup>۱</sup>

خدا را نافرمانی می کنی و با این حال اظهار محبت به او  
می نمایی؟ [حقیقت آنکه] این کاری شگفت و مطلبی  
ناشدنی است! اگر محبت تو راستین بود، اطاعتش  
می کردی؛ زیرا [طبیعی است] که هر دوستی، مطیع و  
فرمانبردار کسی است که دوستش می دارد.

### آثار خفت بار معصیت

یکی از حقایق مسلمهای که از آیات شریفه‌ی قرآن کریم و روایات منقولهای  
از رسول کرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام به دست می آید، این حقیقت است که  
ارتکاب گناه و تخلف از فرمان خدا مطلقاً سبب پیدایش نوعی ظلمت و آلودگی در  
روح آدمی می گردد<sup>۲</sup> و به همان میزان، او را از ساحت اقدس «الله» که نور مطلق  
است و سبوح و قدّوس است، دور می گرداند و قهراً مستحقّ عذاب می سازد، در این

۱- سفینه البحار، ج ۱، کلمه‌ی «حب» ص ۱۹۹ و تحف العقول، ص ۲۱۴. از امام باقر علیه السلام با انکی اختلاف.

۲- از امام باقر علیه السلام منقول است: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيَضَاءٌ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يَغْطِيَ الْبَيَاضَ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۳، ح ۲۰).

هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه در قلبش نقطه‌ی سفیدی هست؛ هرگاه آن بنده گناهی مرتکب شود، نقطه‌ی سیاهی در آن  
نقطه‌ی سفید ظاهر می گردد. حال، اگر توبه کرد، آن سیاهی زایل می شود و اگر مَصّر در گناه گردید و آن را مکرراً مرتکب شد،  
آن نقطه‌ی سیاه ازدیاد و شدّت پیدا می کند تا آنکه تمام نقطه‌ی سفید را می پوشاند. همین که آن نقطه‌ی سفید در پوشش آن  
سیاهی رفت، دیگر صاحب آن قلب سیاه هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد و این همان فرموده‌ی خداوند - عزّوجلّ - است:  
نه چنان نیست [و قیامت افسانه نیست] بلکه پیدای گناهان مانند زنگار بر دل هاشان نشسته [و آنها را از قابلیت اهتداء  
انداخته] است. (سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴).

قاعده و قانون فرقی بین شیعه و غیر شیعه نمی باشد! منتهای امر اینکه گنهکار غیر شیعه چون زمینه‌ی تقرّب به خدا و شرط اساسی ارتقای روح و حرکت به سوی کمال مطلق که تولّی و محبّت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، در جوهر جانش به وجود نیامده است، طبعاً راه‌هایی از عذاب به رویش مسدود و از دستیابی به صلاحیت ورود به جنت التّعیم برای همیشه محروم می‌باشد. ولی گنهکار شیعه پس از تحمّل عذاب به میزان گناهش، پلیدی و ظلمت عصیان از صفحه‌ی روحش برطرف می‌گردد و صفا و لطافت جوهر قلبش که منور به نور ولاء و محبّت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بارز می‌شود و سرانجام صلاحیت تقرّب به خدا و ورود به جنت المأوی را به دست می‌آورد.

### درجات عذاب متناسب با میزان آلودگی

مطلبی که شایان توجّه است اینکه طول مدّت این تصفیه و تلطیف روح از نظر اختلاف در کمّیت و کیفیت گناهان مختلف است. بعضی که آلودگی‌شان سطحی است، در شدائد سكرات مرگ، از آن پاک می‌شوند. دسته‌ای با عذاب‌های قبر و عالم برزخ شستشو داده می‌شوند. گروهی در صحنه‌های هول‌انگیز محشر مانند موقف حساب و میزان و عبور از صراط، تصفیه می‌گردند. عده‌ای هم که پلیدی سیئاتشان بسیار عمیق است، تنها راه تطهیرشان فرو رفتن در «حمیم دوزخ»<sup>۱</sup> است و نوشیدن از «عُشاق جهنّم»<sup>۲</sup> که چه بسا سالها باید در چنین عذاب جانفرسا و دردناکی محکوم به مکث و توقّف باشند تا پلیدی گناهان از صفحه‌ی جانشان زائل گشته و از نو به صفای جوهری خود بازگردند و مناسب و شایسته‌ی «دارالسلام» بشوند.

۱- اشاره به آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی نبأ است.

۲- همان.

## عذاب گناهکاران مؤمن

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿١﴾ لِلطَّاغِينَ مَابًا ﴿٢﴾ لَا يَبِثْنَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٣﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٥﴾ جَزَاءً وَفَاءً ۚ

جهنم، مرصاد و کمینگاهی بزرگ و قرارگاهی است برای طغیانگران، مدت‌های طولانی در آن می‌مانند. در آنجا نه چیز خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی خوشگوار می‌نوشند [جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون خوراک دیگری ندارند] این مجازاتی است است مناسب و موافق [با اعمال آن تبهکاران].

«أَحْقَاب» جمع «حُقْب» به معنای مدت طولانی است که به چهل سال و هشتاد سال از سالهای آخرت و هفتاد هزار سال و غیر آن تفسیر شده است<sup>۲</sup> و اجمالاً نشان می‌دهد که نوع خاصی از عذاب برای گروه مخصوصی از گناهکاران، ثابت و مسلم است که پایان‌پذیر و با عذاب گروه‌های دیگری که محکوم به عذاب جهنم می‌باشند، متفاوت است. چنانکه در روایتی که ذیل همین آیات از امام باقر علیه السلام نقل شده آمده است که:

هَذِهِ فِي الَّذِينَ يَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ؛<sup>۳</sup>

این آیات درباره‌ی گناهکارانی است که سرانجام از گناهان پاک شده و از جهنم بیرون می‌آیند.

و در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که:

۱- سوره‌ی نبأ، آیات ۲۱ تا ۲۶.

۲- تفسیر مجمع البیان.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۹۵، ح ۲۶ و تفسیر مجمع البیان.

الْأَحْقَابُ ثَمَانِيَةُ أَحْقَابٍ وَ الْحُقُبُ ثَمَانُونَ سَنَةً وَ السَّنَةُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ يَوْمًا وَ الْيَوْمُ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ؛<sup>۱</sup>  
 آحقاب [مذکور در آیه ی شریفه] هشت حُقُب است و  
 حُقُب، هشتاد سال و سال، سیصد و شصت روز و روز،  
 همانند هزار سال از سال هایی است که شما می شمرد.

### عذاب گنهکاران شیعه به میزان گناهانشان

امام عسکری علیه السلام فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اتَّقُوا اللَّهَ مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ! فَإِنَّ  
 الْجَنَّةَ لَنْ تَفُوتَكُمْ وَإِنْ أَبْطَأَتْ بِهَا عَنْكُمْ قَبَائِحُ  
 أَعْمَالِكُمْ، فَتَنَافَسُوا فِي دَرَجَاتِهَا؛  
 قِيلَ: فَهَلْ يَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّكَ وَ مُحِبِّي  
 عَلِيٍّ عليه السلام؟

قَالَ: مَنْ قَدَّرَ نَفْسَهُ بِمُخَالَفَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ وَقَعَ  
 الْمُحَرَّمَاتِ وَ ظَلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ خَالَفَ مَا  
 رُسِمَ لَهُ مِنَ الشَّرِيعَاتِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْرًا طَفِئًا؛  
 يَقُولُ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ عليهما السلام: يَا فُلَانُ، أَنْتَ قَدَرُ طِفْسٍ  
 لَا تَصْلُحُ لِمُرَافَقَةِ مَوَالِيكَ الْأَخْيَارِ وَ لَا لِمُعَانَقَةِ  
 الْخُورِ الْحَسَنِ وَ لَا الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، لَا تَصِلُ  
 إِلَيَّ مَا هُنَاكَ إِلَّا بِأَنْ تَطْهَرَ عَنْكَ مَا هِيَهُنَا، يَغْنَى مَا  
 عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، فَيَدْخُلُ إِلَى الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ

جَهَنَّمَ، فَيُعَذِّبُ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُصِيبُهُ  
 الشَّدَائِدُ فِي الْمَحْشَرِ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِ، ثُمَّ يُلْقَى مِنْ هُنَا  
 وَ مِنْ هُنَا مَنْ يَبْعَثُهُمُ إِلَيْهِ مَوَالِيهِ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِهِمْ،  
 كَمَا يُلْقَى الطَّيْرُ الْحَبَّ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ ذُنُوبُهُ أَقَلَّ  
 وَ أَحَفَّ، فَيُطَهَّرُ مِنْهَا بِالشَّدَائِدِ وَ التَّوَائِبِ مِنَ  
 السَّلَاطِينِ وَ غَيْرِهِمْ وَ مِنَ الْآفَاتِ فِي الْأَبْدَانِ فِي  
 الدُّنْيَا، يُدَلَّى فِي قَبْرِهِ وَ هُوَ طَاهِرٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقْرُبُ  
 مَوْتَهُ وَ قَدْ بَقِيََتْ عَلَيْهِ فَيَسْتَدُّ نَزْعُهُ وَ يُكْفَرُ بِهِ  
 عَنْهُ؛ فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ وَ قَوِيَتْ عَلَيْهِ، يَكُونُ لَهُ بَطَرٌ وَ  
 اضْطِرَابٌ فِي يَوْمِ مَوْتِهِ فَيَقِلُّ مَنْ بِحَضْرَتِهِ، فَيَلْحَقُهُ  
 بِهِ الدَّلُّ، فَيُكْفَرُ عَنْهُ، [فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ أُتِيَ بِهِ وَ لَمَّا  
 يُلْحَدُ فَيُوضَعُ فَيَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، فَيُطَهَّرُ؛

فَإِنْ كَانَ ذُنُوبُهُ أَعْظَمَ وَ أَكْثَرَ، طَهَّرَ مِنْهَا بِشَّدَائِدِ  
 عَرَصَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ] فَإِنْ كَانَتْ أَكْثَرَ وَ أَعْظَمَ، طَهَّرَ  
 مِنْهَا فِي الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ وَ هُوَ لَا أَشَدُّ  
 مُحِبِّينَا عَذَاباً وَ أَعْظَمُهُمْ ذُنُوباً، لَيْسَ هُوَ لَا يُسْمُونَ  
 بِشِيعَتِنَا وَلَكِنَّهُمْ يُسْمُونَ بِمُحِبِّينَا وَ الْمَوَالِينِ  
 لِأَوْلِيَائِنَا وَ الْمُعَادِينِ لِأَعْدَائِنَا، إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ شِيعْنَا وَ  
 اتَّبَعَ آثَارَنَا وَ اقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه شیعه، از خدا بترسید،  
 تقوا پیشه کنید. بهشت از دست شما نخواهد رفت

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴، ح ۱۱، نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام.

[سرانجام بهشتی خواهید شد] هر چند اعمال زشتتان سبب دیر رسیدن آن به شما بشود. حال، برای تحصیل درجات آن تمایل و رغبت بیشتری از خود نشان بدهید [از سعی و کوشش لازم فروگذار نکنید] کسی پرسید: آیا از دوستان شما و از دوستان علی علیه السلام هم کسی داخل جهنم می شود؟ فرمود: کسی که خود را با نافرمانی [از دستورات] محمد و علی آلوده کرده و مرتکب محرمات شده است و نسبت به مردان و زنان با ایمان ستم روا داشته و از مقررات شریعت تخلف ورزیده است، روز قیامت در حالی که آلوده و کثیف است وارد محشر می شود.

محمد و علی علیه السلام می گویند: ای فلان، تو آلوده و کثیفی، نه شایستگی همنشینی با مولاها ی نیک خود داری و نه صلاحیت هم آغوشی با حوران زیبا و نه [لیاقت مصاحبت] با فرشتگان مقرب! به آنچه که در اینجاست نخواهی رسید، مگر اینکه از آنچه که همراه آورده ای یعنی پلیدی گناهان، تطهیر شوی! پس او را داخل طبقه ی بالای جهنم می کنند و آنجا به کیفر برخی از گناهانش می رسد و گروهی از آنان بر اثر برخورد با شدائد [ابتدایی] محشر تصفیه می شوند و سپس گروه خاصی از نیکان شیعه که از سوی امامانشان برانگیخته شده اند مانند مرغی که دانه از زمین برچیند، آن

پاک شدگان را از این گوشه و آن گوشه‌ی محشر بر می‌چینند و جمعی هم که گناهانشان کمتر و سبکتر است [در همین دنیا] به وسیله‌ی شدائد و انواع گرفتاری‌ها که از جور سلاطین و دیگران متحمل می‌شوند و آفات و بلیاتی که [بر اثر فقر و مصیبت و بیماری و امثال آن] بر جسم و روحشان وارد می‌شود تطهیر می‌گردند و با روحی پاک و مطهر وارد عالم قبر می‌شوند و بعضی هم که مرگشان نزدیک شده و هنوز گناهی بر گردنشان باقی است، به شدت حال نزع و دشواری جان دادن مبتلا می‌شوند تا آنجا که اطرافیان‌شان از آنها کناره‌گیری می‌کنند و از این راه [آن بیچارگان] احساس ذلت و خواری می‌نمایند و در نتیجه‌ی همین فشاری که بر روحشان وارد می‌شود تطهیر می‌گردند و اگر گناهانشان بزرگتر و بیشتر بود، در طبقه‌ی اعلای جهنم معذب و مطهر می‌گردند و اینان در میان دوستان ما کسانی هستند که گناهانشان بزرگتر و عذابشان شدیدتر از دیگران است و البته این گروه‌های گناهکار، شیعه‌ی ما ناامیده نمی‌شوند؛ بلکه اینها محبتین و دوستداران ما ناامیده می‌شوند که با اولیای ما دوستند و با دشمنان ما دشمن. چه آنکه شیعه‌ی ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و به اعمال ما اقتدا نمایند.

### عذاب مؤمن گنهکار از منظر امیر مؤمنان علیه السلام

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْجَوَادِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: قِيلَ  
لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام؛ صِفْ لَنَا الْمَوْتَ. فَقَالَ: عَلَى  
الْخَبِيرِ سَقَطْتُمْ! هُوَ أَحَدُ ثَلَاثَةِ أُمُورٍ يَرُدُّ عَلَيْهِ: إِمَّا  
بِشَارَةِ بِنَعِيمِ الْآبِدِ وَ إِمَّا بِشَارَةِ بِعَذَابِ الْآبِدِ وَ إِمَّا  
تَخْزِينٌ وَ تَهْوِيلٌ وَ أَمْرُهُ مِنْهُمْ، لَا يَدْرِي مِنْ أَىِّ  
الْفِرْقِ هُوَ؛ فَأَمَّا وَلِيُّنَا الْمُطِيعُ لَا مَرِنَا، فَهُوَ الْمُبَشِّرُ  
بِنَعِيمِ الْآبِدِ وَ أَمَّا عَدُوُّنَا الْمُخَالِفُ عَلَيْنَا فَهُوَ الْمُبَشِّرُ  
بِعَذَابِ الْآبِدِ وَ أَمَّا الْمُبْهَمُ أَمْرُهُ الَّذِي لَا يَدْرِي مَا  
حَالُهُ فَهُوَ الْمُؤْمِنُ الْمُسْرِفُ عَلَى نَفْسِهِ لَا يَدْرِي مَا  
يَوُودُ إِلَيْهِ حَالُهُ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مُبْهَمًا مَخُوفًا؛ ثُمَّ لَنْ  
يُسَوِّيَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَعْدَائِنَا لَكِنْ يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ  
بِشَفَاعَتِنَا فَأَعْمَلُوا وَ أَطِيعُوا وَ لَا تَتَكَلَّمُوا وَ لَا  
تَسْتَصْغِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ مِنَ الْمُسْرِفِينَ مَنْ  
لَا تَلْحَقُهُ شَفَاعَتُنَا إِلَّا بَعْدَ عَذَابٍ ثَلَاثِمِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ؛<sup>۱</sup>

امام جواد علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل فرموده  
است که از حضور امام امیرالمؤمنین علیه السلام تقاضا  
کردند مرگ را برای ما توصیف فرما! آن حضرت  
فرمود: به شخص آگاه رسیده‌اید [سؤال از شخص مطلع  
نموده‌اید] آن [مرگ] یکی از سه چیز است که بر او  
[انسان] وارد می‌شود: یا بشارتی است به زندگی خوش و

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳، ح ۹، نقل از معانی الاخبار صدوق علیه السلام.

حیات سرشار از نعمت جاویدان و یا گزارشی است از شکنجه و عذاب بی پایان و یا به صورت امر مبهمی است موجب اندوه و هول و هراس فراوان که نمی‌داند از کدامین آن گروه‌ها خواهد بود! اما ولی ما که مطیع فرمان ماست، پس او همان است که بشارت داده می‌شود به زندگی خوش و نعیم ابدی و اما دشمن ما که مخالفت کننده‌ی [با امر و نهی] ماست، او همان است که گزارش داده می‌شود به عذاب همیشگی و اما آن کسی که امرش مبهم است و نمی‌داند چه حالی خواهد داشت، او آن فرد باایمانی است که اسراف کار بر خود بوده [با داشتن ایمان، مرتکب گناہانی شده و خود را آلوده ساخته است] و نمی‌داند عاقبت کار او چه خواهد شد، گزارش احوال به صورت مبهم و ترسناک به وی می‌رسد و آنگاه [آنچه مسلم است این است که] خداوند عزوجل هرگز او را با دشمنان ما برابر و یکسان قرار نمی‌دهد [که به عذاب خالد و کیفر دائم معذبش سازد] بلکه وی را [سرانجام] به شفاعت ما از آتش بیرون می‌آورد.

پس [بنابراین] کار کنید و [امر و نهی خدا را] اطاعت نمایید و اتکال [بر ایمان تنها] نداشته باشید [که بی‌پروای در ارتکاب معاصی باشید] و عقوبت خدای عزوجل را کوچک بشمارید! چه آنکه از گنهکاران

[مؤمن] کسانی هستند که شفاعت ما به آنان نمی‌رسد

مگر بعد از سیصد هزار سال معذب بودن!

این روایت تهدید بسیار محکمی دارد، درباره‌ی همانان که به دستاویز عنوان «تشیع» و دلگرم بودن به «شفاعت» اولیای خدا و اتّکال به مقام «ولایت» امام امیرالمؤمنین علیه السلام موضوع ارتکاب معاصی و تخلف از فرامین خدا و بی‌پروایی در گناه را سبک می‌شمارند و عقوبات الهیه را به فرموده‌ی امام علیه السلام «استصغار» می‌نمایند و کوچک و ناچیز تلقّی می‌کنند. بر این گروه مغرور نادان لازم است در این گفتار امام علیه السلام با دقّت کامل بیندیشند تا خوب باورشان بشود و بدانند: همان آقا و مولایی که ما چشم امید به دست کرم شفاعتش داریم، می‌فرماید: درست است که دوستان من در ردیف دشمنان من نخواهند بود و دچار عذاب مخلّد نخواهند شد، بلکه سرانجام مشمول شفاعت ما گردیده و از آتش و عذاب بیرون می‌روند.

ولی مع الوصف از نظر آلودگی‌ها که بر اثر گنهکاری‌ها در صفحه‌ی جانشان به وجود آمده است، به نسبت‌های مختلفی که دارند از حیث عمیق و سطحی بودن آثار گناهان، استحقاق عذاب به درجات گوناگون خواهند داشت تا پس از زوال آن پلیدی‌ها و پیدایش شایستگی خاصّ و تناسب لازم، بتوانند در معرض شفاعت ما قرار گیرند و لذا بعضی از آنان جرم کدورت روح و آلودگی قلبشان به گونه‌ای متراکم است و عمیق که بعد از سیصد هزار سال توقّف در عذابخانه‌ی جهنّم، مستحقّ شفاعت ما می‌گردند و به همین جهت است که با جدّ و صراحت تمام می‌فرماید:

فَاعْمَلُوا وَ اطِيعُوا وَ لَا تَسْتَصْغِرُوا عُقُوبَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛

از امام صادق علیه السلام منقول است:

إِنَّ أَهْوَنَ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ فِي ضَخْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ نَارٍ وَ شِرَاكَانِ

مِنْ نَارٍ يَغْلِي مِنْهَا دِمَاغُهُ كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ مَا يَرَى  
 أَنَّ فِي النَّارِ أَحَدًا أَشَدَّ عَذَابًا مِنْهُ وَ مَا فِي النَّارِ أَحَدٌ  
 أَهْوَنَ عَذَابًا مِنْهُ؛<sup>۱</sup>

سبک عذاب ترین مردم به روز قیامت، مردی است که  
 میان آتشی اندک و کم عمق<sup>۲</sup> [از آتش های دوزخ] قرار  
 گرفته و یک جفت کفش بنده دار آتشین به پا دارد که بر  
 اثر آن مغز سرش می جوشد، آنچنانکه دیگ می جوشد  
 و او چنین می پندارد که در میان جهنم کسی سخت  
 عذاب تر از او نمی باشد، در حالتی که کسی سبک  
 عذاب تر از وی در میان جهنم وجود ندارد.

### مسئولیت سنگین و عاظ محترم

یکی از پرمسئولیت ترین موقف ها برای آقایان خطبا و وُعَاظ، همین موقف  
 مربوط به خاندان عصمت علیهم السلام است که از طرفی لازم و واجب است که از طرق  
 گوناگون و بیانات متنوع، اصالت مسأله ی «ولایت» و «امامت» امام امیرالمؤمنین  
 علی علیه السلام و دیگر ائمه ی دین از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله را ثابت نمایند و بذریعۀ محبت و  
 مودّت آن برگزیدگان خدا را - که سرّ اسلام و شرط توحید و بُب و مغز عبادت و رمز  
 حیات و سعادت جاودانه در سرای آخرت است - در زمین دل ها بیفشانند و قلب ها را  
 عاشق شیدای آن چهره های پاک جمیل حسن - که «وَجْهَ اللَّهِ الْأَتَمِّ» اند و «نُورُ اللَّهِ  
 الْأَزْهَرِ» بسازند و در عین حال، از طرف دیگر کاملاً مواظب باشند که این

۱- بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۵۹، قسمت آخر ح ۴۴.

۲- ضحضاح: آب کمی را گویند بر روی زمین که وقتی پا در آن گذارند درست روی پا را نپوشاند (مجمع البحرین) و در این  
 حدیث بر سبیل استعاره به معنای آتش اندک آمده است (لسان العرب).

مطلب، بدانگونه القاء نشود که نتیجه‌اش بی اعتبار شدن احکام خدا و سبک گشتن امر و نهی و واجبات و محرمات الهی در نظر مردم بشود، به طوری که بهانه‌جویان اسیر دام هوس، محبت آن «داعیان الی الله» را به صورت یک دستاویز دینی محکم برای آزادی در ارتکاب گناه بشناسند و عملاً بی تقوایی و بی پروایی از خدا را پیشه‌ی خود سازند و سرانجام بر اثر آلودگی به پلیدی عصیان، از فیض قرب خدا محروم و از مصاحبت با اولیای خدا مهجور شوند!

## فصل هشتم

نکاتی مهم در باب محبت اهل بیت علیهم السلام



## بیان چند نکته‌ی مهم

اینجا مناسب است تحلیلی کوتاه درباره‌ی موقعیت اصل «محبّت آل رسول ﷺ» به عمل آید که آیا لزوم «مودّت» آن مقربان درگاه خدا صرفاً برای به دست آوردن احکام خدا و آشنا گشتن با حقایق دین و «اتباع» از رفتار و گفتار آنهاست یا خیر، با قطع نظر از این مطلب که به جای خود درست است و مسلم، اساساً خود محبّت به آن انوار مقدّسه الهیه، مستقلاً نورآفرین و سعادت بخش است و به اصطلاح اهل علم موضوعیت دارد؟!

حقیقتی که از نظر ما طایفه‌ی شیعه‌ی امامیه از مسلمّات قطعیه است و جای هیچگونه ابهامی نیست. این حقیقت است که تنها راه دستیابی به احکام خدا و پی بردن به مقرّرات شرع مقدّس اسلام پس از رسول الله اعظم ﷺ بر اساس تنصیص و تصریح خود آن حضرت رجوع به عترت طاهره و اهل بیت اطهار ﷺ است. در روایت مشهور و متواتر «ثقلین»<sup>۱</sup> که مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الْفَرِیقَيْنِ از شیعه و سنی است، آن اُمناء و حی خدا همراه جدایی ناپذیر برای کتاب خدا نشان داده شده‌اند و انحراف از

---

۱- این حدیث با بیشتر از صد طریق از سی و پنج نفر از صحابه‌ی پیغمبر اکرم نقل شده است، رجوع شود به عبا، حدیث ثقلین، غایة المرام، ص ۲۱۱ (شیعه در اسلام علامه طباطبائی، ص ۸، پاورقی‌ها ۴)؛ المراجعات، صفحات ۱۹ تا ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۷؛ تفسیر آلاء الرحمن، ص ۴۳؛ مقدّمه‌ی تفسیر البیان، صفحات ۶ و ۷، تفسیر برهان، ج ۱، صفحات ۱۴ تا ۱۹. رسول خدا ﷺ فرموده است: «اَتَى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ»؛ من در بین شما دو چیز گرانبه و وزین از خود باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم و محققاً آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا روز قیامت که بر من وارد شوند.

هدایت آن هادیان الی الحق، جز ضلالت و گمراهی و سرانجام جز شقاوت و حرمان ابدی نتیجه‌ای نخواهد داشت.

لذا از این نظر مودّت اهل بیت و ذوی القربی - که به حکم قرآن حکیم - به عنوان اجر رسالت رسول الله ﷺ ارائه شده است در حدّ وسیله‌ای خواهد بود برای راهیابی به متن شریعت حقّه و آگاهی از مقرّرات الهیّه، چنانکه قرآن کریم یکجای می‌فرماید:

...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۱</sup>

...بگو [ای رسول مکرّم] من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم مطالبه نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم...

و جای دیگر می‌فرماید:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا<sup>۲</sup>؛

بگو، من در برابر ابلاغ رسالت خویش هیچگونه پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر اینکه کسی بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند.

آری، از این نظر مودّت آل بیت رسول ﷺ - به اصطلاح - حیثیت «طریقیّت» به خود گرفته و راه نیل به حقایق اصیل دین خواهد بود. اما از نظر دیگر و از دیدگاه خاصّ جداگانهای که از خلال بیانات رسول اکرم ﷺ مبین گشته و همچون روز روشن در چشم‌انداز قلب و جان ما قرار گرفته است، مسأله‌ی مودّت و محبّت اهل بیت رسالت و عصمت ﷺ مخصوصاً سید و یعسوب آنان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حدّ ذات خود با صرف نظر از حیث «هدایت» و راهنمایی به حقایق دین و همچنین

۱-سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

۲-سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۷.

با قطع نظر از مسأله‌ی «اتباع» و پیروی از اعمال و اقوال آن اسوه‌های مؤمنین خود محبت به آن مقربان درگاه خدا در حدّ نفس خود دارای ارزش و اعتبار فوق‌العاده عظیم می‌باشد و مستقلاً نورانیت و صفا و لطافتی عجیب به قلب می‌بخشد، به مراتب بیش از آن نورانیتی که از ناحیه‌ی بسیاری از عبادات در دل حاصل می‌شود.

این برای آن است که محبت علی و آل اطهار علی‌هم‌السلام عبادت قلب است و به تعبیر بعضی روایات، افضل عبادات است<sup>۱</sup> و لذا اهمیت آن نسبت به سایر عبادات در حدّ اهمیت «قلب» است نسبت به سایر اعضا و جوارح انسان! پس بنابراین نظر، محبت به خاندان عصمت و طهارت علاوه بر جنبه‌ی «طریقتی»، «موضوعیت» نیز دارد و هیچگونه منافاتی نیست در اینکه چیزی علاوه بر اینکه وسیله‌ی رسیدن به یک مطلب ارجمند است، خودش نیز دارای ارزش و شرافت خاصی در حدّ ارزش و شرافت ذی‌المقدمه‌اش باشد (تقریباً نظیر مصلحت سلوکیه که بعضی از اعظم علمای علم اصول، در باب «امارات شرعیّه» قائل شده‌اند).<sup>۲</sup>

نمونه‌ای از روایات در باب محبت به اهل بیت علیهم‌السلام

۱- قال: قال لی أبو عبد الله علیه السلام: إنَّ فوقَ کُلِّ عِبَادَةٍ

عِبَادَةٍ وَ حُبُّنا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ؛<sup>۳</sup>

راوی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بالاتر از هر

عبادتی، عبادتی هست و محبت ما اهل بیت برترین

۱- ضمن روایاتی که در صفحات بعد ان شاء الله ارائه می‌گردد، مطالعه خواهید فرمود.

۲- به کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری رحمه الله رجوع شود، ص ۲۷، فی امکان التبعّد بالامارات الغیر العلمیه و در کتاب اصول الفقه مرحوم مظفر، ج ۳، ص ۴۱، راجع به این مطلب چنین آمده است: «فتكون الامارة من ناحية لها شأن الطريقة الى الواقع و من ناحية اخرى لها شأن السببية» یعنی: اماره‌ی شرعیه روی این نظر از جهتی دارای شأن طریقت به سوی واقع است و از جهت دیگر دارای شأن سببیت است و فی حدّ نفسه، واجد مصلحتی است که جبران‌کننده‌ی مصلحت فوت شده‌ی حکم واقعی است.

۳- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۱، ج ۴۸، نقل از محاسن.

عبادات است.

۲- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: حُبُّ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ  
أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛<sup>۱</sup>

از امام جعفر بن محمد عليه السلام است: حبّ علی عليه السلام عبادت  
است و برترین عبادات است.

۳- عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عليه السلام عَنْ  
جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي  
لَأَرْجُو لَأُمْتِي فِي حُبِّ عَلِيٍّ، كَمَا أَرْجُو فِي قَوْلِ  
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛<sup>۲</sup>

امام موسی بن جعفر کاظم با واسطه از آباء کرامش عليه السلام  
از رسول خدا ﷺ نقل فرموده است که فرمود:  
حقیقت آنکه من، برای نجات امتم به حبّ علی  
همانگونه دلگرم و امیدوارم که به کلمه‌ی لا اله الا الله [و  
عقیده‌ی توحید] دلگرم و امیدوارم.

یعنی: محبت علی عليه السلام همانند عقیده‌ی توحید رکن اسلام و جوهر ایمان و رمز  
نجات است و فاقد آن، همچون فاقد اعتقاد به توحید، دور از اسلام و عاری از ایمان  
و محکوم به هلاک است.

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ... حُبُّ عَلِيٍّ نِعْمَةٌ وَ  
اتِّبَاعُهُ فَضِيلَةٌ...؛<sup>۳</sup>

رسول خدا ﷺ [ضمن حدیث مفصّلی] فرمود: ... حبّ

۱- الامام علی بن ابیطالب، تألیف آقای رحمانی همدانی، ص ۱۳۹، نقل از تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۵۱.

۲- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۹، ح ۱۱، نقل از بشارة المصطفی.

۳- همان، ص ۳۷، ضمن ح ۷، نقل از امالی صدوق.

علی، نعمت است و پیروی از او فضیلت است...

یعنی: دوستی علی علیه السلام در حدّ نفس خود دارای ارزش و اعتبار عظیم است و البته پیروی از او، مزیت و کمال دیگری است برای نفس آدمی و درجه‌ی برتری است از معرفت به حقّ علی علیه السلام.

۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، إِذْ هَتَفَ بِنَا أَعْرَابِيٌّ بِصَوْتٍ جَهْوَرِيٍّ، قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا تَشَاءُ؟ فَقَالَ الْمَرْءُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَا يَعْمَلُ بِأَعْمَالِهِمْ! فَقَالَ: النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ...<sup>۱</sup>

از عبدالله بن مسعود نقل شده است که در یکی از سفرها در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم، مردی بادیه‌نشین از دور به صدای بلند آواز داد ای محمّد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: کسی قومی را دوست می‌دارد، ولی در عمل پیروی از آنها نمی‌کند [در روز جزا چه وضعی خواهد داشت؟] رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: انسان، با همان کس خواهد بود که دوستش دارد.

این بیان نیز ارزش اصل «محبّت» را نشان می‌دهد که با قطع نظر از مسأله‌ی «اتباع در عمل» راه مستقلّی است برای نیل به فیض مصاحبت با محبوب!

۶- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: وَاللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجْرٌ، حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟!<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۲، ح ۶۷، نقل از مجالس مفید.

۲- همان، ص ۹۵، ضمن ح ۵۷، نقل از تفسیر عیاشی.

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، اگر سنگی هم ما را دوست بدارد، خدا او را با ما محشور می کند و آبا [حقیقت] دین، جز محبت چیز دیگری هم هست!

۷- قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنْ عَبْدٍ وَلَا أَمَةٍ يَمُوتُ وَفِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرَدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَّا أَذْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ؛<sup>۱</sup>

راوی گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می فرمود: هیچ بنده ای از مرد و زن نیست که بمیرد در حالی که به قدر سنگینی دانه ی خردل از محبت علی بن ابیطالب علیه السلام در دلش باشد، مگر اینکه خداوند عزوجل او را به بهشت داخل می کند.

۸- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيِّ عليه السلام: يَا عَلِيُّ! مَا ثَبَّتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرَأٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا ثَبَّتَتْ لَهُ قَدَمٌ أُخْرَى، حَتَّى يُدْخِلَهُ اللَّهُ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ؛<sup>۲</sup>

از امام باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: یا علی! محبت تو در دل هیچ فرد با ایمانی مستقر نمی شود، مگر اینکه هرگاه از او قدمی بر صراط بلغزد، قدم دیگری ش ثابت می ماند تا آنکه سرانجام او را خداوند به سبب محبت تو داخل بهشتش می نماید.

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶، ح ۲، نقل از امالی طوسی.

۲- همان، ص ۳۰۵، ح ۱۱۹، نقل از فضائل الشیعه صدوق.

۹- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا وَ تَوَلَّاهُ،  
كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ جَوَازاً عَلَى الصَّرَاطِ وَ  
أَمَاناً مِنَ الْعَذَابِ؛<sup>۱</sup>

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هان که هر که علی را دوست  
بدارد و ولایت او را بپذیرد، خداوند برای او منشور و  
فرمان رهایی از آتش و عبور بر صراط و ایمنی از  
عذاب می نویسد.

۱۰- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:  
حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا  
تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛<sup>۲</sup>

این عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که  
فرمود: دوستی و محبت علی بن ابیطالب علیه السلام گناهان را  
می خورد، همانگونه که آتش، هیزم را می خورد.

۱۱- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:  
حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ، كَمَا تُحْرِقُ  
النَّارُ الْحَطَبَ؛<sup>۳</sup>

این عباس از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که  
فرمود: دوستی علی بن ابیطالب، گناهان را می سوزاند؛  
آنگونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

۱۲- عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: حُبُّ عَلِيٍّ بَنِ أَبِيطَالِبٍ حَسَنَةٌ

۱- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۷۸، ذیل ح ۵۵، نقل از اربعین فقیه شامی و فضائل الشیعه صدوق.

۲- الامام علی بن ابیطالب، ص ۱۳۹، نقل از لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۸۵، تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۹۵، کفایه الطالب، ص ۳۲۵.

۳- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۶۶، ح ۴۰، نقل از فضائل الشیعه صدوق.

لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا  
حَسَنَةٌ؛<sup>۱</sup>

از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که محبت علی بن  
ابیطالب حسنه ای است که با وجود آن، هیچ گناهی  
زیان نمی‌رساند و دشمنی با او، گناهی است که با وجود  
آن، هیچ حسنه‌ای سود نمی‌بخشد.

۱۳- زَمَخْشَری که از مشاهیر علمای سنی و صاحب تفسیر «الکشاف» است، در  
تفسیر آیه‌ی ۲۳ از سوره‌ی شوری (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی) این  
حدیث را نقل می‌کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ  
مُحَمَّدٍ، مَاتَ شَهِيداً. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ  
مُحَمَّدٍ، مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ  
مُحَمَّدٍ، مَاتَ تَائِباً. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ  
مُحَمَّدٍ، مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ. أَلَا وَ مَنْ  
مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، بَشَّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ  
بِالْجَنَّةِ ثُمَّ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ؛

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، يُرْفَأُ إِلَى  
الْجَنَّةِ، كَمَا تُرْفَأُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا. أَلَا وَ  
مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، فُتِحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ  
إِلَى الْجَنَّةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ،  
جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ

۱- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۹۳، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۸، ج ۱۰ و ص ۲۶۶، ضمن ح ۴۰، نقل از فضائل الشیعه.

عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ، مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ؛  
 أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
 مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيِسْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. أَلَا وَمَنْ  
 مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ، مَاتَ كَافِرًا. أَلَا وَمَنْ  
 مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ، لَمْ يَشَمَّ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرموده است: هر کس با محبت آل  
 محمد ﷺ بمیرد، شهید مرده است.

توجه: هر که با حب آل محمد ﷺ بمیرد، بخشوده و  
 معفو از عذاب مرده است.

توجه: هر که با حب آل محمد ﷺ بمیرد، توبه کار  
 مرده است.

توجه: هر که با حب آل محمد ﷺ بمیرد، مؤمن کامل  
 مرده است.

توجه: هر که با حب آل محمد ﷺ بمیرد، فرشته‌ی  
 مرگ او را بشارت بهشت می‌دهد و سپس منکر و  
 نکیر [فرشتگان مأمور سؤال در برزخ] نیز او را بشارت  
 بهشت می‌دهند.

توجه: هر که با حب آل محمد ﷺ بمیرد، او را مُعَزَّز<sup>۲</sup>  
 و محبوب به سوی بهشت می‌برند، آنگونه که عروس را  
 معزز و محبوب به سوی خانه‌ی داماد می‌برند.

۱- تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۴۶۷؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱، ح ۸۴ و ج ۶۸،

ص ۱۳۸، ح ۷۶، نقل از جامع الاخبار.

۲- معزز: گرامی داشته شده.

توجه: هر که با حبّ آل محمد عليه السلام بمیرد، از قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود.

توجه: هر که با حبّ آل محمد عليه السلام بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد.

توجه: هر که با حبّ آل محمد عليه السلام بمیرد، طبق سنت و جماعت [حقّه ی اسلام] مرده است.

توجه: هر که با دشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که بر پیشانی او نوشته است: مأیوس از رحمت خدا.

توجه: هر که با دشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد، کافر مرده است.

توجه: هر که با دشمنی آل محمد عليه السلام بمیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

۱۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ فَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثِمَارُهَا وَ أَشْيَاعُنَا أَوْرَاقُهَا. فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُضْنٍ مِنْ أَعْصَانِهَا، نَجَى وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا، هَوَى وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ، ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ؛ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي، ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا، كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْحَرِهِ فِي النَّارِ. ثُمَّ تَلَا: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ

### فِي الْقُرْبَىٰ؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند، انبیاء را از درختان مختلفی آفرید؛ ولی من و علی را از درخت واحدی. من اصل و ریشه‌ی آن درختم و علی شاخه‌ی آن؛ فاطمه سبب و مایه‌ی باروری آن درخت است و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگ‌های آنند. حال هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن درآویزد، رستگار شود و هر کس از آن به کجی گراید، هلاک گردد و اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه، هزار سال و سپس هزار سال و از آن پس هزار سال عبادت کند تا همچون مشک کهنه شود، ولی محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش می‌افکند و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا اِلَّا الْمُوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» یعنی: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم.

۱۵- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: ...إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَحُطُّ الذُّنُوبَ عَنِ الْعِبَادِ، كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ؛<sup>۲</sup>

امام صادق عليه السلام ضمن حدیثی فرمود: محبت ما [خاندان رسول صلی الله علیه و آله] گناهان را از بندگان می‌ریزد، آنگونه که

۱- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی شوری.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷۷، ج ۹، نقل از ثواب الاعمال صدوق.

باد تند برگ را از درخت می‌ریزد.

۱۶- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّنَا وَ لَقِيَ اللَّهَ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْفِرَ لَهُ؛<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: هر کس ما را دوست بدارد و خدا را دیدار کند در حالی که به قدر کف در یاداری گناه باشد، بر خدا حق است که او را بیامرزد.

۱۷- عَنِ الرِّضَا، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَتَحَمَّلُ عَنْ مُحِبِّينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ، إِلَّا مَا كَانَ مِنْهُمْ فِيهَا عَلَى إِضْرَارٍ وَ ظُلْمٍ لِلْمُؤْمِنِينَ، فَيَقُولُ لِلْسَّيِّئَاتِ: كُونِي حَسَنَاتٍ؛<sup>۲</sup>

امام ابوالحسن الرضا علیه السلام با واسطه از آباء گرامش علیه السلام از رسول خدا ﷺ نقل فرموده‌اند که آن حضرت فرمود: محبت ما اهل بیت [خاندان رسالت علیه السلام] گناهان را می‌پوشاند و حسنات را مضاعف [دو چندان] می‌سازد و خداوند [تعالی] از جانب دوستان ما اهل بیت آنچه را که بر ذمه‌ی آنها هست از مظالم بندگان به عهده می‌گیرد [به استثناء اعمالی که به عنوان ستم و اضرار بر

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۱، ح ۱۰۳، نقل از اعلام الدین دیلمی.

۲- همان، ج ۶۸، ص ۱۰۰، ح ۵، نقل از امالی طوسی.

مؤمنین انجام شده باشد [آنگاه به گناهان می گوید:  
تبدیل به حسنات شوید.

۱۸- قَالَ: سَمِعْتُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّنَا وَ أَحَبَّ مُحِبَّنَا لَا لِعَرَضٍ دُنْيَا يُصِيبُهَا مِنْهُ وَ عَادَى عَدُوَّنَا، لَا لِإِحْنَةٍ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ، ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مِثْلُ رَمْلٍ عَالِجٍ وَ زَبَدِ الْبَحْرِ، غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ؛<sup>۱</sup>

راوی گفت: شنیدم از امام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام که می فرمود: هر کس ما را و دوستان ما را برای خدا دوست بدارد، نه برای اینکه از این راه به بهره ای از بهره های دنیوی برسد و با دشمن ما دشمنی کند، نه به خاطر کینه ای که [از جهات شخصی و دنیوی] نسبت به او در دل دارد [بلکه حب و بغض صرفاً برای خدا باشد] [آنگاه اینچنین فرد در روز قیامت، در حالی که به قدر شن های متراکم صحرا و کف دریا دارای گناه است، وارد محشر شود، خداوند تعالی او را می آمرزد.

### جای تعجب نیست

برای دفع استبعاد<sup>۲</sup> از پذیرش این سنخ از روایات، توجه به این حقیقت مسلم قرآنی لازم است که می فرماید:

...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرُ

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۰۶، ح ۷۷، نقل از بشارة المصطفی.

۲- استبعاد: بعید شمردن، غیر ممکن دانستن.

لِلذَّاكِرِينَ؛<sup>۱</sup>

...حقیقت آنکه حسنات، سیئات را از بین می‌برند، این،

تذکر و یادآوری است برای آنان که توجّه دارند.

هر چند این جمله در آیه‌ی شریفه به دنبال دستور «نماز» آمده است که:

أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَ زُفًى مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ  
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...؛

نماز را در دو طرف روز و در اوایل شب بر پا دار که حسنات، سیئات را از بین می‌برند. ولی روشن است که این قاعده و قانون، انحصار به مسأله‌ی «نماز» ندارد، بلکه این تقارن در ذکر تنها نشان دهنده‌ی این معنی است که «نماز» نیز از مصادیق حسناتی است که از بین برنده‌ی سیئات است. پس وقتی به دلیل روایات گذشته، باورمان شد که حبّ علی و آل علی علیهم‌السلام افضل عبادات و اعظم حسنات است، دیگر چه جای تعجب و استبعاد است که این «حسنة» به دلیل همین آیه‌ی شریفه، از بین برنده‌ی «سیئات» بلکه به مفاد آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی فرقان<sup>۲</sup>، تبدیل‌کننده‌ی «سیئات» به حسنات و شاید هم «باضاعافها من الحسنات»<sup>۳</sup> باشد. چنانکه ممکن است این معنی از این آیه‌ی کریمه نیز استفاده شود که:

...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ  
مَنْ يَقْتِرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ  
شَكُورٌ؛<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱۱۴.

۲- «فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات»؛ پس آنان [انسان‌های تائب مؤمن صالح‌العمل] خداوند، گناهانشان را می‌آمرزد و سیئاتشان را تبدیل به حسنات می‌کند.

۳- در صحیفه‌ی مبارکه‌ی سجّادیه است که: «يَا مُبْدِلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ»: ای تبدیل‌کننده‌ی بدی‌ها به چندین برابرش از خوبی‌ها. (دعای دُوم و بیست و چهارم).

۴- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

...بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم مطالبه نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم؛ چه آنکه خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

مخصوصاً با توجه به اینکه ضمن حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام رسیده است که ذیل همین آیه فرمود:

فَأَقْرَأُ الْحَسَنَةَ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛

منظور از اکتساب حسنه [که در آیه‌ی شریفه سبب افزایش حُسن ارائه شده است] مودّت ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

### چگونگی محاسبه‌ی اعمال مؤمن گناهکار

قال: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً، فَقَالَ عليه السلام: يُؤْتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ، فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ، فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبُهُ؛ حَتَّى إِذَا أَقَرَّ بِسَيِّئَاتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِكُتَبَةِ أَعْمَالِهِ: بَدِّلُوهَا حَسَنَاتٍ وَ أَظْهَرُوهَا لِلنَّاسِ. فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ؟ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ. فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ؛ فَهِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ

۱- تفسیر مجمع البیان و تفسیر صافی، ذیل آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی شوری، ذخائر العقبی (تألیف محب‌الدین طبری)، ص ۱۳۸.

### شیعتنا خاصّة؛<sup>۱</sup>

راوی گفت: از امام باقر علیه السلام راجع به گفتار خداوند  
 عَزَّوَجَلَّ... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ  
 غَفُورًا رَحِيمًا<sup>۲</sup> سؤال کردم، امام علیه السلام فرمود: در روز  
 قیامت، فرد مؤمن گنهکار را می آورند و در موقف  
 حساب نگهش می دارند، در حالی که خداوند تعالی  
 خود ذات اقدسش رسیدگی به حساب او را به عهده  
 دارد و احدی از مردم را بر حساب او مطلع نمی سازد و  
 پس از آنکه گناهانش را به خودش می شناساند تا آنجا  
 که خود وی اقرار به سیئاتش می کند، خداوند عَزَّوَجَلَّ  
 به نویسندگان [عمل] دستور می دهد که: سیئاتش را  
 تبدیل به حسنات نمایند و همانها را در میان مردم ظاهر  
 سازید. در این موقع است که مردم می گویند: عجباً!  
 این بنده، حتی یک گناه هم نداشته است؟! آنگاه  
 خداوند دستور می دهد او را به بهشت ببرند. سپس امام  
 باقر علیه السلام فرمود: این است تأویل آیه و این آیه تنها  
 درباره ی گنهکاران از شیعیان ما می باشد و بس.

اضافه کنیم بر این مطالب، مسأله ی «سعه ی رحمت» پروردگار و سبقت رحمت  
 او را بر غضبش که گویی آن ربّ غفور رحیم، به دنبال بهانه ای است برای گسترش  
 دادن رحمت خویش بر بندگان! به خصوص در نظر بگیریم شدّت محبوبیت محمّد

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۰، ح ۴، نقل از امالی طوسی.

۲- سوره ی فرقان، آیه ی ۷.

و آل محمد علیهم السلام به نزد خدا و نهایت عظمت و جلالت آن احباء خدا را در پیشگاه خدا که کمترین تمسک به ذیل عنایت آن عزیزان را وسیله‌ی نجات بندگان قرار داده است و با آوردن آن انوار پاک عرش نشین به میان آدمیان آلوده‌ی خاک‌نشین، نوای رحمت عام به جهانیان داده و دست نوازش بر سر بینوایان کشیده و دامن احسان و کرم به دست محرومان سپرده و باب نجات از عذاب به روی مجرمان گشوده و جداً صلاى<sup>۱</sup> عفو و عنایت و احسان به عموم خاک‌نشینان داده است. در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم:

خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ  
عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ  
يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا  
بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّباً لِحَلْقِنَا وَ طَهَّارَةً لَأَنْفُسِنَا وَ  
تَرْكِيبَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا؛

این چند بیت پرمحتوا، منسوب به امام صادق علیه السلام است:

فِي الْأَصْلِ كُنَّا نُجُوماً يُسْتَضَاءُ بِنَا      وَ لِلْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهَانٌ  
نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لَغَائِصُكُمْ      دُرٌّ ثَمِينٌ وَ يَاقُوتٌ وَ مَرْجَانٌ  
مَسَاكِنَ الْقُدْسِ وَ الْفِرْدَوْسِ نَمْلِكُهَا      وَ نَحْنُ لِلْقُدْسِ وَ الْفِرْدَوْسِ خُرَّانٌ  
مَنْ شَذَّ عَنَّا فَبَرَهُوتٌ مَسَاكِينُهُ      وَ مَنْ أَتَانَا فَجَنَّتْ وَ وَلَدَانٌ<sup>۲</sup>

حال، اگر بشنویم که به قدر حبه‌ی خردلی از محبتشان در دل کسی یا به اندازه‌ی بال مگسی اشک تأثر از مصائبشان در چشم کسی یا نشستن ذره‌ای از غبار راه زواریشان بر تن و رخت کسی، سبب آمرزش گناهان و مایه‌ی جلب رحمت حق... و سرانجام

۱- صلا: آواز، صدا.

۲- بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۶.

موجب نیل به جنت و رضوان خدا می گردد، تعجیبی نباید داشته باشیم که:

...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...<sup>۱</sup>

...وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ...<sup>۲</sup>

...این فضل خداست و خدا فضل و رحمت خود را به

هر کس که بخواهد اختصاص می دهد...

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

یا علی، یا سفینه النجاة!

در محشر اگر لطف تو خیزد به شفاعت بسیار بگردند و گنهکار نیابند

اهل عصیان، به تولای تو گرتکیه کنند معصیت، ناز کند روز جزا بر غفران

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: إِنَّ شَأْنَ عَلِيٍّ عَظِيمٌ؛ إِنَّ حَالَ عَلِيٍّ

جَلِيلٌ؛ إِنَّ وَزْنَ عَلِيٍّ ثَقِيلٌ؛ مَا وَضِعَ حُبُّ عَلِيٍّ فِي

مِيزَانٍ أَحَدٍ إِلَّا رَجَحَ عَلَى سَيِّئَاتِهِ؛<sup>۳</sup>

از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که فرمود: حقیقت

آنکه، شأن علی عظیم است؛ حال علی جلیل و وزن [و

موقعیت] علی سنگین است. محبت علی در کفّی

میزان کسی نهاده نمی شود، مگر اینکه بر کفّی

سیناتش رجحان می یابد و سنگین تر از آن می شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا، يَهْوَنُ اللَّهُ

عَلَيْهِ، سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۵.

۳- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۶، دنباله ی ح ۹، نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام.

ریاضِ الْجَنَّة؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: توجه، هر که علی را دوست بدارد، خداوند سكرات مرگ را بر او سهل و آسان می گرداند و قبر او را باغی از باغهای بهشت می سازد.

و نَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَالَ: مُحَمَّدٌ نَبِيُّ رَحْمَتِي وَ عَلِيُّ مُقِيمٌ حُجَّتِي. لَا أُعَذِّبُ مَنْ وَالَاهُ وَ إِنْ عَصَانِي وَ لَا أَرْحَمُ مَنْ عَادَاهُ وَ إِنْ أَطَاعَنِي؛<sup>۲</sup>

جبرئیل بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند علیّ اعلای تو سلام می گوید و فرمود: محمد، پیامبر رحمت من است و علی برپا دارنده ی حجت من. هر که او را دوست بدارد، عذابش نمی کنم، هر چند مرا نافرمانی کند و هر که با او دشمنی کند، رحمتش نمی کنم هر چند مرا اطاعت نماید.

عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَاهُنَّ عَظِيمَةٌ: عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ التُّشْوُرِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ؛<sup>۳</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۴، ضمن ح ۸۹.

۲- همان، ج ۳۹، ص ۲۵۹، دنباله ی ح ۳۲، نقل از مناقب آل ابیطالب.

۳- همان، ج ۲۷، ص ۱۵۸، ح ۳، نقل از خصال و امالی صدوق.

جابر روایت کرده از امام باقر علیه السلام و آن حضرت با  
واسطه ی آباء کرامش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن  
حضرت فرمود: دوستی من و دوستی اهل بیت من در  
هفت موطن دهشتناک که هول و هراسی بزرگ دارند  
نافع و سودمند می باشد: هنگام وفات و در عالم قبر و  
وقت بعث و برخاستن از قبور و حین پخش نامه های اعمال  
و موقف حساب و کنار میزان و هنگام عبور از صراط.

### نتیجه گیری از روایات مربوط به محبت اهل بیت علیهم السلام

حال، از این نوع از روایات که نمونه ای از خروار و اندکی از بسیار آن ارائه  
گردید، با کمال وضوح این مطلب به دست می آید که محبت خاندان رسول صلی الله علیه و آله  
مستقلاً و با صرف نظر از جهات و حیثیات دیگر، افضل عبادات حق است و از اینرو  
وسیله ی نجات از عذاب و مکفر سیئات بوده و مایه ی نیل به سعادت ابدی و دخول به  
جنت و رضوان الهی می باشد.

... كَسَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي  
السَّمَاءِ ۖ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا...<sup>۱</sup>

همچون درخت پاکیزه ای که ریشه ی آن [در زمین]  
ثابت و شاخه ی آن در آسمان است؛ میوه های خود را  
در هر زمان به اذن پروردگارش می دهد.

ولی قلب فارغ از حب آل رسول که فاقد روح عبادات و خالی از مایه ی اصلی  
حیات است، نه طاعاتش شرط مقبولیت دارد و نه سیئاتش زمینه ی مغفرت:

...كَشَجَرَةٍ خَيْثَ اجْتُنْتُ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ  
قَرَارٍ؛<sup>۱</sup>

همچون درخت ناپاکی که از زمین برکنده شده و قرار  
و ثباتی ندارد.

البته این به آن معنی نیست که مسأله‌ی «عمل» به هیچ عنوان در سعادت و شقاوت انسان دخالتی نداشته و تنها مسأله‌ی «محبت» کافی در نجات از عذاب و وافی برای رسیدن به جنت و رضوان خدا باشد. بلکه به این معنی است که ارزش «عمل» از حیث مقبولیت «حسنات» و مغفوریت «سیئات» تنها در زمینه‌ی محبت و ولایت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام تحقق‌پذیر است و بس! و «عمل» صادر از فرد «غیر محب» فاقد شرط قبول طاعت و خالی از زمینه‌ی غفران معصیت است. چنانکه در حدیثی می‌خوانیم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام  
كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ  
دِينَكُمْ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَ  
السَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ؛<sup>۲</sup>

از امام صادق عليه السلام منقول است که امیرالمؤمنین عليه السلام  
بارها ضمن خطابه‌ها و سخنانش می‌فرمود: ای مردم!  
دینتان! دینتان! [مراقب باشید که در اساس دینتان  
تزلزلی به وجود نیاید] چه آنکه معصیت در دین شما

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۶.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۴، ح ۶، امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»: هر چیزی را پایه‌ای است و پایه‌ی اسلام، محبت ما اهل بیت است (تحف العقول، ضمن وصایای امام عليه السلام به عبدالله بن جندب، ص ۲۲۶؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶، ح ۲؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۸۲، ح ۲۲، به نقل از امالی شیخ صدوق).

بہتر از طاعت در غیر آن است! [زیرا] معصیت در دین  
شما مورد آموزش قرار می گیرد، ولی حسنه و طاعت  
در غیر آن مقبول واقع نمی شود.

### چگونگی رابطه ی شیعیان با امام علی (علیه السلام)

در بعض تحقیقات یکی از ارباب فضل و کمال که اینگونه فرق گذاری بین  
«شیعه» و «غیر شیعه» را نادرست می دانند، تشبیهی دیدم که به نظر غیر صحیح می آید.  
ایشان می فرمایند:

نباید گفت اگر شیعه و غیر شیعه، برنامه های مذهبی خود را زیر پا بگذارند،  
باید تفاوت داشته باشند (که شیعه به خاطر داشتن محبت خاندان عصمت، تخلص از  
عذاب پیدا کند و غیر شیعه، به جهت نداشتن محبت در عذاب بماند) و اگر تفاوتی  
نباشد پس چه فرقی میان شیعه و غیر شیعه هست؟  
آنگاه ایشان این چنین ادامه ی سخن می دهند:

این، درست مثل آن است که دو بیمار به طبیب مراجعه کنند؛ یکی به طبیب  
حاذق مراجعه کند و دومی به طبیب غیر حاذق؛ ولی وقتی که نسخه را از طبیب  
دریافت داشتند، هیچ کدام عمل نکنند. آنگاه بیمار اول گلایه کند که فرق بین من و  
بیماری که به طبیب غیر حاذق مراجعه کرده چیست؟ چرا باید من مریض بمانم،  
همان طوری که او مریض مانده است، در حالی که من به طبیب حاذق مراجعه  
کرده ام و او به طبیب غیر حاذق! همچنین صحیح نیست که ما، فرق علی (علیه السلام) را با  
دیگران به این بگذاریم که اگر ما به دستورهای آن حضرت عمل نکنیم ضرر نبینیم،  
ولی آنها چه به حرف پیشوای خویش عمل کنند و چه عمل نکنند، زیان بینند.<sup>۱</sup>

۱- کتاب عدل الهی، تألیف استاد شهید مطهری، ص ۳۵۲.

در پاسخ به این بیان عرض می‌شود: تشبیه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به طیب در این جهت، تشبیه - به اصطلاح اهل علم - «مع الفارق» است و صحیح نیست. زیرا نفع طیب درباره‌ی مریض منحصر به عمل بر طبق نسخه است و بس؛ ولی نفع امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی دوستدارانش منحصر به عمل بر طبق دستوراتش نیست و به عبارت دیگر راه انتفاع بیمار از طیب، منحصرأً طبق نسخه و دستور او عمل کردن است و نه چیز دیگر؛ ولی راه انتفاع شیعه از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منحصرأً راه عمل و پیروی از دستورات آن حضرت نیست! بلکه چنانکه از روایاتی که در صفحات گذشته به طور نمونه، ارائه گردید، استفاده شد، رابطه‌ی محبت و مودت بین شیعه و مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام مستقلاً و با صرف نظر از مسأله‌ی «اتباع» و پیروی از دستورات آن جناب منشأ نفع فوق العاده عظیم است، جدای از نفعی که از طریق «اتباع» و پیروی از تعلیمات آن امام عائد شیعه می‌گردد.<sup>۱</sup> یعنی همچنانکه عمل به دستورات آن حضرت عبادت است و سعادت آفرین؛ همچنین نفس «محبت» به آن حضرت نیز عبادت بزرگ قلب است و سعادت آفرین! که با نورانیت خاص خودش جبران کننده‌ی بسیاری از حسنات ترک شده و سیئات انجام شده می‌باشد و اساساً سرمایه‌ی اصیل ما در مسیر عبودیت حق، همانا حبّ علی و آل علی علیهم السلام است و بس! البته چنانکه بعداً نیز - انشاء الله - خواهیم گفت، این سرّی است از اسرار اهل بیت علیهم السلام که از نااهلان باید مکتوم نگهداشت و یا طوری بیان کرد که موجب گستاخی و بی‌پروایی آنان در امر گناه و عصیان نگردد! بنابراین بیمار تا به نسخه‌ی طیب عمل نکند، تنها حذاقت طیب هیچگونه تأثیری در رفع بیماری او نخواهد داشت و در نتیجه، حال او با حال بیماری که به طیب غیر حاذق مراجعه کرده است، یکسان بوده و هر دو به حال درد و مرض باقی خواهند ماند. اما محبت

۱- ضمن روایات گذشته، این حدیث آمد: «حُبّ علی نعمة و اتباعه فضیلة»؛ دوستی علی نعمت است و پیروی از او فضیلت.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) مستقلاً خود، داروی شفابخشی است که درباره‌ی دوستدارانش، هر چند هم عمل به نسخه‌ی آن طیب الهی نکرده باشند، اثر حیاتی خاص خود را خواهد بخشید و موجب تخلص آنان از عذاب و بلا خواهد بود؛ در حالتی که فرد گنهکار غیر شیعه، بر اثر محرومیت از آن داروی شفابخش اصیل، همچنان در عذاب و بلا خواهد ماند و راه نجاتی نخواهد داشت.<sup>۱</sup>

...ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ  
الْعَظِيمِ؛

|                                           |                                   |
|-------------------------------------------|-----------------------------------|
| سواد منقبتش بر بیاض دیده‌ی حور            | علی امام معالای هاشمی که بود      |
| امید مغفرت از حی لایزال غفور              | ز حبّ اوست به روز جزا، نه از طاعت |
| مکاشفات جُنید و ریاضت منصور               | نتیجه‌ای ندهد بی محبتش در حشر     |
| چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور <sup>۲</sup> | ز دل سواد معاصی برون برد مهرش     |

### حلّ یک اشکال و جمع بین اخبار

اینجا ممکن است اشکالی به بعضی از ذهن‌ها برسد و آن اینکه: روایاتی که در صفحات پیش ارائه گردید، دو گروه متعارض و مخالف یکدیگر می‌باشند؛ زیرا یک گروه از آنها نشان دهنده‌ی این مطلب است که انسان گنهکار - اعم از شیعه و غیر شیعه - مستوجب عذاب است، در حالی که گروه دیگر، گنهکاران از شیعه را مستوجب عذاب نمی‌داند، بلکه مطلقاً دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) را مغفور الذنب و مستحقّ جنت و رضوان خدا می‌شناسد. در این صورت تنافی و تعارض بین این دو دسته از اخبار را چگونه باید دفع کرد؟!

در حلّ این اشکال عرض می‌شود: با فرض اعتبار سند در هر دو گروه احادیث

۱- برای دفع مجده استبعاد ذهن از پذیرش این حقیقت تأمل مجددی در روایات گذشته لازم است.

۲- از نظام استرآبادی است، به نقل محدث قمی در سفینه البحار، ج ۱، کلمه‌ی حبب، ص ۲۰۱.

رده‌ی دوّم که مفاد ظاهر آنها نفی مطلق عذاب است، به حکم قرائنی که در احادیث رده‌ی اوّل موجود است، حمل بر «نفی خُلود» می‌شوند. یعنی به انضمام آن قرائن - که با کمال وضوح، استحقاق عذاب مُجرم به میزان جرمش را نشان می‌دهند - دلالت بر این دارند که گنهکاران از دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام هر چند دارای گناهانی عظیم و کثیر از هر قبیل - اگرچه به قدر کف‌های دریا و ریگ‌های بیابان نیز باشند - استحقاق خلود در عذاب یعنی عذاب دائم و همیشگی را نخواهند داشت. بلکه سرانجام پس از پاک شدن از پلیدی گناهان، به سبب تحمّل عذاب به قدر استحقاقشان مشمول رحمت واسعه‌ی حق و شفاعت اولیای حق قرار گرفته و اهلّیت دخول به بهشت و برخورداری از نعماء بی‌پایان الهی و نیل به سعادت ابدی را به دست خواهند آورد و... «ذلک هو الفوز العظیم».

بنابراین، مفاد احادیث گروه دوّم این نیست که شیعه‌ی مُجرم، مطلقاً محکوم به عذاب نمی‌باشد تا معارض و مخالف با گروه اوّل باشد؛ بلکه مفادشان این است که شیعه‌ی مجرم، محکوم به عذاب دائم و خالد نمی‌باشد؛ بلکه عذابش پایان‌پذیر است و عاقبت امرش نکو خواهد شد و راستی، این تخلّص از عذاب جهنّم - ولو پس از سال‌ها و قرن‌ها معذب بودن نیز باشد - فوزی بزرگ و رستگاری عظیمی است که ما از تصوّر عظمت آن عاجزیم، به دلیل آنکه از تصوّر سنگینی و فشار دهشت‌انگیز خُلود در عذاب و همیشگی بودن آن درد و الم و خسران همه جانبه عاجزیم. آری، اگر کسی توانست حقیقت خلود در عذاب و شدّت وحشت حاصله‌ی از آن را درک کند، خواهد توانست که عظمت تخلّص از عذاب و معنای فوز عظیم بودن آن را درک کرده و آنگاه از عمق جان بشارت فرح‌بخش شعف آفرین قرآن را بپذیرد که:

...فَمَنْ رُحِزَ عَنِ النَّارِ وَأُذِلَّ الْجَنَّةُ فَقَدْ فَازَ...<sup>۱</sup>

...هر که را از تحت جاذبه‌ی آتش [دوزخ] بیرون ببرند و

به بهشت داخلش کنند، به راستی که نجات یافته و به

سعادت مطلوب نائل شده است...

این سعادت بسیار بزرگ غیر قابل تصوّر تحقّق پذیر نخواهد بود، مگر در پرتو شمس ولاء و حبّ علیّ امیرالمؤمنین و اهل بیت اطهار علیهم السلام که در اعماق قلب دوستدارانش تابیده و آن را همچون گوهری صاف و پاک و درخشان پرورش داده است که آلودگی‌های سطحی و تیرگی‌های عَرَضی نمی‌تواند تأثیری در دگرگونی جوهر آن نموده و آن را از صفا و لطافت ذاتی‌اش ساقط سازد و یا همچون لامپ پر نور برق که دوده‌های سیاه هر چند صفحه‌ی آن را پوشانده و چهره‌ی درخشان آن را تاریک و بدنما کرده است، ولی نورانیت اصلی آن همچنان به حال خود باقی است که پس از زوال آن عوارض تیره، به درخشندگی و نورافشانی ذاتی خود باز می‌گردد.

### مُحِبِّ عَلَیِّ علیه السلام همیشه جهنمی نیست

آری، به راستی که: «حُبُّ عَلَیِّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»؛ هیچ گناهی نمی‌تواند در قلب «مُحِبِّ عَلَیِّ» آنچنان دگرگونی ایجاد کند که او را به طور کامل از صلاحیت بهشتی شدن ببندازد و مستحقّ جهنّم دائمی‌اش بسازد. بلکه محبّت مولا علیه السلام که مایه‌ی اصلی حیات ابدی است، از عمق جان دوستدارانش همچون برق آتشباری که بر توده‌ی هیزمی افتد، توده‌ی انبوه گناهان را با همان عذاب موقت گذرامی سوزاند یا مانند تندبادی که هجوم بر درخت پر برگی ببرد، تمامی سیئات را با تحمّل کیفر محدود و حدّا کثر، توقّف در جهنّم به گونه‌ی «لَبَثَ أَحْقَابُ»<sup>۱</sup> فرو می‌ریزد... و سرانجام انسان گنهکار را مُصَفّی و مُبرّأی از پلیدی عصیان نموده و آماده‌ی ورود به

۱- اشاره به آیات ۲۱ تا ۲۳ از سوره‌ی نبأ است: «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۖ لِلطَّاغِينَ مَابًا ۖ لَا بَشِينَ فِيهَا أَحْقَابًا».

دارالسلام و برخورداری از مواهب جنت و رضوان خدا می گرداند.

لذا اگر بگوییم: محبّ علی علیه السلام ممکن نیست جهنمی گردد، درست گفته ایم؛ چه آنکه جهنمی آن است که جوهر ذاتش مسابخ با جهنم شده و هیچگاه از جهنم منفک و جدا نمی تواند بشود. به فرموده ی قرآن کریم:

... فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۱</sup>

... آنها، یاران ملازم آتشند و همیشه در آن خواهند بود.

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ<sup>۲</sup>

... و هرگز از آتش [دوزخ] خارج نخواهد شد.

اما آن کسی که به خاطر یک سلسله تیرگی های عرضی که به جوهر قلبش رسیده است، باید در جهنم مورد عذاب موقت قرار گرفته و تطهیر شود و سپس داخل بهشت گردد، در واقع او جهنمی نیست! بلکه او یک موجود بهشتی است، گیرم که برای تصفیه و تطهیر از آلودگی های سطحی اش مدّتی باید در جهنم متوقّف گردد! عذاب «موقت» در جنب عذاب «مخلّد» - به شرط درک معنای حقیقی خلود - در واقع عذاب نیست! بلکه همچون حرارتی است که به طلای مغشوش داده می شود تا خالص و ناب گردیده و شایسته ی استقرار در غرفه های «جنت التّیم» و فردوس برین بشود.

### برداشت انحرافی از حدیث محبّت

البته احتمال این می رود - چنانکه از بعضی بزرگان علما نیز نقل شده است<sup>۳</sup> - که معنای حدیث این باشد که حبّ علی علیه السلام - اگر صادقانه و راستین باشد - مانع از ارتکاب گناه می گردد و انسان عاشق شیدای علی علیه السلام اصلاً فکر گناه و تخلف از

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۸۱.

۲- همان، آیه ی ۱۶۷.

۳- گویا مرحوم وحید بهبهانی رحمته الله باشد.

فرمان علی را که تخلف از فرمان خداست به دل راه نمی دهد تا چه رسد به اینکه عملاً مرتکب آن گردد و در نتیجه طبیعی است که چنین فردی از زیان گناه محفوظ می ماند، آنگونه که انسان واکسن تلقیح شده، از ابتلا به بیماری در امان می ماند و به اصطلاح اهل منطق، از قبیل «سالبه‌ی به انتفاء موضوع» می شود که با وجود حبّ علی علیه السلام در دل، سیئه‌ای تحقق نمی پذیرد تا زیانی برساند نه اینکه سیئه و گناه حاصل می شود، اما لطمه‌ای نمی زند و در حقیقت بذر «حبّ علی» وقتی در دل نشست، در زمین جان ریشه می گیرد و شاخ و برگ و میوه‌ی مخصوص به خود را بارز ساخته و وجود آدمی را تبدیل به گلستان می کند و در نتیجه، از دست و پا و چشم و گوش و مغز و زبان این انسان، گل‌های خوش بوی تقوا و فضیلت و ایمان به منصّه‌ی ظهور می رسد، به طوری که علف‌های هرز معصیت، دیگر نمی تواند در زمین وجود وی سر برآورده و رشد و نموّی کند تا صدمه‌ای برساند. چون سیئه و گناه، حاصل آمده از تخم شیطان است و لذا بذر «محبت علی علیه السلام» که در دل انسان نشست، دیگر جا برای تخم شیطان نمی ماند تا گناه و عصیان برویاند:

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...<sup>۱</sup>

خداوند در درون کسی دو دل نیافریده است...

آدمی، یک دل بیش ندارد و آن دل یا مهبط الهامات رحمان است و یا مسکن وساوس شیطان!

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید  
حبّ علی علیه السلام به گونه‌ی راستینش حصاری از تقوا و طهارت و عفت و شرف بر  
گرد وجود انسان می کشد که گناه و عصیان نمی تواند قدم در آن حصار محکم  
بگذارد و آدمی را به آتش بکشاند که:

وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي،  
أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛<sup>۱</sup>

نه اینکه گناه، داخل آن حصن می شود، اما موجب  
آتش نمی شود.

این، حاصل معنایی است که گفتیم ممکن است به طور احتمال از حدیث  
«حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ» استفاده شود.<sup>۲</sup>

ولی این احتمال - به اصطلاح علمای اصول - خلاف ظاهر است؛ یعنی احتمالی  
است مرجوح و از نظر فهم عرفی، غیر متبادر به ذهن است! بلکه آنچه که به طور  
احتمال راجح از جمله ی «لا تضرُّ معها سيئة» فهمیده می شود این است که سیئه و گناه  
از محبِّ علی علیه السلام نیز امکان صدور و تحقق دارد، منتهی با وجود حبِّ علی علیه السلام زیان  
نمی رساند. مقصود از زیان نیز چنانکه توضیح داده شد «خلود در عذاب»<sup>۳</sup> است، نه  
اصل استحقاق عذاب که از تبعات حتمی عصیان است و به مفاد روایات گروه اوّل،  
شدّت و ضعف عذابش بر حسب اختلاف مراتب گناهان از جهت عمیق و سطحی  
بودن آلودگی ها و خبائشان مختلف است.

## جمع بین اخبار به گونه ای دیگر

وجه دیگری نیز برای رفع «تعارض اخبار» به نظر می رسد و آن اینکه احادیث

۱- سفینه البحار، ج ۲، کلمه ی ولی، ص ۶۹۲.

۲- چنانکه ما نیز در صفحات پیشین این جزوه همین معنا را برای حدیث «ولایة علی بن ابیطالب حصنی...» ذکر کردیم و  
دور هم نمی بینیم که از آن حدیث این معنی استظهار بشود، هر چند استفاده ی این معنی از حدیث «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ...»  
چنانکه در متن تذکر داده ایم، خلاف ظاهر است (تأمل فرمایید).

۳- علامه مجلسی رحمته الله ذیل حدیثی که از امام صادق علیه السلام منقول است: «لَا يَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ عَمَلٌ»؛ با وجود ایمان، عمل (گناه)  
زیان نمی رساند. می فرماید: ای ضرراً عظیماً یوجب الخلود فی النار، یعنی: مقصود از زبانی که با وجود ایمان از ناحیه ی گناه  
به انسان نمی رسد، زیان عظیمی است که موجب خلود در آتش گردد. (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۳، ح ۱۴).

گروه دوم که مفادشان ظاهراً نفی مطلق عذاب است، در مقام «تعریض»<sup>۱</sup> و «تبکیت»<sup>۲</sup> مخالفین مذهب می باشند.

یعنی علیرغم آنان که ارزشی برای «ولایت» و «محبت» امام امیرالمؤمنین و اهل بیت اطهار علیهم السلام معتقد نبودند و تنها عمل به دیگر وظایف دینی را مؤثر مستقل و کافی در نجات و سعادت می دانستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام متقابلاً تمام ارزش را - چنانکه در واقع هم چنین است و شرحش گذشت - برای ولایت و محبت امیرالمؤمنین علی و آل بیت رسول علیهم السلام اثبات می کردند و دوستان آن مقربان درگاه خدا را به طور کنایه و سخن سر بسته، گویی ناجی مطلق معرفتی می نمودند تا معاندان لجوج، زبانشان بسته و خاموش شوند و طالبان حق نیز پی به اصالت امر ولایت و محبت در نجات و سعادت ببرند و راه بیابند و پس از آن در مقام بیان تفصیلی مطالب به لسان گروه اول از روایات گذشته با آنان سخن بگویند و به ارزش عمل نیز آنان را آشنا سازند؛ چه آنکه مقامات سخن گوناگون است و شرایط القاء کلام مختلف است.

حال، از باب نمونه به لحن سخن در این روایات توجه فرمایید:

۱- عَنِ الصَّادِقِ، عَنْ أَبِيهِ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَا مِنْ جَانِبٍ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ جَانِبٍ إِذْ أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ مَعَهُ رَجُلٌ قَدْ تَلَبَّبَ بِهِ؛ فَقَالَ: مَا بَالُهُ؟ قَالَ: حَكِي عَنْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ قُلْتَ: مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ هَذَا إِذَا سَمِعَهُ النَّاسُ،

۱- تعریض یعنی گوشه زدن و با کنایه سخن گفتن.

۲- تبکیت یعنی زبان کسی را بستن و او را خاموش نمودن.

فَرَطُوا فِي الْأَعْمَالِ. أَفَأَنْتَ قُلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟  
قال: نَعَمْ، إِذَا تَمَسَّكَ بِمَحَبَّةِ هَذَا وَوَلَايَتِهِ؛<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله نقل فرموده اند که او گفت: در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم، من در یک سمت و امیر المؤمنین علی علیه السلام در سمت دیگر [آن حضرت نشسته بودیم]؛ در این اثنا عمر بن خطاب وارد شد، در حالتی که گریبان مردی را گرفته و او را می آورد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او چه کرده و جریان چیست؟ عمر گفت: این مرد از قول شما [یا رسول الله] نقل کرده که شما فرموده اید، هر کس بگوید لا اله الا الله، محمد رسول الله داخل بهشت می شود! در صورتی که این سخن را اگر مردم بشنوند، در انجام وظایف دینی خود سست می شوند و کوتاهی می کنند. آیا شما فرموده اید این مطلب را یا رسول الله؟! رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری [من گفته ام، ولی] به شرط اینکه متمسک به ولایت و محبت این [یعنی علی علیه السلام] باشد!

۲- عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَخْنَفٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَلَاعِينِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَا سُوَّةَ لَهُ فِي شِيعَتِهِ! فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَقْبِلْ إِلَيَّ! فَلَمْ يُقْبَلْ إِلَيْهِ. فَأَعَادَ. فَلَمْ يُقْبَلْ إِلَيْهِ. ثُمَّ

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۱، ح ۸ و ص ۱۲۳، ح ۶۷، نقل از امالی طوسی و بشاره المصطفی.

أَعَادَ الثَّالِثَةَ. فَقَالَ: هَا أَنَا ذَا مُقِيلٍ، فَقُلْ، وَ لَنْ تَقُولَ  
 خَيْرًا. فَقَالَ: إِنَّ شَيْعَتَكَ يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ. فَقَالَ: وَمَا  
 بَأْسُ بِالنَّبِيذِ، أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَّ  
 أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا يَشْرَبُونَ النَّبِيذَ.  
 فَقَالَ: لَيْسَ أَعْنِيكَ النَّبِيذُ، أَعْنِيكَ الْمُسْكِرُ. فَقَالَ:  
 شَيْعَتُنَا أَزْكَى وَ أَطْهَرُ مِنْ أَنْ يَجْرِيَ لِلشَّيْطَانِ فِي  
 أَمْعَائِهِمْ رَسِيْسٌ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ الْمَخْذُولُ مِنْهُمْ  
 فَيَجِدُ رَبًّا رَوْفًا وَ نَبِيًّا بِالْإِسْتِغْفَارِ لَهُ عَطُوفًا وَ وَلِيًّا لَهُ  
 عِنْدَ الْحَوْضِ وَ لَوْفًا وَ تَكُونُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ  
 يَبْرَهُوتَ مَلُوفًا. قَالَ: فَأَفْجَمَ الرَّجُلُ وَ سَكَتَ. ثُمَّ قَالَ:  
 لَيْسَ أَعْنِيكَ الْمُسْكِرُ، إِنَّمَا أَعْنِيكَ الْخَمْرُ. فَقَالَ  
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ سَلَبَكَ اللَّهُ مَا لَكَ، تُؤْذِنَا فِي شَيْعَتِنَا  
 مِنْذُ الْيَوْمِ. أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ  
 عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، عَنْ جَبْرِئِيلَ ﷺ  
 عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَنَّهُ قُلْتُ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي حَظَرْتُ  
 الْفِرْدَوْسَ عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ حَتَّى تَدْخُلَهَا أَنْتَ وَ  
 عَلِيٌّ وَ شَيْعَتُكُمَا إِلَّا مَنْ اقْتَرَفَ مِنْهُمْ كَبِيرَةً؛ فَإِنِّي  
 أَبْلُوهُ فِي مَالِهِ أَوْ بِخَوْفٍ مِنْ سُلْطَانِهِ، حَتَّى تَلْقَاهُ  
 الْمَلَائِكَةُ بِالزَّوْحِ وَ الرِّيحَانِ وَ أَنَا عَلَيْهِ غَيْرُ  
 غَضَبَانِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ حِلًّا لِمَا كَانَ مِنْهُ. فَهَلْ عِنْدَ  
 أَصْحَابِكَ هُوْلَاءِ شَيْءٍ مِنْ هَذَا؟ فَلَمْ أَوْدَعْ؛<sup>١</sup>

فرات بن احنف گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم؛ مردی از این گروه‌های ملعون دور از رحمت حق [که منحرف از اهل بیت رسولند] وارد شد و گفت: به خدا سوگند در مورد پیروانش ناراحتش خواهم کرد! سپس گفت: یا ابا عبدالله! ببین چه می‌گویم. امام علیه السلام اعتنایی به او ننمود. دوباره گفت و [باز هم] امام اعتنا نکرد. بار سوم امام فرمود: ها، بگو، می‌شنوم [و می‌دانم که] مطلب خوبی نخواهی گفت. مرد گفت: پیروان تو "نبیذ"<sup>۱</sup> می‌نوشند! امام علیه السلام فرمود: نبیذ اشکالی ندارد. پدرم برای من از جابر بن عبدالله نقل کرد که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبیذ می‌نوشیدند. مرد گفت: مقصود من از نبیذ مایع مُسکِر است، نه آن نبیذ معهود که حلال است. امام علیه السلام فرمود: شیعیان ما پاک‌تر و منزّه‌تر از آنند که پلیدی شیطان به درویشان راه یابد و به فرض اینکه فرد ناموفق از آنان به چنین کاری دست زده باشد [در روز جزا] مواجه خواهد شد با خدایی رؤوف [که رأفت و رحمت بی‌پایانش شامل حال می‌گردد] و پیامبری عطف که برای وی از خدا طلب آمرزش می‌کند و امامی آماده‌ی عنایت که در کنار حوض [کوثر] قیام به شفاعتش می‌نماید، در حالی که تو و یارانت در "برهوت"<sup>۲</sup> با نهایت ذلت و خواری و

۱- نبیذ: آبی است که از فشرده‌ی خرما و کشمش و امثال اینها می‌گیرند که تنها طعم شیرینی دارد و مستی نمی‌آورد.

۲- برهوت: چاهی است عمیق در حضر موت که گویند ارواح کفار و منافقین در آنجا جمع شوند. (لغت‌نامه‌ی دهخدا)

و حشزدگی دست به گریبان هستید. مرد از این جواب  
 امام، مُفَحَّم [محکوم] و خاموش شد و پس از لحظاتی باز  
 گفت: مقصود من از نیبذ که گفتم پیروان تو می نوشند  
 خمر است [که شرب آن به طور قطع حرام است].  
 امام علیه السلام فرمود: خدا زبانت را از تو بگیرد، چرا امروز  
 اینقدر ما را به خاطر شیعیانمان آزرده دل می سازی؟  
 پدرم برای من نقل حدیث نمود از جَدِّم علی بن الحسین و  
 او از علی بن ابیطالب و آن حضرت از رسول خدا و آن  
 جناب از جبرئیل علیه السلام و جبرئیل از خداوند عز و جلّ که  
 فرمود: ای محمّد! من، ورود به فردوس را بر تمامی  
 پیامبران ممنوع کرده ام تا تو و علی و شیعیان آنان [پیش از  
 همه] وارد شوید، مگر آن فردی از شیعیان شما که  
 مرتکب کبیره‌ای شده باشد که در این صورت او را من با  
 گرفتاری‌ها که در مالش پدید می آورم و یا به سبب  
 نگرانی‌ها که از سلطان زمانش در دلش ایجاد می کنم  
 [تطهیرش می نمایم] تا به هنگام مرگ، از فرشتگان، روح  
 و ریحان ببیند و با من دیدار کند، در حالی که بروی  
 خشمگین نیستم. آری، این [ولایت و محبت ما] وسیله‌ی  
 نجات از عذاب است که خدا به شیعه‌ی ما عنایت فرموده  
 است. حال آیا نزد یاران تو از اینگونه وسائل نجات از  
 عذاب چیزی هست؟! اینک، باز هم اگر می خواهی زبان  
 به نکوهش و ایذاء بگشایارها کن و واگذار.

عَنِ ابْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي  
أُحَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ  
يَتَوَلَّوْنَ فُلَانًا وَ فُلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ وَ  
أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ  
الْصِّدْقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا وَ أَقْبَلَ  
فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْعُضْبَانِ ثُمَّ قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ  
بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ  
دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لَا دِينَ لِأُولَئِكَ  
وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ فَقَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَ  
لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ «اللَّهُ  
وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ  
يَغْنِي مِنَ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ  
لِوَلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ وَ الَّذِينَ  
كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُهُمُ مِنَ النُّورِ إِلَى  
الظُّلُمَاتِ» قَالَ: قُلْتُ أَلَيْسَ اللَّهُ عَنَىٰ بِهَا الْكُفَّارَ حِينَ  
قَالَ: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا؟ قَالَ: فَقَالَ وَ أَيْ نُورٍ لِلْكَافِرِ وَ  
هُوَ كَافِرٌ فَأُخْرِجَ مِنْهُ إِلَى الظُّلُمَاتِ؟ إِنَّمَا عَنَى اللَّهُ  
بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ  
إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ  
نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ لَهُمُ النَّارَ  
مَعَ الْكُفْرِ فَقَالَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ<sup>۱</sup>

این ابی یعفور می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مردم معاشرت و آمیزش دارم و بسیار مایه‌ی تعجب من شده است اینکه می بینم گروه‌هایی از کسانی که ولایت شما را نپذیرفته‌اند و تن به ولایت فلان و فلان [ابوبکر و عمر] داده‌اند، در عین حال افرادی امین و صادق‌القول و وفادار به عهد و پیمان هستند! ولی گروه‌هایی از کسانی که ولایت شما را دارند [و از دوستداران شما می باشند] آن مقدار از امانت و صدق و صفا که در آنها هست در اینها دیده نمی شود [یعنی با این وصف چگونه می شود گفت که آنها اهل عذابند و اینها اهل نجات] راوی می گوید: امام علیه السلام وقتی این سخن را از من شنید، تکان خورد و مستقیم نشست [حال پاسخ جدی به خود گرفت] و مانند کسی که بر سر خشم آمده باشد رو به من کرد؛ سپس فرمود: دین ندارد آن کسی که به ولایت امام جائری که منصوب از جانب خدا نیست تن در داده و از وی تبعیت کند و عتاب و سرزنشی نیست بر کسی که ولایت امام عادل را که منصوب از جانب خداوند است بپذیرد و او را مطاع خود داند. راوی می گوید: [از

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۰۴، ۱۸، نقل از تفسیر عیاشی؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۳، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله.

روی تعجب [گفتم: آنها دین ندارند و اینها حتی سرزنش هم ندارند؟! فرمود: آری، آنها دین ندارند و اینها سرزنش هم ندارند. آنگاه] برای رفع تعجب و استبعاد من [فرمود: آیا نمی شنوی گفتار خدا را که فرموده: خدا ولیّ آنانی است که ایمان آورده اند و آنها را به سبب ولایتشان نسبت به امام عادل منصوب از جانب حق، از تاریکی های گناهان خارج کرده و به نور توبه و مغفرت داخلشان می نماید و] درباره ی گروه مقابل آن گروه مؤمن [فرموده است: و آنانی که کفر ورزیده اند، اولیائشان طاغوت است و آنها را از نور بیرون برده و به تاریکی ها داخلشان می سازد.

راوی می گوید: [باز هم از روی تعجب] گفتم: مگر این آیه درباره ی کفار نیست که می فرماید: والذین كفروا [یعنی ما درباره ی مسلمانهای مخالف مذهب شیعه سخن می گوئیم و شما به آیه ی مربوط به کفار استدلال می فرمایید] امام فرمود: آیا کافر در عین حالی که کافر است چه نوری دارد تا از آن خارجش کنند؟! و حال آنکه این آیه نشان می دهد که کسانی هستند که ابتدا بر نور اسلام بوده اند و پس از آنکه تن به ولایت امام جائز غیر منصوب از جانب خدا داده اند به همین جهت در منطق قرآن از نور اسلام بیرون آمده و داخل ظلمات کفر گردیده اند و در نتیجه همدوش با کفاری که از ابتدا در

عالم کفر بوده‌اند، محکوم به خلود در آتش شده‌اند و لذا فرموده است: اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون.

### شئون ولایت تکوینی امامان علیهم‌السلام به انحاء گوناگون

نظیر این اختلاف در شرایط سخن را در مقام ارائه‌ی شئون ولایت تکوینی شان نیز مشاهده می‌کنیم؛ مثلاً یکجا می‌بینیم وقتی با خواصّ اصحابشان روبه‌رو می‌شدند می‌فرمودند:

إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ  
أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا  
كَانَ وَ مَا يَكُونُ؛<sup>۱</sup>

حقیقت آنکه من، آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است  
می‌دانم و آنچه را که در بهشت و جهنم است می‌دانم و آنچه  
را که هست و بعد از این به وجود خواهد آمد می‌دانم.

و جای دیگر می‌بینیم وقتی در مجلسی با طبقات مردم مواجه می‌شدند و لازم بود که «تقیّه» کنند می‌فرمودند:

يَا عَجَبًا لِقَوْمٍ يُزْعَمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ مَا يَعْلَمُ الْغَيْبُ  
إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَّتِي فُلَانَةَ  
فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ؛<sup>۲</sup>

تعجب از مردمی است که می‌پندارند ما علم به غیب  
داریم و از نهان امور آگاهیم! در صورتی که جز  
خداوند عزّوجلّ کسی علم به غیب ندارد؛ من خواستم

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۲ (باب انّ الائمة عليهم‌السلام يعلمون علم ما كان و ما يكون).

۲- همان، ص ۲۵۷، ضمن ح ۳، باب نادر فيه ذكر الغيب.

خدمتکار خانه‌ام را تنبیه کنم، فرار کرد و ندانستم در کدام یک از اطاق‌های خانه‌ام پنهان شده است!

توجه به معاریض کلام امامان علیهم‌السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَدِيثُ تَدْرِيبِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ تَرْوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفَ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا، لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجُ؛<sup>۱</sup>

از امام صادق عليه السلام منقول است که فرمود: یک حدیث که بفهمی [و پی به معنا و مقصود آن ببری] بهتر از هزار حدیث است که نقل کنی [بدون اینکه از مفاهیم و مرادات آنها آگاه شوی] و کسی از شما فقیه [آشنا به مقاصد ما] نخواهد شد، مگر آنکه گوشه و کنایه‌های سخنان ما را بشناسد و چه بسا یک کلمه از کلام ما قابل توجیه به هفتاد معنی می‌باشد و ما می‌توانیم هر کدام از آن معانی را از کلام خویش اراده نماییم.

علامه‌ی مجلسی رحمته‌الله در بیان این حدیث می‌فرماید: شاید مراد این باشد که گاهی مطلبی از باب «تقیه» و «توریه» از آن بزرگواران شنیده می‌شود و گاهی دستوراتی خاص در مورد شخص معینی که تحت شرایط ویژه‌ای قرار گرفته است و جنبه‌ی عمومی ندارد، صادر می‌کنند و از اینرو به نظر ناآگاهان از جریان چنین

۱- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۵، نقل از معانی الاخبار صدوق.

معاریض جمع معراض یعنی کلام گوشه‌دار که گوینده‌ی آن برای رعایت مصلحتی، از تصریح به مطلبی خودداری می‌نماید و آن را با کنایه و سر بسته بیان می‌کند.

می‌رسد که کلمات آن بزرگواران متعارض و متنافی با یکدیگرند (در صورتی که آشنایان به معاریض کلامشان هیچگونه تنافی و تعارضی در احکامشان نمی‌بینند).

### این اعتراض وارد نیست!

اینجا ممکن است کسی بگوید: حال که بنا شد دست به توجیه یک گروه از اخبار راجع به مجرمین از شیعه بزنیم، چرا گروه اوّل را که اثبات عذاب می‌کنند، حمل بر رعایت مصلحت عموم شیعیان برای جلوگیری از تجرّی آنان در ارتکاب معاصی ننماییم؟

در جواب عرض می‌شود: آن گروه از نظر مُفاد و محتوا، مؤیّد به ظواهر آیات قرآن کریم می‌باشند که مطلق عاصی و مجرم را محکوم به عذاب می‌دانند. از قبیل:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ<sup>۱</sup>

و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کرده و از مرزهای [بندگی] او تجاوز نماید [خداوند] او را در آتشی وارد می‌کند که برای همیشه در آن بماند و برای او کیفر توهین آمیزی است.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ<sup>۲</sup>

به راستی که مجرمان در گمراهی و آتش شعله‌ورند.  
أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ❀ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ<sup>۳</sup>

۱-سوره نساء، آیه ۱۴.

۲-سوره قمر، آیه ۴۷.

۳-سوره قلم، آیات ۳۵ و ۳۶.

آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار دهیم؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟<sup>۱</sup>

آیا کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم یا

پرهیزگاران را در ردیف فاجران به حساب آوریم؟

تا آنجا که با صراحت تمام خطاب به رسول اکرم و حبیب اعظمش ﷺ می‌فرماید:

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ<sup>۲</sup>

بگو من [نیز] اگر نافرمانی پروردگارم بنمایم، از

عذاب روز بزرگ [قیامت] می‌ترسم.

لذا تنها گروه دوم که به ظاهر سخن، نفی مطلق عذاب از مجرمین شیعه می‌کنند و مخالف با ظواهر آیات قرآن دیده می‌شوند، نیازمند به توجیه و حمل بر محمل صحیح می‌باشند، نه گروه اول که موافق با ظواهر قرآن و مطابق با حکم عقلند.

### توجه به کیفیت القاء سخن در محافل عمومی

مطلب مهمی که تذکر آن در اینجا لازم است و عمده‌ی توجه نگارنده هم معطوف به همان مطلب است، مسأله‌ی «کیفیت القاء سخن در محافل عمومی» به منظور ارشاد عامه‌ی مردم و آشنا ساختن آنان با موضوع «ولایت» و محبت اهل بیت علیهم‌السلام است. همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، این موقف برای آقایان خطبا و وعظا از مواقف بسیار حساس و دقیق و پر مسئولیت و سنگین است که باید در عین تحکیم

۱- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵.

اساس «محبت» در قلوب توده‌ی مردم، مراقب باشند که اصالت احکام خدا را تضعیف ننمایند و سطوت امر و نهی خدا را نشکنند و واجبات و محرمات شریعت را تسامح‌پذیر و سست و سبک معرفتی نکنند که در غیر این صورت مردم نادان به اتّکال «محبت» آل رسول ﷺ احکام خدا و رسول را زیر پا نهاده و سر از وادی بی‌تقوایی و بی‌پروایی در امر گناه و عصیان در می‌آورند.

### هدف از منبر، اصلاح اخلاق مردم

به هر حال این واقعیت را باید در نظر داشت که مقصود اصلی از وعظ و خطابه و منبر، به حکم وراثت از انبیای عظام<sup>۱</sup> و اوصیای کرام ﷺ اصلاح «اخلاق» و «اعمال» مردم است و دور نگهداشتن آنها از آلودگی به فساد در «اخلاق» و «عمل». از طرفی هم می‌دانیم که اکثریت مردم مقهور شهوات نفسانی خویشان می‌باشند و طبعاً مجذوب کلامی هستند که هم راه ارضاء تمایلات را برای آنان هموار سازد و هم آرامش خاطری از ناحیه‌ی عذاب اخروی به آنان بدهد. در چنین شرایطی است که باید خطیب آگاه و واعظ عارف به رموز موعظه و ارشاد، دقیقاً مراقب و کاملاً هشیار باشد... که مبدا با بیان مطلبی هر چند واقعیت‌دار و صحیح، هراس از دل آلودگان به گناه بردارد و درهم شکستن حدود دین خدا را در نظر آنان سهل و ساده و آسان جلوه داده و آنها را به عکس هدف، به فساد اخلاق و عمل بکشاند که به طور قطع، این عمل مرضی خدا و اولیایش نخواهد بود و عذر اینکه مطلبی که گفته‌ام صحیح بوده است، مقبول نخواهد شد؛ چه آنکه:

لَيْسَ كُلُّ مَا يُعْلَمُ يُقَالُ؛ هر دانستی که گفتنی نیست.

این جمله از امام صادق ﷺ است که ضمن مواعظشان به «مؤمن الطّاق» می‌فرماید:

۱- اشاره است به حدیث مشهور «انّ العلماء ورثة الانبياء» همانا علما وارثان پیامبرانند (اصول کافی، ج ۱، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء، ص ۳۲، ج ۲، از امام صادق ﷺ).

يَا بَيْنَ النُّعْمَانِ، إِنَّ الْعَالِمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُخْبِرَكَ بِكُلِّ مَا  
يَعْلَمُ؛<sup>۱</sup>

ای پسر نعمان، حقیقت آنکه شخص عالم نمی تواند تو  
را نسبت به تمام آنچه که می داند آگاه سازد.

یعنی ممکن است آدمی یک سلسله مطالب حقّه‌ای را بداند، ولی از آن نظر  
که درک و تعقل آن برای فردی یا جمعی دشوار است و یا بر اثر سوء تفاهم و یا  
جهات دیگر، سبب انحراف از مسیر حق می گردد، نتواند و شرعاً جایز نباشد که آن  
مطالب درست و صحیح را برای آن فرد و آن جمع اظهار نماید. در کلمات قصار  
رسول خدا ﷺ آمده است:

إِنَّا مَعْشَرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ  
عُقُولِهِمْ؛<sup>۲</sup>

ما گروه پیامبران از جانب خدا مأموریت داریم که با  
مردم به مقدار عقلشان سخن بگوییم.

### افشای اسرار آل محمد ﷺ ممنوع

چه بسیار از معارف الهیه که جزء اسرار است و افشاء آن جز برای خواصّ از  
صاحبان معرفت روا نیست تا آنجا که ائمه‌ی دین ﷺ ضمن دستور کتمان اسرار به  
یارانشان تهدید شدید می فرمودند که:

الْمُذْبِغُ عَيْنَا سِرِّنَا كَالشَّاهِرِ بِسَيْفِهِ عَيْنَا؛<sup>۳</sup>

کسی که سرّ ما را افاش کند [در ضرر رساندنش به ما]

۱- تحف العقول، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۳۲.

۳- همان، ص ۲۲۷، ضمن وصایای امام صادق علیه السلام به مؤمن الطاق.

همچون کسی است که شمشیر به روی ما کشیده است.

در جمله‌ی دیگر با تهدید بیشتر فرموده‌اند:

يَا بَنَ الثُّعْمَانِ إِنَّ الْمُذِيْعَ لَيْسَ كَقَاتِلِنَا بِسَيْفِهِ، بَلْ هُوَ  
أَعْظَمُ وَزَرًا، بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزَرًا، بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزَرًا؛<sup>۱</sup>

ای پسر نعمان، افشا کننده‌ی [اسرار ما] نه مانند کسی  
است که با شمشیر خود ما را کشته باشد؛ بلکه گناه او  
بزرگتر است، بلکه گناه او بزرگتر است، بلکه گناه او  
بزرگتر است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجَلَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام  
يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَيَّرَ أَقْوَامًا بِالْإِذَاعَةِ فِي قَوْلِهِ  
عَزَّوَجَلَّ: وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ  
أَذَاعُوا بِهِ، فَأَيَّاكُمْ وَالْإِذَاعَةُ؟<sup>۲</sup>

محمّد بن عجلان می گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که  
می فرمود: خداوند عزوجل گروه‌هایی را به خاطر افشا  
و نشر [مطالبی که نباید در دسترس دیگران قرار گیرد]  
مورد سرزنش قرار داده است، آنجا که می فرماید: "و اذا  
جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به."<sup>۳</sup>

و هنگامی که مطلبی که موجب امن و امان و یا سبب  
ترس و نگرانی است به آنها برسد [بدون فکر و حساب و  
سنجش] آن را [در بین مردم] پخش و نشر می کنند. پس

۱- تحف العقول، ص ۲۲۷، ضمن وصایای امام صادق عليه السلام به مؤمن الطاق.

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹، باب الاذاعة، ح ۱.

۳- سوره ی نساء، آیه ی ۸۳.

شما نیز از نشر و افشاء پرهیزید.

علامه مجلسی رحمته الله ضمن بیان حدیث مزبور می‌فرماید:

وَ عَلَىٰ أَيْ حَالٍ تَدُلُّ عَلَىٰ ذَمِّ إِذَاعَةِ مَا فِي إِفْشَائِهِ  
مَفْسَدَةٌ... وَ يُمَكِّنُ شُمُولَهُ لِإِفْشَاءِ بَعْضِ عَوَامِضِ  
الْعُلُومِ الَّتِي لَا تُدْرِكُهَا عُقُولُ عَامَّةِ الْخَلْقِ؛<sup>۱</sup>

به هر حال، این آیه‌ی شریفه [آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی  
نساء] دلالت دارد بر اینکه افشای هر مطلبی که نشر آن  
در بین مردم موجب مفسده است، در نزد خدا ناپسند و  
مذموم است... و ممکن است این حکم عام الهی، شامل  
یک قسمت از علم‌های پیچیده‌ای نیز شود که عقل‌های  
عامه‌ی مردم قادر به درک آنها نیستند.

از جابر بن یزید جعفی - که یکی از اصحاب سرّ امام باقر و امام صادق علیهما السلام  
است - نقل شده است که می‌گوید: امام باقر علیه السلام به من کتابی داد و فرمود:

هَٰكَ هَٰذَا، فَإِنْ حَدَّثْتَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَبَدًا فَعَلَيْكَ  
لَعْنَتِي وَ لَعْنَةُ آبَائِي؛<sup>۲</sup>

بگیر این را [و بر حذر باش که] اگر چیزی از این کتاب  
برای کسی نقل کنی، لعنت من و لعنت پدرانم بر تو  
باد [برای همیشه از افشای مطالب این کتاب پرهیز].

و نیز از وی نقل شده است:

حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام بِسَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِّثْهَا

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۴، ح ۳۴.

۲- معجم رجال الحديث، تألیف آیت الله خویی، ج ۴، ص ۲۱.

أَحَدًا قَطُّ وَلَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا؛

امام باقر علیه السلام به من هفتاد هزار حدیث القاء فرمود که تاکنون احدی را از آن احادیث آگاه نساخته‌ام و در آینده نیز احدی را آگاه نخواهم ساخت.

بعد می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ قَدْ حَمَلْتَنِي وَفَرًّا عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكَمُ الَّذِي لَا أُحَدِّثُ بِهِ أَحَدًا فَرُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ؛ قَالَ: يَا جَابِرُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَانِ فَاحْفَرْ حَفِيرَةً وَدَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا، ثُمَّ قُلْ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا؛<sup>۱</sup>

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم، با بیان قسمتی از اسرار خودتان، باری سنگین بر دوشم نهاده‌اید و از طرفی نیز اجازه‌ی افشای آن را نزد کسی به من نداده‌اید و لذا گاهی آنچنان تحت فشار هیجانات روحی قرار می‌گیرم و دیگ سینه‌ام به جوش می‌آید که حالی شبیه حال جنون به من دست می‌دهد [در آن موقع چه کنم و عقده‌های دلم را پیش چه کسی بگشایم] فرمود: ای جابر، هرگاه چنین حالی پیش آید، به صحرا در آی و گودالی حفر کن و سر در آن فرو گیر و سپس بگو: محمد بن علی، برای من چنین و چنان

مطالبی بیان کرد.

و در جمله‌ی دیگری فرمود:

يَا جَابِرُ، حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ... لَا يَحْتَمِلُهُ وَ اللَّهِ  
إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ؛<sup>۱</sup>

ای جابر، حدیث ما [درک و تحمل آن] بسیار دشوار  
است. به خدا سوگند، تن زیر بار آن نمی‌تواند بدهد،  
مگر پیامبری مرسل و یا فرشته‌ای مقرب و یا فرد  
باایمانی که مورد آزمایش خدا قرار گرفته [و شایسته‌ی  
حمل حدیث ما شده] باشد.

این جمله نیز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که:

لَا يَعِي حَدِيثُنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ وَ أَخْلَامٌ رَزِينَةٌ؛<sup>۲</sup>  
حدیث ما را نگه نمی‌دارد [تن به تحمل آن نمی‌تواند  
بدهد] مگر سینه‌های شایسته‌ی حمل امانت و عقلهای  
محکم و استوار.

ضمن حدیثی آمده است:

كُتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛<sup>۳</sup>

پوشیده داشتن راز ما جهاد در راه خداست.

اکسیر حبّ علی علیه السلام نیز از اسرار است!

حال این نوع از روایات که در مورد کتمان اسرار خاندان رسول صلی الله علیه و آله آمده

۱- معجم رجال الح. ج. ۴، ص ۲۲.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۳۱.

۳- بحار الانوار، ج. ۲، ص ۶۴ و اصول کافی، ج. ۲، ص ۲۲۶، با اندکی اختلاف.

است، اگرچه غالب آنها ظهور بیشتری در مسائل مربوط به «خلافت» و «امامت» آن بزرگواران دارد که نشر آن در میان مخالفین و عمال حکام جور، سبب بروز حوادث خونین و سخت گیری های رنج آور دردناک از جانب ستمگران نسبت به امامان علیهم السلام و شیعیانشان می شد و از اینرو لازم بود از افشای آن خودداری گردد و بعضاً نیز ناظر به دقائق معارف و لطائف مقامات ملکوتی آن مقرّبان درگاه خداست که به مراتب بالاتر از سطح درک انسان های عادی می باشد و طبعاً مقتضی است که از دسترس فکری آنان خارج باشد. ولی مع الوصف تمام این دواعی یک ملاک مشترک دارند و آن حفظ حدود دین و نگهداری مردم بر صراط مستقیم تقوا و عبادت خداست.

یعنی اگر ائمّه ی دین علیهم السلام از افشای اسرار مربوط به «خلافت» و «امامت» حقّه ی الهیه شان نهی می فرمودند تا جان پاکشان محفوظ بماند، نه تنها حفظ جان منظورشان بود، بلکه هدف، ابقاء اساس دین و تبیین حدود شرع و تشریح حقوق خدا و خلق خدا بود که جز در پناه محفوظ ماندن وجود اقدس امام علیه السلام میسر نمی گردید. همچنین اگر رضا به فاش شدن اسرار مربوط به مقامات شامخه ی معنوی شان نمی دادند، باز برای صیانت فکر مردم ناهل بود که به ضلالت و انحراف از مسیر حق به لحاظ «اعتقاد» و «عمل» نیفتند. لذا بر همین اساس می گوئیم، مسأله ی مورد بحث ما، یعنی تأثیر عجیب عنصر «محبت» مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله از نظر تکفیر سیئات بلکه تبدیل آن باضعافها من الحسنات! نیز از اسراری است که به همان ملاک صیانت مردم ناهل از ضلالت در اخلاق و عمل باید در قلوب پختگان از خواصّ ارباب معرفت مکتوم بماند و از افشای آن در محافل عامّه ی خلق اجتناب گردد.

جالب اینکه در روایتی می خوانیم که امام صادق علیه السلام عملاً لزوم کتمان سِر از ناهل را در همین مسأله ی مورد بحث ارائه فرموده و راهگشای ما شده اند و اینک روایت:

عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ الْبَقْبَاقُ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ أَحَبَّ بَنِي أُمَيَّةَ، أَهْوَى مَعَهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: رَجُلٌ أَحَبَّكُمْ، أَهْوَى مَعَكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَانْ سَرَقَ؟ قَالَ: فَانْظُرْ إِلَى الْبَقْبَاقِ، فَوَجَدَ مِنْهُ عَقْلَةً؛ ثُمَّ أَوْمَأَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ؛<sup>۱</sup>

عبید بن زرارة می گوید: داخل شدم بر امام صادق عليه السلام و بقباق [نام شخصی است] در حضورشان بود. عرض کردم: قربانت شوم، مردی هست که دوستدار بنی امیه است؛ آیا او [به خاطر همین محبتی که به آنها دارد] با آنها محشور خواهد شد؟ فرمود: آری. گفتم: مردی هست که دوستدار شماست، آیا او [به سبب همین محبتی که به شما دارد] با شما خواهد بود؟ فرمود: آری. گفتم: و اگرچه او زنا هم بکند و اگرچه دزدی هم مرتکب شود؟ [با ارتکاب این نوع از گناهان، آیا باز هم با شما محشور خواهد بود؟] راوی می گوید: [وقتی از امام عليه السلام این سؤال تعجب آمیز را نمودم] امام ابتدا نگاهی به بقباق کرد و دید او [در آن لحظه] به جای دیگری متوجه است، با سر [به من] اشاره کرد که آری [باز هم با ما محشور خواهد بود].

حال، اول در نظر بگیرید، شخصی که به نام «بقباق» در این حدیث از او سخن

به میان آمده است، در میان علمای «رجال» به وثاقت و امانت در نقل حدیث شناخته شده است و به این تعبیر از وی نام می‌برند: «الْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَبُو الْعَبَّاسِ الْبَقْبَاقُ مَوْلَى كَثُوفٍ ثِقَّةً»<sup>۱</sup> و او روایات زیاد در ابواب مختلف فقه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. ولی با این همه در این حدیث می‌بینیم امام علیه السلام وقتی می‌خواهد جواب مثبت به سؤال راوی بدهد، گویی که از حضور «بقباک» در مجلس نگران است و مایل نیست که او از این جواب آگاه بشود و لذا پس از نگاه به وی وقتی مطمئن می‌شود که او به جای دیگر متوجه است با اشاره‌ی سر، مطلب را به شخص سؤال کننده می‌فهماند و لذا این سؤال، اینجا به ذهن می‌رسد که چرا با آنکه ابوالعباس بقباک فردی مورد وثوق و اهل امانت بوده است، مع الوصف امام صادق علیه السلام مسأله‌ی مُکَفَّر بودن «محبّت» اهل بیت را نسبت به «سیئات» از وی پنهان می‌داشته است؟

آنچه که در توجیه این جریان به نظر می‌رسد - چنانکه در پاورقی همان صفحه از جلد ۶۸ بحار الانوار که اصل حدیث آمده نیز اشاره شده است - این است که ابوالعباس بقباک در عین امانت و وثاقت، تاب تحمّل «کتمان اسرار» نداشته و احیاناً مطالبی را که در خور فهم عامّه‌ی مردم نبوده برای آنان نقل می‌کرده است و لذا امام علیه السلام این مطلب مهم را که ممکن بود دستاویزی برای مردم نادان اسیر دام هوس گردد و مورد سوء استفاده‌ی آنان قرار گیرد، از وی پنهان نموده است.

آری، این رفتار از آن امام معصوم علیه السلام درس آموزنده‌ای است برای متصدیان مقام ارشاد و هدایت مردم که بدانند: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد. چه بسا ممکن است مطلبی - به اصطلاح آقایان علماء - «ثبوتاً» و در عالم واقع و نفس الامر درست باشد و کاملاً معقول، امّا «اثباتاً» و در مرحله‌ی اظهار و بیان، بر حسب شرایط خاصّ زمانی یا مکانی یا قومی، فاقد مصلحت و بلکه احیاناً موجب مفسده‌ای باشد و قهراً به حکم «عقل»

و «شرع» افشای آن ممنوع گردد. بنابراین به فرض اینکه پذیرفتیم که حبّ و ولّاء اهل بیت اطهار علیهم السلام بر حسب استفاده‌ی از اخبار، استحقاق مطلق عذاب را (اعمّ از خلود و موقت) از مجرمین شیعه برطرف می‌سازد و هیچ گناهی از گناهان اعمّ از صغائر و کبائر با وجود حبّ علی علیه السلام در دل انسان نمی‌تواند تأثیر عذاب‌انگیز داشته باشد و دوستان داران امیرالمؤمنین علیه السلام اعمّ از مجرم و غیر مجرم، بدون اینکه کوچکترین برخوردی با عذاب‌های برزخ و محشر پیدا کنند، داخل بهشت می‌شوند.

آری، به فرض اینکه این مطلب را «ثبوتاً» و «فی حدّ نفسه» پذیرفتیم که ذلک «فضل الله یؤتیة من یشاء» ولی با این همه معتقدیم که این، سزّی از اسرار اهل بیت علیهم السلام است و افشای آن در میان عامّه‌ی مردم که اکثراً مقهور هوّی و هوس و مجذوب مشتبهات نفسند و همواره انتظار بهانه و دستاویزی را دارند که بدان وسیله، خود را به آغوش شهوات پست نفسانی افکنده و سرمست از تلذّذات پلید حیوانی گردند و روح و روان خود را به طور ناخودآگاه به آلودگی‌های شیطانی ملوّث سازند، نه تنها جایز و روا نیست، بلکه از دریچه‌ی انصاف اگر بنگریم، این، خود، یک نوع جفا به خاندان عصمت است و ستم به پیروان آن پاکان! چه آنکه به طور حتم آن فدائیان راه خدا، نه رضا به شکستن حدود و ثغور دین خدا به بهانه‌ی حبّ و ولّائشان می‌دهند و نه آلودگی جان دوستانشان را به پلیدی عصیان می‌پسندند.

با هوشیاری، خود و مردم را از حقایق آگاه کنیم.

البته ما هم می‌دانیم که اگر به اینچنین مردم بگوییم: «حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ»؛ شما که «حبّ علی» دارید، چه ترس از بار گناه و نار جهنّم دارید؟ و شعری هم برای تأیید گفتار خود بخوانیم که:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

و از این راه یک نوع آرامش خاطری به آنها داده و بذر سهل انگاری و بی پروایی در امر گناه را در زمین قلبشان بیفشانیم، بدیهی است که خوشحال و خرم می شوند و اشک شوق می ریزند و با دیده ی تجلیل و احترام به ما می نگرند و «طیب الله» های قرص و محکم به ما می گویند و دعای خیرشان را بدرقه ی راه ما می سازند! اما لازم است نیک بیندیشیم که: آیا این سرور قلب و اشک شوق و دعای خیرشان به راستی برخاسته ی از حبّ علی علیه السلام است که راه تقوا نشانشان داده و آنها را از هر چه که موجب دوری از خداست آگاهشان می سازد و بازشان می دارد؟ یا خیر - العیاذ بالله - این همه اشتیاق روح و انبساط جان، نشأت گرفته ی از عشق به تلذّذات نفس هوس باز مکار لثیم است که - به زعم خویش - از طریق اظهار حبّ علی به آن نائل می آیند و این بیان و گفتار ما را نیز چون راهگشای به آزادی در نیل به تلذّذات نفس پرفریب می بینند، دوست می دارند و «طیب الله» می گویند.

شاهدش اینکه اگر در همان حال که اظهار فرح می کنند و اشک اشتیاق می ریزند، طوری سخن را تغییر داده و بگوییم: اگر شما دوستداران امام امیرالمؤمنین علیه السلام مرتکب گناه بشوید و حقوق خدا و خلق خدا را رعایت نکنید، در جهنّم باید تحمّل عذاب های طاقت فرسا بنمایید تا روی شفاعت ببینید؛ پس هم اکنون دست از هوسبازی و بی پروایی بردارید و سر به اطاعت فرمان خدا فرود آرید تا مشمول شفاعت آن حضرت گردید. در همان دم خواهیم دید که اشک ها خشکید و غبار غم بر چهره ها نشست و نگاهشان نیز به ما سرد و افسرده و یأس آمیز گردید و زبانشان از گفتن «طیب الله» بازماند!

ای عجب! چرا چنین شد و ناگهان وضع و حالشان دگرگون گشت؟ آری، این برای آن است که دیدند طرز بیان و گفتار ما دردآور و رنج انگیز شد، یعنی بین آنها و محبوبان ایشان که تلذّذات نفس است، حائل گردید و راه بی پروایی در ارضاء

تمایلات را به رویشان بست.

...حیلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ<sup>۱</sup>؛

...میان آنها و آنچه که مورد علاقه‌شان بود، جدایی

انداخته شد.

اینجاست که می‌فهمیم آن دم که چون گل می‌شکفتند و ژاله از دیده بر چهره می‌پاشیدند، به خاطر آن بود که از طریق اظهار «حُبِّ علی علیه السلام» راه وصول به خواسته‌های دل را به روی خود باز می‌دیدند و این دم که افسرده و غمگین شدند، برای این است که راه رسیدن به شهوات نفس را به روی خود بسته می‌بینند و از این محبّت طرفی نمی‌بندند و گر نه کسی که دل در گروه حُبِّ علی علیه السلام داده است، در راه رضای او نه تنها از تمایلات نفسانی‌اش، بلکه از مال و جان و تمام مایملک و هستی‌اش می‌گذرد و از این فداکاری خویش غرق در احساس لذّت و سرور و فرح می‌گردد و «میثم» وار بالای چوبه‌ی دار - که از دست و پای بریده‌اش خون می‌چکد - دم از حُبِّ علی علیه السلام می‌زند<sup>۲</sup> و همچون «ابن سکیت» زبان از پشت گردنش بیرون می‌کشند<sup>۳</sup> و کوچکترین کلمه‌ای که خلاف رضای محبوبش «علی» است بر زبان نمی‌آورد. آری:

نه گرفتار بود هر که فغانی دارد      ناله‌ی مرغ گرفتار نشانی دارد

آری آری سخن عشق، نشانی دارد

## امام خود را درست بشناسیم

حال اگر بگوییم این چنین محبّت، در واقع محبّت به علی علیه السلام که او را به عنوان

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۵۴.

۲- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۳۲، ح ۱۴.

۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۳۶، کلمه‌ی سکت.

امام هادی الی الله و حافظ حریم دین خدا شناخته ایم نیست؛ بلکه محبت به یک فرد ساخته‌ی عالم خیال است که می‌تواند در تمام مقررات و احکام دین خدا دخل و تصرف نماید و به هر گنهکار قانون‌شکنی جواز عمل داده و راه فرار از کیفر و مجازات را به رویش بگشاید، سخنی دور از حق و عاری از حقیقت نگفته‌ایم. در دنیا چنانکه می‌دانیم مردم سودجو و خودخواه از تن در دادن به حکومت قانون و مقررات اجتماعی گریزانند و می‌کوشند تا آنجا که می‌توانند خود را به گونه‌ای از محدوده‌ی شمول قانون خارج سازند و لذا دنبال کسی می‌گردند که در دستگاه حکومت و قدرت، دارای نفوذ بیان و قلم باشد تا در پناه نفوذ او، راه فرار از قانون به دست آورده و از کیفر و مجازات قانون‌شکنی نیز در امان باشند. طبیعی است که برای چنین فرد نافذ‌الکلمه‌ای که هم راه تخلف از قانون را برایشان هموار می‌سازد و هم از کیفر و عقوبت این تخلف نجاتشان می‌دهد عظمت خاصّ و موقعیت ممتازی قائل می‌شوند و همچون عزیزترین عزیزانشان به وی ابراز محبت می‌نمایند.

در مورد دین نیز همین طبقه از مردمند که با همین روحیه با احکام خدا مواجه می‌شوند و گویی که قوانین آسمانی را مزاحم زندگی تشخیص داده و می‌کوشند تا آنجا که می‌توانند خود را از قید و بند این دستورات «واجب» و «حرام» برهانند و پس از مرگ نیز از عذاب خدا در امان باشند. لذا وقتی علی علیه السلام را به این عنوان شناختند که فردی نافذ در دستگاه حکومت الهی است و می‌تواند دوستان و هواخواهان خود را از تقید به مقررات دست و پاگیر دین! نجات بخشد و پس از مرگ نیز آنها را از عذاب خدا برهاند و بر اساس این نوع شناسایی از علی علیه السلام او را به ولایت و امامت خویش انتخاب کردند و به وی ابراز عشق و محبت نمودند، بدیهی است که نه این معرفت، معرفت به علی و نه این محبت، محبت به علی است. زیرا علی علیه السلام همان است که خود را معرّفی می‌کند و می‌فرماید:

وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا  
عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا  
فَعَلْتُهُ؛<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم [عالم] را با هر آنچه که  
در زیر آسمانهای آنهاست به من بدهند، برای اینکه خدا  
را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی  
کنم، نمی‌کنم.

و نیز می‌فرماید:

وَ اللَّهُ لَأَنْ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهِّدًا وَ  
أَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفِّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُلْقَى اللَّهُ  
وَ رَسُولُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِبًا  
لِشَيْءٍ مِنَ الْخُطَامِ؛<sup>۲</sup>

به خدا سوگند، اگر شب را روی خارهای سعدان  
[گیاهی است دارای خارهای سرتیز] بیدار به سر برم و  
در حالی که [دست و پا و گردنم] به غل‌ها [و زنجیرها]  
بسته است روی آن کشانده شوم، برایم محبوب‌تر از  
این است که خدا و رسولش را در روز قیامت در حالی  
که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از مال دنیا را  
غصب نموده باشم، ملاقات کنم.

علی علیه السلام همان است که رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرمود:

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۱۵.

۲- همان.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلَيَّ! فَوَ اللَّهِ إِنَّهُ لَخَشِنٌ فِي  
ذَاتِ اللَّهِ؛<sup>۱</sup>

ای مردم، از علی شکایت نکنید [از او انتظار  
سهل انگاری در امر دین نداشته باشید] به خدا سوگند،  
علی در رعایت حق خدا و حفظ حریم دین خدا  
سختگیر و نرمش ناپذیر است.

### قصه‌ی عقیل و آهن گداخته‌ی در آتش!

او همان است که از کوچکترین گذشت درباره‌ی برادر و فرزندش که خلاف  
رضای خداست، استنکاف می‌ورزد و خودش در قصه‌ی برادرش «عقیل» می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أُمْلِقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي  
مِنْ بُرْكَكُمْ صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيئَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبْرَ  
الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سَوَّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلَمِ وَ  
عَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدَّدًا فَأَصْغَيْتُ  
إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنُّ أُنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَ أَتَّبِعُ قِيَادَهُ  
مُفَارِقًا طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ  
جِسْمِهِ لِيُعْتَبَرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلَمِهَا  
وَكَادَ أَنْ يَحْتَزِقَ مِنْ مَيْسَمِهَا فَقُلْتُ لَهُ تَكِلْكَ  
التَّوَكُّلُ يَا عَقِيلُ أَ تَتَيْتُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا  
لِلْعَبَةِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعُضِّهِ أَتَتُّنُ  
مِنْ الْأَدَى وَلَا أَيْتُنُ مِنْ لُطَى؛<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶، ذخائر العقبی محب الدین طبری، ص ۹۹.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۲۱۵.

به خدا قسم [برادرم] عقیل را در شدت فقر و پریشانی  
 حال دیدم که از من می‌خواست یک من از گندم  
 [بیت المال] شما را به او ببخشم و کود کانش را با موهای  
 ژولیده و رنگ‌های از شدت فقر دگرگون گشته دیدم  
 که گویی صورتشان با نیل، سیاه و رنگین شده بود.  
 عقیل اصرار می‌کرد و گفته‌ی خود را تکرار می‌نمود و  
 من هم به حرف‌های او گوش می‌دادم و خیال می‌کرد  
 که من دینم را به او می‌فروشم و از روش خود دست  
 برداشته و دنبال او به هر سو که می‌کشد می‌روم! ولی  
 من [برای تنبّه دادن وی به اهمّیت حفظ حقوق خدا و  
 خلق خدا] آهن پاره‌ای را در آتش گداختم و نزدیک  
 تنش بردم تا با [حرارت] آن عبرت گیرد. ناگهان او، از  
 درد آن ناله‌ای همچون ناله‌ی بیمار سر داده و نزدیک  
 بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران داغ  
 دیده در سوگت بگریند، از آهن پاره‌ای که انسانی آن را  
 بسان باز یچه‌ی خود در آتش گداخته است ناله سر  
 می‌دهی، آنگاه مرا به سوی آتشی که خداوند جبار، آن  
 را برای [اعمال] خشم خویش افروخته است می‌کشانی؟  
 تو از این رنج [اندک] می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم.

### نمونه‌ی دیگری از دقّت در رعایت حق و عدل!

از یکی از همسرانش به نام «امّ عثمان» نقل شده که روزی جزء اموال بیت‌المال  
 اشیایی زینتی بود. من از حضرتشان تقاضا کردم گردن‌بندی از آنها عنایت کنید

دخترم به گردنش بیفکند. فرمود: اینها اوّل باید در میان عموم مسلمین توزیع شود، اگر به ما هم سهمی رسید، از آن به دخترت (که دختر خودش هم بود) داده می‌شود.<sup>۱</sup> و همچنین نقل است یکی از امراء زمان، مقداری «عنبر»<sup>۲</sup> به عنوان «هدیه» برای «امّ کلثوم» دختر آن حضرت فرستاده بود. آن امام سراپا حق و عدل، آن را هم با آنکه هدیه‌ی شخصی بود، اما چون ارتباطی به مقام حکومت داشت، در ردیف اموال عمومی به حساب آورد و از باب اعلان مطلب بر فراز منبر رفت و در مجمع عمومی مردم فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتَ عَلِيٍّ خَاتَمَكُمْ عَنبراً وَ  
أَيُّمُ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ سَرَقَةً، لَقَطَعْتُهَا مِنْ حَيْثُ أَقْطَعُ  
نِسَاءَكُمْ؛<sup>۳</sup>

ای مردم [آگاه باشید] امّ کلثوم دختر علی! به قدر عنبری  
اندک در حق شما تعدی کرده [و پیش از توزیع در میان  
شما، در آن تصرف نموده است] و به خدا سوگند، اگر این  
کار از طریق سرقت تحقق می‌یافت، دست او را همانگونه  
که دست زنان شمارا [به کیفر سرقت در صورت تحقق  
سرقت] قطع می‌کنم، قطع می‌کردم.

آری، اگر علی علیه السلام اینگونه متصلّب در امر دین و سختگیر در حفظ حقوق  
خدا و خلق خداست، پس او غیر آن فرد سهل‌انگار و مسامحه‌کار در احکام خدا و  
نوازشگر عاصیان و متمردان از فرامین خداست که مردمی او را به نام «علی» شناخته و  
دوستش می‌دارند و می‌خواهند در پناه محبّت او، دین خدا را ملعبه‌ی دست خود قرار

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۵، نقل از مناقب آل ابیطالب.

۲- عنبر: نوعی از مواد عطری است که برای بوی خوش به کار برده می‌شود.

۳- بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۱۶، نقل از اختصاص شیخ مفید.

داده و حرمت واجبات و محرمات خدا را بشکنند و پرده‌ی ناموس حق را بدرند.

### محبت ارجمند از دیدگاه عقل و شرع

بنابراین باید توجّه کامل به این حقیقت داشت و آن را با جدّ تمام باور نمود که آن نوع از «محبت» در نظر خدا و اولیای خدا ارجمند و دارای اعتبار است که بر اساس معرفت صحیح مستند به موازین عقل و شرع استوار باشد و گرنه محبت جاهلانه‌ی نشأت گرفته‌ی از احساسات بی حساب دور از منطق «عقل» و «شرع» از نظر حق و اولیای حق، ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

البته در این حقیقت تردیدی نیست که موضوع عواطف و احساسات در تربیت انسان و سوق وی به سوی صلاح و کمال و سعادت، تأثیر بسیار عظیم و شایان توجّه دارد و جدّاً یک عامل بزرگ حیاتی است که بدون آن زندگی آدمی یک زندگی خشک خالی از هرگونه لطافت و شور و شوق و عشق و صفا خواهد بود و قهراً لذّت و حلاوتی نخواهد داشت. اساساً مسأله‌ی ایمان به «مبدأ» و «معاد» و عشق ورزیدن به اولیای حق و بیزاری جستن از دشمنان آنان نیز از مقوله‌ی «عاطفه» است و نشأت گرفته از جوشش چشمه‌ی دل.

آری، این حقیقتی است غیر قابل انکار، امّا آنچه که مهم است و در بحث ما مورد نظر است، این است که این نیروی عظیم حیاتی یعنی عواطف و احساسات بشری، باید تحت تعدیل عقل و هدایت شرع قرار گیرد تا به ضلالت و انحراف از مسیر حق کشیده نشود. لذا ما (متصدّیان مقام ارشاد مردم) موظّفیم در مجالس ارشادی خود تحریک عقول و تنبیه افکار مردم را بیش از تحریک عواطفشان وجهی همّت خویش قرار داده و چشمه‌های احساساتشان را در فضای منور به نور چراغ عقلشان به جوشش درآوریم و جدّاً به آنها بفهمانیم که ارزش اعمال انسان در پیشگاه حضرت حق و روز جزا به میزان «عقل» و «درایت» وی به حساب آورده می‌شود.

## نمونه‌ای از احادیث درباره‌ی ارزش عقل

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالِهِ فَأَنْظَرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ، فَإِنَّمَا يُجَارَىٰ بِعَقْلِهِ؛<sup>۱</sup>  
 رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه از خوبی حال کسی [در امر عبادت و دینداری اش] به [سمع] شما چیزی رسید [در مقام پی بردن به ارزش وی در نزد خدا] به خوبی عقلش بیندیشید؛ چه آنکه [در روز جزا] تنها به میزان عقلش پاداش داده می‌شود.

۲- وَ أَتَنِي قَوْمٌ بِحَضْرَتِهِ عَلَى رَجُلٍ حَتَّى ذَكَّرُوا جَمِيعَ خِصَالِ الْخَيْرِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نُخْبِرُكَ بِاجْتِهَادِهِ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَصْنَافِ الْخَيْرِ، تَسْأَلُنَا عَنْ عَقْلِهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ الْأَحْمَقَ يُصِيبُ بِحُفْمِهِ أَكْثَرَ مِنْ فُجُورِ الْفَاجِرِ وَ إِنَّمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ عَدًّا فِي الدَّرَجَاتِ وَ يَنَالُونَ الزُّلْفَىٰ مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛<sup>۲</sup>

جمعی در حضور رسول خدا ﷺ سخن از مدح و ستایش مردی به میان آوردند تا آنجا که تمام خصال نیک و خوهای پسندیده را به وی نسبت دادند [و او را به عنوان یک مرد کاملاً پسندیده خصال و نیکوکار ستودند] رسول خدا ﷺ [پس از شنیدن مدح و ثنای

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۴، نقل از محاسن برقی.

۲- تحف العقول، ص ۴۴.

آنان [فرمود: عقل آن مرد چگونه] و در چه حد] است؟ ستایشگران از روی تعجب گفتند: یا رسول الله، از کوشش فوق العاده و جدّ و جهد او در امر عبادت و انواع کارهای خیر [که انجام می دهد] با شما سخن می گویم و شما راجع به عقل او از ما سؤال می کنید؟ [یعنی از نظر ما چنین آدم عابد نیکوکار فرشته خصال اصلاً کمبودی ندارد تا چه رسد به اینکه سؤال از عقلش شود] رسول اکرم ﷺ فرمود: حقیقت آنکه آدم احمق کم خرد [هر چند عابد زاهد پر کار در امر عبادت نیز باشد] بر اثر قلّت عقلش مبتلا به فساد بزرگتر از فساد یک فرد تبهکار می گردد و فردا [روز جزا] عبادت کاران، به میزان عقلشان در درجات [بهشتی] ارتفاع می یابند و به مقام قرب خدایشان نائل می شوند.

۳- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيِّدُ الْأَعْمَالِ فِي الدَّارَيْنِ، الْعَقْلُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةٌ وَ دِعَامَةُ الْمُؤْمِنِ عَقْلُهُ. فَيَقْدِرْ عَقْلُهُ، تَكُونُ عِبَادَتُهُ لِرَبِّهِ؛<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: سید و اشرف اعمال در هر دو سرا، عقل است و برای هر چیزی ستونی است و ستون مؤمن عقل اوست و لذا عباداتش به میزان عقلش شریف و ارجمند در نزد خداست.

۴- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ، فَقَالَ

لَهُ: أَقْبِلْ، فَاقْبَلْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَذِيرُ، فَادْبِرْ. ثُمَّ قَالَ لَهُ:  
وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، مَا خَلَقْتُ شَيْئاً أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ،  
لَكَ الثَّوَابُ وَ عَلَيْكَ الْعِقَابُ؛<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: خداوند عقل  
را آفرید؛ آنگاه به او فرمود: جلو بیا، جلو آمد. سپس  
فرمود: عقب برگرد، عقب برگشت. پس از آن فرمود: به  
عزت و جلالم سوگند، هرگز چیزی که محبوب تر از تو  
باشد در نزد من، نیافریده‌ام! پاداش از آن تو کیفر نیز  
از برای توست [یعنی ملاک استحقاق ثواب و عقاب در  
روز جزا، عقل است؛ همچنانکه ملاک تعلق تکلیف در  
دنیا نیز عقل است].

۵- يَا هِشَامُ! مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَّا إِلَىٰ عِبَادِهِ  
إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُ لَهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُ لَهُمْ  
مَعْرِفَةً لِلَّهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً وَ  
أَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛<sup>۲</sup>

ای هشام! خداوند، پیامبران و رسولان خود را به سوی  
بندگان مشرقت نفرمود، مگر برای اینکه خدا را  
بشناسند. بنابراین، بهترین آنان از حیث اجابت دعوت  
انبیاء آنهايي هستند که خدا را بهتر شناخته‌اند و  
داناترين آنان به امر خدا آنهايي هستند که از حیث

۱- بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶، باب ۲، ح ۳، نقل از محاسن.

۲- تحف العقول، ص ۲۸۵.

عقل نیکوترند و با رفعت ترین آنان از حیث درجات در دنیا و آخرت عاقل ترین آنانند.

۶- امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام هدف از بعثت انبیاء علیهم السلام را چنین بیان فرموده‌اند:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ  
مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا  
عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛<sup>۱</sup>

خداوند، پیامبرانش را در میان آنان [بنی آدم] مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا وفای به پیمان فطرت را که با خدا بسته‌اند از آنان مطالبه نمایند و نعمت‌های فراموش شده‌ی او را به یاد آنها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهان مانده‌ی عقل‌ها را [که زیر صخره‌های جهل و کفر و ضلالت مستور مانده است] آشکار سازند.

### دعوت قرآن بر اساس تحریک فکر و عقل

این هم قرآن کریم است که مکرراً با جملات «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، «لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»، «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»، «أَفَلَا يَعْقِلُونَ»، «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»<sup>۲</sup> و... نشان دهنده‌ی این حقیقت است که منظور اساسی خداوند حکیم از ارائه‌ی آیات «آفاقیه» و «انفسیه» و همچنین مقصود اصیل از بعثت انبیاء و انزال کتب به

۱- نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام، خطبه‌ی اول، قسمت هشتم.

۲- به سوره‌های بقره، آیه‌ی ۷۳ و آیه‌ی ۴۳ و آیه‌ی ۱۶۴ و آیه‌ی ۲۱۹ و نحل، آیه‌ی ۴۴ و عنکبوت، آیه‌ی ۴۳ و یس، آیه‌ی ۶۸ رجوع شود.

پرواز آوردن طائر فکر و پرفروغ ساختن مشعل عقل است! تا آنجا این کتاب عظیم روی اصالت و رکنیت «عقل» و «فکر» و شدت لزوم آن در تحقق حیات ویژه‌ی انسانی تکیه می‌کند که انسان‌های عاری از تفکر و تعقل را جداً فاقد ارزش انسانی دانسته و از آنها به عنوان «شرالدواب» یعنی «بدترین جنبندها» تعبیر می‌نماید و می‌فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا  
يَعْقِلُونَ؛<sup>۱</sup>

بدترین جنبندها نزد خدا افراد کر و لالی هستند که  
اندیشه نمی‌کنند.

دریغا و واسفا که علیرغم این شدت اهمتامی که «کتاب» و «سنت» درباره‌ی تحریک «عقول» از خود نشان می‌دهند، در مجالس تبلیغی ما غالباً بیش از حد لازم مسأله‌ی تحریک عواطف و احساسات مردم مورد نظر است، نه به اهتزاز درآوردن عقل و فکر آنان. چه بسیار مجامع معظم با هزینه‌های سنگین و صرف اوقات فراوان تشکیل می‌گردد، ولی متأسفانه هیچ مطلبی از مطالب اعتقادی و اخلاقی به طور مبرهن و مستدلّ که عقل‌ها را قوی و فکرها را روشن نماید، در آن مجالس بیان نمی‌شود. بلکه از اوّل مجلس تا به آخر، سعی و همّ جملگی بر آن است که اشعاری خوانده شود و سخنانی گفته شود که عواطف و احساسات حاضران تحریک گردد و رقت در دل‌ها و اشک در چشم‌ها پدید آید و شور و فغان از سینه‌ها برخیزد و - به اصطلاح - مجلس از جا کنده شود... و هر که توانست این کار را بهتر انجام داده و شورانگیزتر بخواند و بگوید، در نظر مردم مبلّغی بس بزرگ و سخنوری قهار و زبردست تجلّی کرده و با تجلیل تمام مورد تشویق قرار می‌گیرد. در صورتی که تحرّک عاطفه و احساس و رقت و اشک چشم و شور و آه و فغان، هر چند در جای

خاصّ به خود، دارای ارزش بسیار عالی و شایان تقدیر است؛<sup>۱</sup> ولی به هر حال یک حالت موقتّ زودگذری است که در حدّ ذات خود اثر تربیتی ثابتی ندارد و به خورد عقل و فکر انسان چیزی نمی‌دهد؛ بلکه همین که مجلس منقضی گشت و زمان اندکی گذشت، تمام آن شور و انقلاب حال و جنبش احساس، از بین می‌رود و آن آدم نالان و گریان یک ساعت پیش، مجدّداً به حال اوّل خویش بر می‌گردد و می‌بینیم باز همان جهل است و همان قساوت! همان عناد است و همان ضلالت!

### بی اثر بودن تحریک عاطفه از نگاه قرآن

جالب اینکه قرآن کریم درباره‌ی دوزخیان می‌فرماید:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَعُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا  
نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٠﴾ بَلْ بَدَا  
لَهُمْ مَا كَانُوا يَحْضُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا  
نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ<sup>۲</sup>

و اگر [دوزخیان را] ببینی، هنگامی که آنان را کنار آتش نگاه داشته‌اند و آنها می‌گویند ای کاش ما [بار دیگر به دنیا] باز گشت داده می‌شدیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم [آنها در واقع پشیمان نشده‌اند] بلکه آنچه که قبلاً پنهان می‌نمودند [از اخلاق زشت و اعمال ناشایستان در آنجا] برایشان مکشوف و آشکار شده [و در وحشت افتاده‌اند] و [لذا]

۱- مخصوصاً آن ناله و اشک و آهی که مربوط به امام سیدالشهداء (علیه السلام) و در ایام عزای آن حضرت باشد که آن خود حساب جداگانه و استثنایی دارد و در صورت همراه بودن با شرایط خاصّ به خودش، از عوامل مستقلّ نجات و سعادت آدمی است. «جعلنا الله من اهلہ بحقّه».

۲- سوره‌ی انعام، آیات ۲۷ و ۲۸.

اگر [به دنیا] باز گردانده شوند [مجدداً] به همان [اعمال و اخلاقی] که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و به طور قطع آنان دروغگو هستند.

یعنی: آن فریاد «یا لیتنا نردّ و لا نکذب» که می‌کشند، از روی «تحرّک احساس» است، نه بر اساس جنبش «فکر» و «انتباه» عقل! شراره‌ی آتش دیده‌اند و نعره و زفیر جهنّم شنیده‌اند و احساسشان تحریک شده است، داد می‌زنند: ای امان! ما را کنار بکشید، دیگر نمی‌کنیم... ولی عقلشان همچنان راکد و فکرشان جامد و قلبشان قسّی است! لذا اگر (فرضاً) به دنیا برگردند، باز با همان عقل راکد و فکر جامد و قلب قسّی بر می‌گردند و منظره‌ی رعب‌انگیز آتش و دوزخ نیز پس از مدّتی از احساسشان دور و از خاطرشان فراموش می‌شود؛ از اینرو طبیعی است که مجدداً تمام آن افکار و اخلاق شیطانی که در باطنشان مکتوم بود، بارز می‌گردد و به صورت اعمال زشتشان در صحنه‌ی حیات ثانویشان تکرار می‌شود.

راستی عجیب است! شما می‌بینید مردمی شب قدر ماه رمضان در مسجد در حالی که چراغ‌ها را خاموش کرده و قرآن‌ها را روی سر نهاده‌اند، فریاد «بک یا الله» آنها، در و دیوار را می‌لرزاند و اشک و آه و ناله و افغانشان غلغله‌ای به پا کرده - آنچنانکه گویی کاروان عظیم «توّابین» از زمین رو به ملکوت اعلیٰ به حرکت درآمده است - تکان در دل‌ها می‌افکند... و جدّاً هر که آن ولوله‌ی پرسوز و گداز را ببیند، مطمئن می‌شود که به طور حتم این مردم به حال توبه‌ی نصوح آمدند و الهی شدند و دیگر ممکن نیست این توبه‌کاران از فردا به راه خطا بروند؛ مگر به راه خدا افتادگان ممکن است به راه خطا بروند. ولی یاللاسف و یاللعجب! باز فردا می‌بینیم این مردم دیشب همان مردم دیروزند و همان آش است و همان کاسه! و کوچکترین تکانی نخورده‌اند! ای عجب! پس آن حال دیشب چه بود و وضعیّت امروز چیست؟

آری، آن صحنه‌ی دیشب، صحنه‌ی تحریک احساسات بود، نه صحنه‌ی تحریک عقول، اشک و آهی بود زودگذر که گذشت و فراموش شد! بله: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»؛ سخن، سخن خداوند حکیم است؛ بسیار عمیق است و ریشه‌دار. حال وقتی بنا شد - به فرموده‌ی قرآن کریم - جهنم‌بینان اگر به دنیا برگردند. جهنم با چنان عظمت و زفر شهیق آن، از یادشان برود و از نو بنای طغیان و عصیان بگذارند؛ آیا توقع دارید «بک یا الله» گویان شب قدر، اگر به بازار و خیابان برگردند و پشت میز ریاست و حجره‌ی تجارت بنشینند و جلوه‌گری‌های مال و مقام و فرزند و زن ببینند، آن ناله و اشک و آه و فریادهای «بک یا الله» فراموششان نشود و دست به طغیان و عصیان نزنند؟ یا انتظار دارید، مردمی که در مجالس عزای امام سیدالشهداء علیه السلام شور و غوغا به پا می‌کنند و بر سر و سینه‌ی خود می‌کوبند و سیلاب اشک از دیدگان فرو می‌ریزند و گاه از خود بیخود می‌شوند و جامه به تن می‌درند، دیگر پس از خروج از مجلس عزا و افتادن در آغوش مظاهر دنیای دلربا، دست از پا خطا نکنند و به راه کج نروند؟!

خیر، این توقع، توقعی است نابجا و این انتظار، انتظاری است ناروا؛ بلکه: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» اگر به دامن دنیا و جلوات آن برگردند، باز به همان فساد و کجروی‌های نخستین خود بر می‌گردند؛ چه آنکه اساس کارشان تحریک احساس است و آن هم گذراست و ناپایدار. آری، اگر در این مجالس بسیار با عظمت، مسأله‌ی اصلی «تحریک عقول» مورد توجه جدی قرار گیرد و عقل و فکر مردم مخصوصاً طبقه‌ی جوان نسبت به توحید و پیغمبرشناسی و امام‌شناسی روشن شود و موقعیت بسیار بزرگ «دین» و «امام معصوم» م از نظر تأمین حیات ابدی و سعادت جاودانی انسان به طور مستدلّ و مبرهن، نشان داده شود و همچنین موضوع هلاکت و خسران دائم که بر اثر محرومیت از برکات «قرآن» و امام علیه السلام گریبانگیر عالم انسان

می‌شود، کاملاً توضیح داده شود، بدانگونه که معارف دینی کلاً در مرکز «درک» و باور مردم جایگزین گردد...

در این موقع است که اگر مراسم «شب قدر» انجام گیرد و قرآن‌ها روی سر رفته و حال ندمه و توبه و استغفار رخ دهد و یا ذکر مصیبتی از مصائب جانسوز امام سیدالشهداء علیه السلام به میان آید، یعنی در زمینه‌ی تحرّک عقل و فکر، «عاطفه» هم تحریک گردد، دل رقت پیدا کرده و آه از سینه برخیزد و اشک از دیده بریزد، در این موقع و با این شرایط است که می‌شود تا حدّی مطمئن شد که این مجالس بتوانند نتیجه‌ی اصلاحی بخشیده و قسمتی از مفاسد زندگی را برطرف سازند و گرنه تا زمانی که هدف، همان تحریک احساسات است و بس، نتیجه‌ای جز همان شور و غوغای موقت و اشک و آه زودگذر، از این مجالس عظیم عائد ما نخواهد شد. «و لو ردّوا العادوا لما نهوا عنه».

### معرفت، پایه‌ی محبت ماندگار

آنچه که شدیداً و قویاً لازم است که در مجالس ارشادی ما مورد توجّه کامل قرار گیرد، این است که اهمّیت موقعیت احکام خدا و شریعت بیضاء محمدی صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم مشروحاً بیان شود تا به راستی باورشان گردد که شرف و سعادت هر دو سرای انسان در گرو «عمل» به مقرّرات الهی است و بدانند که عظمت مقام انبیاء و ائمّه‌ی هدی علیهم السلام نیز در این است که عالم به احکام خدا می‌باشند و راه سیر و سلوک به سوی خدا را به طور صحیح و کامل می‌دانند و می‌توانند عالم انسان را در این مسیر رهبری نمایند و آدمی را با تعلیمات عالی‌ه‌ی خویش به مکارم اخلاق الهی که مایه‌ی حیات ابدی و سعادت سرمدی است، متخلّق سازند؛ همانگونه که خداوند حکیم خطاب به رسول کریمش می‌فرماید:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ

اتَّبَعْنِي...؛<sup>۱</sup>

بگو این، راه و طریقه‌ی من است که من و پیروانم با  
بصیرت کامل [همه‌ی مردم را] به سوی الله [آفریدگار  
کلّ جهان] دعوت می‌کنیم.

و همچنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ  
نَذِيرًا ﴿٢٠﴾ وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا؛<sup>۲</sup>

ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد [بر اعمال امت] و  
بشارت دهنده‌ی [صالحان] و انذار کننده‌ی [مجرمان] و  
دعوت کننده‌ی به سوی الله [به فرمان او] و چراغ  
روشنی بخش فرستادیم.

طبیعی است که وقتی مردم، پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام را بدینگونه  
شناختند که آن مرئیّان به حقّ، آدمی را با برنامه‌های آسمانی خویش از حسیّض ذلّت  
انهماک در لجنزار شهوات حیوانی بیرون کشیده و به اوج عزّت استغراق در بحر  
رحمت لایزال الهی می‌رسانند، به حکم فطرت انسانی خویش - که وجوب شکر منعم  
و محبّت به منعم است - طبعاً دوستدار آن نعمت‌بخشان حقیقی گردیده و نسبت به  
آنها محبّت می‌ورزند؛ چه آنکه این بیان از رسول خدا ﷺ رسیده است:

جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بُغِضَ  
مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا؛<sup>۳</sup>

دل‌های آدمیان بر این سرشت آفریده شده است که

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

۳- تحف العقول، ص ۳۲.

دوست می‌دارند کسی را که به آنان نیکی کند و دشمن می‌دارند کسی را که به آنان بدی نماید.

چه احسانی برتر از رساندن انسان به «قرب خدا» ممکن است تصوّر شود که کمال مطلق است و جمال فوق کلّ جمال؟ بی شک و تردید، این «محبت» است که بر اساس معرفت و شناسایی به حق استوار است و طبعاً به دنبال خود، تبعیت از محبوب را خواهد داشت و «محبت» را در حدّ وسعت ظرفیتش به رنگ و صفات محبوب در می‌آورد و سرانجام با «اصحاب الیمین» در غرفات «جنّات النّعم» مستقرّش خواهد ساخت.

### ضرورت اصلاح روش خود در خطابه و موعظه

ولی مایه‌ی تعجّب است که ما به جای اینکه عظمت مقام انبیاء و امامان علیهم‌السلام را از آن جهت که «داعیان الی الله» و دارندگان برنامه‌ی هدایت به سوی خدا و پرورش دهندگان گوهر انسانیتند، به مردم معرفی کنیم، مع الاسف می‌کوشیم آن مربیان انسانساز را از آن جهت که نوازشگر گنهکاران و نجات دهنده‌ی تبهکاران از جهنّم و به بهشت برنده‌ی آلودگانند، توصیفشان نماییم، آن هم با حفظ مسیر عصیان و ادامه‌ی راه گناه و طغیان، نه با تغییر راه و افتادن در جاده‌ی تقوا و اطاعت خالق سبحان!

این برای همان است که می‌خواهیم به میل و خوشایند مردم با مردم سخن بگوییم و آنها را تا می‌توانیم در تنگنای لزوم ترک معاصی قرارشان ندهیم که مبادا تکدّر خاطری از ما پیدا کرده و از اقبالشان نسبت به ما کاسته شود. لذا سعی می‌کنیم آنان را در عین زندگی آلوده و گناه آمیزی که دارند، تنها به جهت محبتی که نسبت به ائمه‌ی دین علیهم‌السلام اظهار می‌کنند، دلگرم و آسوده خاطرشان گردانیم و از این راه انواع تقدیر و تشکّره‌های آنان را به سوی خویش سرازیر سازیم. چه آنکه مردم، متشکّر و ممنون می‌شوند از کسی که وضع موجود آنها را تأیید نموده و آینده‌ی

زندگی شان را نیز از هر رنج و درد و عذاب ایمن گردانند. به فرموده‌ی امام  
امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَ يُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ<sup>۱</sup>

مردم را از خطرهای عظیم آسوده خاطر  
سازد و گناهان بزرگ را [در نظر آنان] آسان بنمایاند.

ولی آیا ما در مقابل این تویخ تهدید آمیز قرآن چه جوابی خواهیم داشت که:

...قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ<sup>۲</sup>

...بگو: آیا خدا چنین اذن و اجازه‌ای به شما داده است

یا به خدا افترا می‌بندید [از پیش خود چیزی می‌سازید

و آن را به خدا نسبت می‌دهید]؟

### یک نکته‌ی قابل توجه

اینجا تذکر این نکته لازم است که: اشتباه نشود، ما نمی‌خواهیم بگوییم که  
محبت خاندان عصمت علیهم السلام سبب گستاخی در گناه و بی‌پروایی در عصیان می‌شود.  
چه آنکه در گذشته به این مطلب اشاره شد که «محبت» پاکان و مقربان درگاه حق،  
اگر بر اساس معرفت صحیح و شناسایی درست تحقق پذیرد، خود، یک عامل مهم  
تربیتی و یکی از راه‌های بسیار مؤثر اصلاح قلب و تهذیب نفس آدمی است که  
همچون تأثیر «اکسیر» روی فلزات، دگرگونی فوق‌العاده عمیق و سریعی در روح  
محب ایجاد کرده و او را به طور ناخودآگاه از هر چه که رجس و پلیدی است تطهیر  
می‌نماید و به هر چه که حُسن و فضیلت است می‌آراید.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد      او ز حرص و عیب، کلی پاک شد

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه‌ی ۸۶، قسمت دوم.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۹.

مهر پاکان در میان جان نشان      دل مده الّا به مهر دلخوشان  
 گر بسان صخره و مرمر شوی      چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی  
 اندر آ در سایه‌ی آن عاقلی      کش نتاند برد از ره ناقلی  
 پس تقرّب جو بدو سوی اله      سر میچ از طاعت او هیچگاه  
 زانکه او هر خار را گلشن کند      دیده‌ی هر کور را روشن کند<sup>۱</sup>  
 در لسان شاعران، گاهی از این عنصر بس عجیب به عنوان طیب و دواء و  
 «افلاطون» و «جالینوس» تعبیر شده است، چنانکه مولوی می‌گوید:  
 شاد باش ای عشق خوش سودای ما      ای طیب جمله علّت‌های ما  
 ای دوی نخوت و ناموس ما      ای تو افلاطون و جالینوس ما  
 سعدی نیز می‌گوید:  
 مترس از محبّت که خاکت کند      که باقی شوی گر هلاکت کند  
 ترا با حق آن آشنایی دهد      که از دست خویشت رهایی دهد  
 که تا با خودی در خودت راه نیست      وزین نکته جز بیخود آگاه نیست  
 پریشان شود گل بباد سحر      نه هیزم که نشکافدش جز تبر  
 حال اگر دیدیم مدّعیان «محبّت» پاکان دارای اخلاق و اعمال ناپاکند؛ طبیعی  
 است که یا در ادّعای «محبّت» کاذبند و یا در شناسایی «محبوب» به اشتباه افتاده‌اند و  
 قسمت عمده‌ی اشتباهشان نیز از ناحیه‌ی ما داعیه‌داران «ارشاد» و «هدایت» تولید

۱- توجّه: تذکر این نکته لازم است که از نظر مذهب ما (شیعه‌ی اثنا عشری) تنها مطاع مطلق که محبتش واجب و اتباعش  
 طریق منحصر نجات و انحراف از او مستلزم هلاک دائم است. امام معصوم منصوب از جانب خدا می‌باشد و بس و لذا  
 عناوین اختراعی دیگری که فِرَق «متصوّفه» احداث نموده‌اند، از قبیل «پیر طریقت» و «شیخ ارشاد» و نظایر آن و سالک را  
 ملزم به تسلیم محض شدن در برابر او می‌دانند بدعت ضلالت باری است که جز سوق به دارالبوار و هلاک دائم، محصول  
 دیگری نخواهد داشت. این جمله‌ی نورانی از امام صادق علیه السلام منقول است: «ایاک و ان تنصب رجلاً دون الحجة فتصدقه فی  
 کلّ ما قال»؛ بر حذر باش از اینکه فردی را که حجت [منصوب از جانب خدا] نیست [به عنوان مطاع مطلق خویش] انتخاب  
 کرده و آنگاه او را در تمام آنچه که می‌گوید تصدیق نمایی [و تسلیم محض وی شوی]. المحجّة البیضاء، ج ۵، ص ۱۳۰؛  
 معانی الاخبار صدوق، ص ۱۶۹.

گشته است.

### کیفیت القاء سخن در محافل عمومی

آری، آنچه که مردم را با داشتن «محبت» خاندان قدس و طهارت در وادی گناه و آلوده گشتن و پلیدی عصیان، بی پروا نموده است، توجه نداشتن ما به شرایط القاء سخن در مجامع مختلف است، نه «محبت» به خاندان عصمت! این ما هستیم که بدون در نظر گرفتن وضع و حال اکثریت مردم خود که از سویی بی خبر از اهمیت فوق العاده شدید احکام و شرایع حقّند و از دیگر سو مقهور شهوات نفس و مجذوب جلوه‌گری‌های مظاهر دنیا و لذائذ آن می‌باشند و در این میان اگر گاه به گاه اندک هراسی هم در دلشان نسبت به عالم پس از مرگ پیدا شود، توقع دارند که آن هم با وعده‌های آرام‌بخش یک منادی دینی از خاطرشان زائل گردد...

در چنین شرایط و اوضاع و احوال روحی مردم است که ما بدون در نظر گرفتن آن، بنا می‌کنیم برای آنها آیات و اخبار «رجاء» و روایات «نفی مطلق عذاب» از دوستان اهل بیت عصمت خواندن و آنها هم بنا می‌کنند از دیدگان خویش اشک شوق و اشتیاق و محبت ریختن و زمزمه‌های عاشقانه سر دادن و از این همه عفو و گذشت و آقایی و بذل عنایت تشکر نمودن و سرانجام با قلبی خشنود از منبر ما و خالی از هرگونه ترس از خدا و ایمن از ناملازمات روز جزا، از مجلس بیرون می‌روند و از نو با آرامش خاطری تمام به زندگی آلوده به گناه خویش ادامه می‌دهند. آنها دلخوشند که در زمره‌ی «محبتین» اهل بیت رسالت به حساب آمده‌اند و نباید ترسی از جهنّم روز قیامت داشته باشند؛ ما هم دلخوشیم که مردم را با اهل بیت رسول آشنا کرده‌ایم و محبت آن مقربان درگاه خدا را در دل‌ها نشانده‌ایم و از این راه اعلا درجات بهشت خدا را به دست آورده‌ایم!

هر کسی از ظنّ خود شد یار من      وز درون من نجست اسرار من

## مبادا سخن ما تقواشکن باشد

مجدداً تکرار می‌کنیم که ما در این قسمت از سخن، نظر نفی یا اثبات درباره‌ی اینکه اصل محبت خاندان عصمت، تأثیر در «نفی مطلق عذاب» دارد یا نه نداریم؛ زیرا این مطلب به طور مشروح و مفصل در گذشته بیان شد و اکنون صرفاً درباره‌ی «کیفیت القاء سخن در محافل عمومی مردم» بحث می‌کنیم و می‌گوییم:

آیا ما حق داریم که مسأله‌ی محبت پاکان را طوری بیان کنیم که نتیجه‌ی برداشت مردم از بیان ما شکستن حصار «تقوا» و گستاخی در ارتکاب گناه و منهیات خدا باشد؟! در صورتی که سراسر قرآن و سخنان رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام مردم را در همه جا و در همه حال دعوت به تقوا و داشتن خوف از خدا می‌کنند؛ در زیارت «جامعه‌ی کبیره» می‌خوانیم: «وَصَيِّتُكُمُ التَّقْوَى».

این «نهج البلاغه» است که خطابه‌های آتشین امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را علاوه بر نامه‌های تکان دهنده‌اش نشان می‌دهد که به‌راستی، همچون دریای در حال طوفان کولاک می‌کند و بر خود می‌پیچد و فریادهای امواج سهمگینش که از ژرفای قلب سراسر خوف و خشیت علی‌امیر، آن بنده‌ی راستین خدا برمی‌خیزد، دل‌ها را می‌لرزاند و چشم‌ها را می‌گریاند و احیاناً زنده‌دلانی مانند «همام»<sup>۱</sup> را چنان دهشت و خشیت در دلشان به‌وجود می‌آورد که از خوف حضرت حق، قالب تهی کرده و جان به جان آفرین می‌سپارند.

اینک به نمونه‌ای از فریادهای آن فریادبردار آسمانی که طنین هراس‌انگیزش لرزه بر اندام صاحب‌دلان می‌افکند، دل بسپارید.

هان! بشنوید که علی‌امیر علیه‌السلام چه می‌گوید:

---

۱- نام یکی از یاران امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خطبه‌ی ۱۸۴ از نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام در اوصاف متقین در جواب به سؤال وی از امام علیه‌السلام شرف صدور یافته است.

أَيُّهَا الْيَقِينُ الْكَبِيرُ الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا  
التَّحَمَّتْ أَطْوَأُ النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ وَ نَشِبَتْ  
الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ فَاللَّهُ اللَّهُ مَعْشَرَ  
الْعِبَادِ وَ أَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ الشَّقَمِ وَ فِي  
الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ  
قَبْلِ أَنْ تُغْلِقَ رَهَائِئُهَا؛<sup>۱</sup>

ای پیر کهنسال که ضعف پیری بر وجودت چیره  
گشته، چگونه خواهی بود آنگاه که طوق‌های آتش به  
استخوان‌های گردن‌ها بچسبد و غلّ و زنجیرها چنان به  
دست و گردن‌ها بپیچد که گوشت‌های بازوان را  
بخورد! حال، ای گروه بندگان، از خدا پروا کنید! از  
خدا بترسید! هم اکنون که بدنی سالم و جایگاهی وسیع  
دارید، در فکر تأمین سعادت خود باشید، پیش از آنکه  
به چنگال بیماری و مرگ افتید و به تنگنای قبر  
درآید، در رهایی خویش [از گرفتاری‌های پس از  
مرگ] بکوشید، پیش از آنکه درهای نجات و رهایی بر  
روی شما بسته شود.

باز هم گوش جان به فریاد دیگران «پدر» فرادید که چه دلسوزانه هشدار می‌دهد:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرِّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى  
النَّارِ فَارْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي  
مَصَائِبِ الدُّنْيَا أَمْ رَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشَّوْكََةِ

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت سوم.

تُصِيبُهُ وَ الْعَثْرَةَ تُدْمِيهِ وَ الرَّمْضَاءُ تُحْرِقُهُ فَكَيْفَ إِذَا  
كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ مِنْ نَارٍ ضَجِيعٍ حَجَرٍ وَ قَرِينٍ  
شَيْطَانٍ أَعْلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكاً إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ  
حَطَمَ بَعْضُهَا بَعْضاً لِعَظْبِهِ وَ إِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ  
أَبْوَابِهَا جَزَعاً مِنْ زَجَرَتِهِ؛<sup>۱</sup>

و بدانید که این پوست نازک [تن] [طاعت آتش] [دوزخ]  
را ندارد؛ بنابراین به خودتان رحم کنید [خود را دچار آن  
آتش سوزان نسازید] چه آنکه شما [ضعف و ناتوانی]  
خود را در مصائب [اندک] دنیا آزموده‌اید. آیا دیده‌اید  
که یکی از شماها بر اثر خاری که بر تنش می‌خورد و زمین  
خوردن اندکی که او را مجروح و خونین می‌سازد و  
ریگ‌های داغ [زمین] که او را می‌سوزاند، چگونه از درد  
می‌نالد و بی‌تاب می‌شود! پس چه حالی خواهد داشت  
آنگاه که میان دو تابه‌ی از آتش در کنار سنگ‌های  
گداخته و قرین شیطان قرار گیرد؟ آیا می‌دانید آنگاه  
که مالک [دوزخ] بر آتش خشم کند [طبقات] آتش از  
خشم او [به خروش آمده] بر روی هم می‌غلطند و در  
درون هم فرو می‌روند و آنگاه که آن را زجر کنند و  
بانگ بر آن زند [توده‌های آتش از جابر می‌جهند و با  
شتاب و ناله کنان در میان درها] یا طبقات [جهنم از این  
سویه به آن سو شعله می‌کشند.

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۲، قسمت سوم.

راستی باید دید که او خودش چرا دوستدارانش را تنها به خاطر داشتن محبتش مستغنی از «تقوا» و در امان از عذاب خدا نمی‌داند و آنان را دلگرم به «محبت» خویش و آسوده خاطر از گرفتاری‌های روز جزا نمی‌سازد؟!... بلکه با اهتمامی شدید و با بیاناتی فوق‌العاده اکید، دستور رعایت تقوا و پرهیز از گناه می‌دهد و از عذاب‌های دردناک آخرت تخویف و تحذیر می‌نماید و احیاناً بر اثر مشاهده‌ی حالت بی‌پروایی و سهل‌انگاری در امر دین، از مردم چنان آزرده گشته و روح مقدّسش طوفانی می‌شود که در ملأ عام و در مرئی و منظر مردم، بر فراز منبر مسجد، دست بر محاسن شریفش زده<sup>۱</sup> و سیلاب اشک از دیدگان حق‌بینش فرو می‌ریزد<sup>۲</sup> و حتی در میان بازار پرغوغا از آهنگ سود و زیان غفلت‌زدگان در کناری ایستاده و با صدای بلندی می‌گرید و دلسوزانه و خشمگین فریاد می‌کشد که:

يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ أَهْلِهَا! إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ  
تَحْلِفُونَ وَ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِكُمْ تَنَامُونَ وَ فِي خِلَالِ  
ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَعْفَلُونَ، فَمَتَى تَجْهَرُونَ الزَّادَ وَ  
تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؟<sup>۳</sup>

ای بندگان خدا و کارگران اهل آن! چون چنین هستید  
که روز، به سوگند در معاملات به سر می‌برید و شب در  
بسترتان می‌خوابید و در خلال این [کار و خواب] از  
آخرت در غفلتید، پس کی توشه‌ی راه آماده می‌سازید  
و درباره‌ی معاد می‌اندیشید؟!

این هم قرآن است که خوف و هراس خود او و خاندانش را از صحنه‌های

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه‌ی ۱۸۱، قسمت آخر خطبه.

۲- همان.

۳- سفینه البحار، ج ۱، کلمه‌ی سوق، ص ۶۷۴.

هول‌انگیز روز جزا نشان می‌دهد که:

يُؤْفُونَ بِالَّذِي نَذَرُوا يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا<sup>۱</sup>

آنها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّ [و

گرفتاری] آن گسترده است، بیم دارند.

و نیز از آنان نقل می‌کند که می‌گویند:

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا<sup>۲</sup>

ما از پروردگار خود ترس روزی را داریم که عبوس و

شدید است.

### ضرورت تبعیت از مولا در روش ارشادی خویش

حال، از سر انصاف می‌پرسیم: آیا بهتر آن نیست که ما هم در روش ارشادی خویش همان سبک و روش خود «مولا» را که عین سبک قرآن و راه و رسم رسول اکرم ﷺ و تمامی انبیاء و اولیای خدا ﷺ است پیش بگیریم و چنان کنیم که بندگان خدا در عین شناختن و محبت به خاندان رسالت و اهل بیت ﷺ مسأله‌ی «تقوا» و دوری جستن از «گناه» را برای همیشه نصب‌العین خود قرار دهند و هیچگاه حالت خوف از خدا و نگرانی از عذاب‌های روز جزا را از یاد نبرند تا آلوده به پلیدی گناهان نگردند و دچار عذاب جهنم نشوند. مسلم بدانیم که این روش، در نظر اولیای خدا ﷺ که به راستی فدائیان دین خدا و پیشتازان راه فضیلت و تقوا بوده و هستند، محبوب‌تر و مقبول‌تر از این است که به زعم خود، طوری بندگان خدا را به محبت اهل بیت دعوت کنیم که نتیجه‌اش سبک شماری امر و نهی خدا و بی‌پروایی در ارتکاب معاصی گردد و آنگاه احیاناً چنین بپنداریم که راه افزایش دادن محبت اهل

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

۲- همان، آیه‌ی ۱۰.

بیت در دل‌ها همین است که گناهان را در جنب «حَبَّ عَلٰی عَلَیَّ» آن هم محبتی که مدعیان محبتش اظهار می‌کنند همچون پر کاهی در دهانه‌ی «تندبادی» یا «قطعه‌ی برفی» در برابر «آفتاب تموز» ارائه دهیم و ضمناً نزد خود تخیل کنیم که با دوستان علی‌علیه سخن از عذاب جهنم گفتن و آنها را از عذاب خدا ترسانیدن، سبب بی‌ارزش شدنِ گوهر محبت آن حضرت در دل‌ها می‌گردد و از قدر و منزلت او در نظر دوستدانش می‌کاهد.

آری به یقین، این چنین پندار و این چنین روش، سبب ضلالت مردم می‌شود و دین حکیمانه‌ی حق را ملعبه‌ی دست هوسبازانِ سبک سرِ دور از فضیلت و تقوا و عفاف می‌سازد و سرانجام (با این پندار و شیوه) داعیه‌داران منصب ارشاد و هدایت در زمره‌ی خیانتکاران به خدا و اولیای خدا و اغواگرانِ بندگان خدا در می‌آیند و در نهایت، پیشوایان و پیروان، همه با هم محکوم به عذاب و سراز جهنم الیم و خیزی در می‌آورند.

...كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا  
جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُم لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا  
فَأَتَتْهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلٰكِنْ  
لَّا تَعْلَمُونَ؛<sup>۱</sup>

...هرگاه گروهی وارد [آتش دوزخ] می‌شوند، گروه دیگر را لعن می‌کنند تا همگی [با ذلت] در میان آتش جایگزین می‌گردند [آنگاه] گروه پیرو، درباره‌ی پیشوایان [و راهنمایان] خود می‌گویند: پروردگارا اینها بودند که ما را به گمراهی کشیدند! حال، عذاب آتش آنها را دو برابر کن [یکی برای گمراهی خودشان

و دیگری به خاطر گمراه ساختن ما]. خدا می گوید:  
 برای هر کدام [از شما] عذاب دو چندان است، ولیکن  
 نمی دانید [چه آنکه پیروان نیز اگر اهل توجّه و تحقیق  
 بودند، دنبال راهنمایان کاذب عاری از تقوا نمی رفتند  
 و آنها را در راه اضلال و اغوا یاری نمی دادند و نتیجتاً  
 خودشان نیز گمراه نمی شدند].

اینجاست که باید دست ابتغال و التجاء و تضرّع به درگاه خدا برداشت که:

اَللّٰهُمَّ اَنْطِقْنَا بِالْهُدٰى وَ اَلْهِمْنَا التَّقْوٰى وَ وَفَّقْنَا لِلّٰتِ  
 هٰى اَرْكٰى وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا هُوَ اَرْضٰى؛  
 اَللّٰهُمَّ اسْلُكْ بِنَا الطَّرِيقَةَ الْمُثْلٰى وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَهْلِ  
 السَّادِ وَ مِنْ اَدَلَّةِ الرَّشَادِ وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ وَ  
 اَرْزُقْنَا فَوْزَ الْمَعَادِ وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ؛<sup>۱</sup>

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ششم محرم الحرام ۱۴۱۰ هجری قمری،

برابر با ۱۸ مرداد ۱۳۶۸ شمسی

سید محمد ضیاء آبادی

بسمه تعالی

چاپ و تکثیر این کتاب با حفظ محتوا، رعایت کیفیت و ملاحظه‌ی موارد ذیل برای دلسوختگان و  
 علاقه‌مندان به گسترش معارف دینی بلامانع است:

۱. در هر نوبت چاپ، تعداد ۲۰ نسخه به آدرس معاونت فرهنگی ارسال شود.
۲. هر گونه تغییر در محتوا و کیفیت ظاهری با اجازه‌ی مؤلف می باشد.
۳. ذکر ناشر و تعداد نسخه‌های منتشره در شناسنامه‌ی کتاب ضروری است.

۱- اقتباس از دعای بیستم از دعا‌های صحیفه‌ی سجّادیه (دعای مکارم الاخلاق).